



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

2

معارف نبی و امام

■ محمد بیابانی اسکویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفت نبی و امام

نویسنده:

محمد بیابانی اسکویی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	معرفت نبی و امام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	مقدمه ناشر
۱۹	فهرست مطالب
۳۲	بخش اول: معرفت نبی
۳۲	اشاره
۳۴	مقدمه
۳۴	(۱) معرفت خدا
۳۷	(۲) هدف خلقت
۳۹	(۳) انسان با نبود پیامبر
۴۲	(۴) ارتباط خداشناسی و نبی‌شناسی
۴۵	نبوت و رسالت
۴۵	معنای نبی و رسول
۴۶	نبی و رسول در قرآن و حدیث
۴۸	فرق رسول و نبی
۵۰	کلام خدا و اقسام آن
۵۰	اشاره
۵۱	(۱) وحی
۵۲	(۲) از پس حجاب
۵۴	(۳) با ارسال رسولان
۵۷	اقسام وحی
۵۷	اشاره

- ۵۷ (۱) وحی تشریحی
- ۵۷ الف: الهام در خواب -
- ۵۹ ب: الهام در بیداری -
- ۵۹ ج: ارسال رسل -
- ۵۹ د: خلق صدا -
- ۶۰ (۲) وحی تکوینی -
- ۶۱ (۳) القای شیطانی -
- ۶۱ اقسام وحی از منظر دیگر -
- ۶۱ اشاره -
- ۶۳ الف: وحی رسالت و نبوت -
- ۶۳ ب: وحی الهام -
- ۶۳ ج: وحی ارشاد -
- ۶۳ د: وحی تقدیر -
- ۶۳ ه: وحی امر -
- ۶۴ و: وحی دروغ -
- ۶۵ ز: وحی خیر -
- ۶۷ لزوم نبوت و رسالت -
- ۶۷ اشاره -
- ۶۷ (۱) ضرورت نبی و رسول برای انسان -
- ۶۷ اشاره -
- ۶۷ عقل چیست؟ -
- ۷۰ ویژگیهای انسان و ضرورت قانون و مرتبی -
- ۷۳ ویژگیهای عمده قانونگذار -
- ۷۳ اشاره -
- ۷۴ الف: آگاهی مطلق -
- ۷۴ ب: توانایی مطلق -

۷۵	ج: بینبازی مطلق
۷۵	د: تأثیر ناپذیری
۷۵	قانون الهی و بشری
۷۷	هدایت و نیاز انسان در آن به انبیا
۸۱	(۲) لزوم ارسال رسل بر خدای تعالی
۸۱	اشاره
۸۵	استمرار وجود حجت در زمین
۸۸	هدف رسالت
۸۸	اشاره
۹۱	بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران
۹۴	دعوت اولتیه پیامبران
۹۶	شأن پیامبران
۹۸	ویژگیهای پیامبران
۹۸	(۱) بررسی و شناخت خلق و خوی فردی و جمعی پیامبر
۱۰۰	(۲) پیامبر آیه علم الهی
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	امتیت پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم
۱۰۹	آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواندن و نوشتن می دانست؟
۱۱۱	عصمت پیامبران
۱۱۱	مفهوم عصمت
۱۱۴	رابطه علم و عصمت
۱۱۵	دلیل عصمت
۱۱۷	شبهاتی درباره عصمت پیامبران
۱۱۷	اهل سنت و تردید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رسالت خویش
۱۲۸	(۳) پیامبر آیه قدرت الهی
۱۲۸	اشاره

- ۱۲۹ رابطه علم و قدرت
- ۱۳۰ آیه یا معجزه
- ۱۳۳ ضرورت آیه و بینه
- ۱۳۴ آیه و بینه و ارتباط آن با زمانه
- ۱۳۵ قرآن، آیه و بینه پیامبر خاتم
- ۱۳۷ اشکالات انحصار وجه تحدی به فصاحت و بلاغت
- ۱۴۰ تحدی قرآن به معانی
- ۱۴۵ محکهای شناخت مدعیان دروغین
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۸ (۱) محک اعتقادی
- ۱۵۰ (۲) محک عملی
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ الف: تناقض گویی
- ۱۵۱ ب: ادعای استقلال
- ۱۵۲ (۳) محک سلبی
- ۱۵۵ اصول تعالیم پیامبران
- ۱۵۵ الف: در بعد اعتقادی دعوت به توحید و معاد
- ۱۵۶ ب: در بعد عملی
- ۱۵۶ (۱) در ارتباط با خدا
- ۱۵۷ (۲) در ارتباط با خود
- ۱۶۱ (۳) در ارتباط با جامعه
- ۱۶۱ روش انبیا در تبلیغ دین
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۴ تبلیغ علمی
- ۱۶۵ تبلیغ عملی
- ۱۶۸ ختم نبوت

۱۷۲	تداوم رسالت
۱۷۲	اشاره
۱۷۳	فترت و تنافی آن با تداوم رسالت
۱۷۷	معنای فترت از دیدگاه مرحوم صدوق
۱۸۲	بشارات
۱۸۶	بخش دوم: معرفت امام
۱۸۶	اشاره
۱۸۸	معنای لغوی امام
۱۹۲	ویژگیهای امام
۱۹۲	(۱) لزوم پیروی از امام به طور مطلق
۱۹۲	اشاره
۲۰۰	الف: وجوب طاعت به عنوان اولی و ثانوی
۲۰۲	ب: وجوب اطاعت امام و عصمت
۲۰۲	ج: وجوب اطاعت امام در نظر علمای اهل سنت
۲۰۷	د: وجوب اطاعت در روایات اهل سنت
۲۱۱	(۲) امام خلیفه خداست
۲۱۱	اشاره
۲۱۹	خلیفه در روایات اهل سنت
۲۲۱	(۳) امام حجّت خداست
۲۲۸	(۴) امام عالم به دین خداست
۲۲۸	اشاره
۲۳۱	رابطه وجوب طاعت و علم
۲۳۲	رابطه حجّت بودن امام و علم
۲۳۳	علم امام در روایات اهل بیت علیهم السلام
۲۳۳	اشاره
۲۳۳	(۱) کیفیت عالم شدن امام علیه السلام

- ۲۳۹ امام محدث است
- ۲۴۱ تأیید امام با روح القدس
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۶ روح القدس و عصمت
- ۲۴۷ روح القدس و قدرت
- ۲۴۷ نزول فرشتگان بر امام در شب قدر
- ۲۵۷ مصحف فاطمه - سلام الله علیها
- ۲۵۹ امام اسم اعظم را می داند
- ۲۶۲ امام، حامل علوم قرآن
- ۲۷۱ امام، وارث علوم پیامبران و اوصیا
- ۲۷۲ صحیفهای که امامان از پیامبر در بیان احکام دارند
- ۲۷۴ اصول و کلیات علم نزد ائمه است
- ۲۷۶ علم صحیح نزد ائمه است
- ۲۷۸ علم امام در طفولیت
- ۲۷۹ شبه های در علم امام به سبب شهادت خویش
- ۲۸۴ عصمت امام
- ۲۸۴ معنای عصمت
- ۲۸۷ دلیل عصمت امام
- ۲۸۷ (۱) وجوب اطاعت
- ۲۸۷ (۲) حجّت بودن امام
- ۲۸۹ (۳) نفی امامت ظالم
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ الف: شرک در توحید
- ۲۸۹ ب: شرک در عبادت
- ۲۹۱ ج: شرک در اطاعت
- ۲۹۱ نظر عامه در امامت ظالم

- ۲۹۴ (۴) حفظ دین و بیان احکام الهی بعد از پیامبر -
- ۲۹۵ عصمت امام پیش از امامت -
- ۲۹۷ رابطه علم و عصمت -
- ۳۰۰ (۵) نصبی بودن امام -
- ۳۰۰ اشاره -
- ۳۰۰ ادله نصبی بودن امام -
- ۳۰۰ (۱) وجوب طاعت به طور مطلق -
- ۳۰۱ (۲) جانشینی خدا -
- ۳۰۲ (۳) دانش و عصمت -
- ۳۰۴ گزینش امام در نظر عاقله -
- ۳۰۴ اشاره -
- ۳۰۷ (۱) خلیفهای جانشین خویش را تعیین کند. -
- ۳۰۸ (۲) خلیفه به انتخاب مردم تعیین شود. -
- ۳۰۸ (۳) خلیفه با زور شمشیر به خلافت می رسد. -
- ۳۰۹ سقیفه، جریان از پیش طراحی شده -
- ۳۱۴ نقش رأی اکثریت در خلافت -
- ۳۲۳ علائم شناخت امام -
- ۳۲۳ اشاره -
- ۳۲۳ (۱) نص و وصیت -
- ۳۲۴ (۲) تجهیز امام سابق -
- ۳۲۵ (۳) بزرگترین فرزند پسر -
- ۳۲۵ (۴) قرشی بودن -
- ۳۳۰ ضرورت وجود امام -
- ۳۳۰ اشاره -
- ۳۳۰ (۱) نیاز مردم به امام در معرفت خدا -
- ۳۳۹ (۲) نیاز انسان به امام در دین الهی -

۳۴۳	نیاز انسان به امام در رفع اختلاف و نظام امور
۳۴۵	نیاز مردم به امام در تداوم حیات
۳۴۹	لزوم معرفت امام
۳۴۹	اشاره
۳۴۹	عمل بدون معرفت امام بیثمر است
۳۵۰	کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد
۳۵۲	انکار یکی از امامان انکار همه آنهاست
۳۵۵	لزوم محبت اهل بیت
۳۵۵	اشاره
۳۵۶	لازمه محبت اهل بیت پیروی از آنهاست
۳۵۸	محبت اهل بیت در عالم ارواح
۳۶۳	تعیین ائمه در قرآن و روایات
۳۶۹	تعیین امامان در احادیث
۳۶۹	اشاره
۳۶۹	معرفی دوازده امام به اسم
۳۷۳	حدیث غدیر
۳۷۵	حدیث تقلین
۳۷۷	فهرست منابع
۳۸۱	درباره مرکز

معرفت نبی و امام

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیابانی اسکویی، محمد، ۱۳۴۱ _

عنوان و نام پدیدآور: معرفت نبی و امام / محمد بیابانی اسکویی.

مشخصات نشر: تهران: نیا، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.

شابک: ۱۲۰۰۰۰ ریال: ۶ _ ۰۲۴ _ ۲۶۴ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر شامل دو کتاب «معرفت نبی» و «معرفت امام» تألیف نویسنده است. یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۴۱ _ ۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: معرفت نبی. عنوان دیگر: معرفت امام ۰ موضوع: محمد ۹، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: پیامبران

موضوع: نبوت

موضوع: امامت

موضوع: امامت -- حدیث

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۶ ب ۹ / BP ۲۲۰

رده بندی دیویی: ۴۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۱۱۱۸۶

« معرفت نبی و امام »

مؤلف: محمد بیابانی اسکویی

حروفچینی : چکاد / چاپ : دالاهو / چاپ اوّل : ۱۳۹۲

شمارگن_ان : ۲۰۰۰ نسخه / قلم_ت : ۱۲۰۰۰۰ ری_ال / کد_کت_اب : ۲۰۱ / ۱۶۴

ناش_ر : انتشارات نب_أ / ته_ران، خیاب_ان ش_ریعت_ی، پاینتراز_مل_ک، خی_ابان

مقدم، نبش ادیبی، شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک : ۹۷۴ - ۶۰۰ - ۲۶۴ - ۰۲۴ - ۶۹۷۸ _ ۶۰۰ _ ۲۶۴ _ ۰۲۴ _ ۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

در حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده که در تبیین برنامه کار خویش فرمودند: «ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین فی المیزان... شهاده ان لا اله الا الله و انی رسول الله» (۱) با اندک دقت در این کلام شیوا حوزه کار

دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن می گردد. ضمن آنکه حساسیت اعتقادی این مسئله و توجه به جوانب آن را نیز می توان از تعبیر «خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین فی المیزان» بدست آورد. مطالعه تاریخ زندگی پیامبران بویژه آنان که نام و یاد و سیره و رفتارشان در قرآن مجید مطرح شده به خوبی نمایانگر مهمی واقعیت و حرکت بر همین مدار و محور است. بدین معنی که قاطبه آنان مردم را صرفاً به سوی خداوند فراخوانده و خود هم داعیه رسالت او را مطرح نموده‌اند. از این رو مطالعه در ابعاد مختلف موضوع نبوت امری حیاتی برای کسانی است که به این موضوع با حساسیت و دقت نظاره و برخورد می نمایند.

از سوی دیگر می دانیم که بنا به اصل اساسی «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله» (۲) پس از شناخت خدا به خدا، ملاک در شناخت پیامبر، دقیق شدن در

محتوای رسالت اوست لذا دقت نظر در تاریخ تلاش پیامبران از یکسو برای شناخت اهداف رسالت و از سوی دیگر برای دریافت حقایق و اصالت و صداقت پیامبر امری ضروری است. نیز شناخت این ضوابط کمک می کند که در معرفت امام به بیراهه نرویم و براساس معیارهای صحیح، از شئون امام برسیم.

۱- . الارشاد ۱/۴۹ و ۵۰.

۲- . التوحید/ ۲۸۶.

کتابی که اینک با نام «معرفت نبی و امام» در پیش رو دارید، پس از بیان مقدماتی که آگاهی نسبت به آنها در این باره زمینساز و ضروری است نکاتی از بحث نبوت و امامت را به شیوه استدلالی عقلی _ نقلی مطرح می کند که آگاهی از آنها برای همگان ضرورت دارد.

کتاب به گونهای تنظیم شده که خواننده می تواند پایپای نویسنده حرکت نموده، از یک مرحله گام به مرحله بعدی بگذارد و بر اساس دریافتهای یک مبحث و تکیه به آن موضوع بعدی را حلّ و بحث نماید، ضمن آنکه همه جا جوّ حاکم بر فضای کتاب بهرهوری از هدایتهای قرآنی و روایی است و عطر قرآن و روایات این فضا را دربر گرفته است.

توضیح این که از نویسنده دانشمند، پیشتر دو کتاب «معرفت نبی» و «معرفت امام» به چاپ رسیده بود که اینک هر دو کتاب در کنار هم، در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد.

امید است مطالعه دقیق کتاب و امعان نظر در سبک و روش و سیاق آن بتواند دریچهای نو به موضوع نبوت گشوده در یک چرخش روشن و مستند و آشکار از تحلیلهای مادیگرایانه در این مبحث رویآوری به واقعگرایی الهی صورت گیرد.

مؤسسه فرهنگی نبأ

فهرست مطالب

مقدمه ۱۵

۱. معرفت خدا ۱۵

۲. هدف خلقت ۱۸

۳. انسان با نبود پیامبر ۲۰

۴. ارتباط خداشناسی و نیشناسی ۲۲

نبوت و رسالت ۲۵

معنای نبی و رسول ۲۵

نبی و رسول در قرآن و حدیث ۲۶

فرق رسول و نبی ۲۸

کلام خدا و اقسام آن ۳۰

۱. وحی ۳۱

۲. از پس حجاب ۳۲

۳. با ارسال رسولان ۳۴

اقسام وحی ۳۷

۱. وحی تشریحی ۳۷

الف: الهام در خواب ۳۷

ب: الهام در بیداری ۳۹

ج: ارسال رسل ۳۹

د: خلق صدا ۳۹

۲. وحی تکوینی ۴۰

۳. القای شیطانی ۴۱

ص: ۷

اقسام وحی از منظر دیگر ۴۱

الف: وحی رسالت و نبوت ۴۲

ب: وحی الهام ۴۲

ج: وحی ارشاد ۴۲

د: وحی تقدیر ۴۲

هـ: وحی امر ۴۲

و: وحی دروغ ۴۲

ز: وحی خیر ۴۳

لزوم نبوت و رسالت ۴۵

۱. ضرورت نبی و رسول برای انسان ۴۵

عقل چیست؟ ۴۵

ویژگیهای انسان و ضرورت قانون و مربی ۴۸

ویژگیهای عمده قانونگذار ۵۱

الف: آگاهی مطلق ۵۲

ب: توانایی مطلق ۵۲

ج: بی نیازی مطلق ۵۳

د: تأثیرناپذیری ۵۳

قانون الهی و بشری ۵۳

هدایت و نیاز انسان در آن به انبیا ۵۵

۲. لزوم ارسال رسل بر خدای تعالی ۵۸

استمرار وجود حجّت در زمین ۶۲

هدف رسالت ۶۵

بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران ۶۸

دعوت اولیه پیامبران ۷۱

شان پیامبران ۷۳

ویژگیهای پیامبران ۷۵

۱. بررسی و شناخت خلق و خوی فردی و جمعی پیامبر ۷۵

۲. پیامبر آیه علمالهی ۷۷

امّیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ۷۹

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواندن و نوشتن می دانست؟ ۸۴

عصمت پیامبران ۸۶

مفهوم عصمت ۸۶

رابطه علم و عصمت ۸۸

دلیل عصمت ۸۹

شبهاتی درباره عصمت پیامبران ۹۱

اهل سنت و تردید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رسالت خویش ۹۱

۳. پیامبر آیه قدرت الهی ۱۰۲

رابطه علم و قدرت ۱۰۳

آیه یا معجزه ۱۰۴

ضرورت آیه و بینة ۱۰۷

آیه و بینة و ارتباط آن با زمانه ۱۰۸

قرآن، آیه و بینة پیامبر خاتم ۱۰۹

اشکالات انحصار وجه تحدّی به فصاحت و بلاغت ۱۱۱

تحدّی قرآن به معانی ۱۱۴

محکهای شناخت مدّعیان دروغین ۱۱۹

۱. محک اعتقادی ۱۲۲

۲. محک عملی ۱۲۴

الف: تناقض ۱۲۴

ب: ادعای استقلال ۱۲۵

۳. محک سلبی ۱۲۶

اصول تعالیم پیامبران ۱۲۹

الف: در بعد اعتقادی دعوت به توحید و معاد ۱۲۹

ب: در بعد عملی ۱۳۰

۱. در ارتباط با خدا ۱۳۰

۲. در ارتباط با خود ۱۳۱

۳. در ارتباط با جامعه ۱۳۴

روش انبیا در تبلیغ دین ۱۳۴

تبلیغ علمی ۱۳۷

تبلیغ عملی ۱۳۸

ختم نبوت ۱۴۱

تداوم رسالت ۱۴۵

فترت و تنافی آن با تداوم رسالت ۱۴۷

معنای فترت از دیدگاه مرحوم صدوق ۱۴۹

بشارات ۱۵۳

معرفت امام ۱۵۹

معنای لغوی امام ۱۵۹

ویژگیهای امام ۱۶۳

۱. لزوم پیروی از امام به طور مطلق ۱۶۳

الف: وجوب طاعت به عنوان اولی و ثانوی ۱۷۲

ب: وجوب اطاعت امام و عصمت ۱۷۴

ج: وجوب اطاعت امام در نظر علمای اهل سنت ۱۷۴

د: وجوب اطاعت در روایات اهل سنت ۱۷۹

۲. امام خلیفه خداست ۱۸۲

خلیفه در روایات اهل سنت ۱۹۰

۳. امام حجّت خداست ۱۹۲

۴. امام عالم به دین خداست ۱۹۹

رابطه وجوب طاعت و علم ۲۰۲

رابطه حجّت بودن امام و علم ۲۰۳

علم امام در روایات اهل بیت علیهم السلام ۲۰۴

۱. کیفیت عالم شدن امام ۲۰۴

۲. امام محدث است ۲۱۰

۳. تأیید امام با روحالقدس ۲۱۲

روحالقدس و عصمت ۲۱۷

روح القدس و قدرت ۲۱۸

۴. نزول فرشتگان بر امام در شب قدر ۲۱۸

۵. مصحف فاطمه - سلام الله علیها ۲۲۸

۶. امام اسم اعظم را می داند ۲۳۰

۷. امام، حامل علوم قرآن ۲۳۳

۸. امام، وارث علوم پیامبران و اوصیا ۲۴۱

۹. صحیفه ای که امامان از پیامبر در بیان احکام دارند ۲۴۲

۱۰. اصول و کلیات علم نزد ائمه است ۲۴۴

۱۱. علم صحیح نزد ائمه است ۲۴۶

۱۲. علم امام در طفولیت ۲۴۸

شبه های در علم امام به سبب شهادت خویش ۲۴۹

۵. عصمت امام ۲۵۴

معنای عصمت ۲۵۶

دلیل عصمت امام ۲۵۶

۱. وجوب اطاعت ۲۵۸

۲. حجّت بودن امام ۲۵۶

۳. نفی امامت ظالم ۲۵۸

الف: شرک در توحید ۲۵۸

ب: شرک در عبادت ۲۵۸

ج: شرک در اطاعت ۲۵۹

نظر عامّه در امامت ظالم ۲۵۹

۴. حفظ دین و بیان احکام الهی بعد از پیامبر ۲۶۲

عصمت امام پیش از امامت ۲۶۳

رابطه علم و عصمت ۲۶۵

۵. نصبی بودن امام ۲۶۸

ادله نصبی بودن امام ۲۶۸

۱. وجوب طاعت به طور مطلق ۲۶۸

۲. جانشینی خدا ۲۶۹

۳. دانش و عصمت ۲۷۰

گزینش امام در نظر عامه ۲۷۲

۱. خلیفه جانشین خویش را تعیین کند ۲۷۵

۲. خلیفه به انتخاب مردم تعیین شود ۲۷۶

۳. خلیفه با زور شمشیر به خلافت می رسد ۲۷۶

سقیفه، جریانی از پیش طراحی شده ۲۷۷

نقش رأی اکثریت در خلافت ۲۸۲

علائم شناخت امام ۲۹۱

۱. نصّ و وصیت ۲۹۱

۲. تجهیز امام سابق ۲۹۲

۳. بزرگترین فرزند پسر ۲۹۳

۴. قرشی بودن ۲۹۳

ضرورت وجود امام ۲۹۷

۱. نیاز مردم به امام در معرفت خدا ۲۹۷

۲. نیاز انسان به امام در دین الهی ۳۰۳

۳. نیاز انسان به امام در رفع اختلاف و نظام امور ۳۰۷

۴. نیاز مردم به امام در تداوم حیات ۳۰۹

لزوم معرفت امام ۳۱۳

۱. عمل بدون معرفت امام بیثمر است ۳۱۳

۲. کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد ۳۱۴

۳. انکار یکی از امامان انکار همه آنهاست ۳۱۶

لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام ۳۱۹

لازمه محبت اهل بیت پیروی از آنهاست ۳۲۰

محبت اهل بیت در عالم ارواح ۳۲۲

تعیین ائمه در قرآن و روایات ۳۲۷

تعیین امامان در احادیث ۳۳۳

۱. معرفتی دوازده امام به اسم ۳۳۳

۲. حدیث غدیر ۳۳۷

۳. حدیث ثقلین ۳۳۹

فهرست منابع ۳۴۱

ص: ۱۳

بخش اول: معرفت نبی

اشاره

(۱) معرفت خدا

معرفت خدای تعالی به حسب آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام فطری بشر است. یعنی همه انسانها بر معرفت خداوند سبحان مفطور شده و معرفت با خلقت آنها سرشته شده است. خدای تعالی می فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱)

روی به سوی دین راست کن در حالی که تو را هیچ انحرافی نباشد؛ همان فطرت خدا که مردمان را بر آن مفطور کرده است. در خلق خدا هیچ تبدیل و تغییری راه ندارد. دین قیّم و راست همان است. ولی بیشتر مردم نمی دانند.

در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه شریفه وارد شده، فطرت به «معرفت» تفسیر شده است. امام صادق علیهم السلام می فرماید:

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ... (۲)

مردمان را هنگامی که میثاق به شناخت ربوبیتش می گرفت، به توحید مفطورشان کرد....

و امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «حنفاء للهغیر مشرکین به» (۳) و معنای

حنیفیت می فرماید:

هِيَ الْفِطْرَةُ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. وَقَالَ: فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ. (۴)

۱- الروم (۳۰)/۳۰.

۲- التوحید/۳۳۰.

۳- الحجّ (۲۲)/۳۱.

۴- التوحید/۳۳۰.

حنیفیت فطرتی است که خداوند مردمام را با آن مفسور کرده است. در خلق خدا هیچگونه تبدیل و تغییری نیست. و فرمود: خدای تعالی مردم را بر معرفت مفسور کرده است.

پس فطرت - چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود - توحید و معرفت خداست که همه بندگان الهی در محفل میثاق آن را به تعریف الهی دارا شده‌اند و برای حفظ و رعایت شؤون آن، با خدای تعالی پیمان بسته‌اند.

خدای تعالی می فرماید :

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (۱)

به یاد آور زمانی را که پروردگارت از پشت بنیادم، فرزندانمان را بیرون آورد و آنانرا بر خودشان گواه گرفت و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری؛ گواهی می دهیم. تا اینکه در روز قیامت نگویید: ما از این غافل بودیم، و نیز نگویید: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما فرزندان بعد از آنان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطلگرایان انجام داده‌اند هلاک می سازی؟!

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه می فرماید :

«كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةَ اللَّهِ. فَأَنْسَاهُمْ الْمُعَايَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَا رَازِقَهُ. وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».» (۲)

اخذ میثاق از بندگان به مشاهده و دیدار خداوند انجام شد. و بعد خدای تعالی مشاهده خودش را از یاد آنها برد و اقرار را در قلبهایشان تثبیت کرد. اگر چنین نمی کرد هیچکس آفریدگار و روزی‌دهنده خود را نمی شناخت.

۱- . الأعراف(۷)/ ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- . المحاسن/ ۲۸۱.

و همین است که خداوند سبحان می فرماید: «اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آنان را آفریده می گویند: خدا».

و همچنین می فرماید :

ثَبَّتَ الْمَعْرِفَةَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ. سَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا مَا. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِّنْ خَالِقِهِ وَ لَا مَن رَّازِقُهُ. (۱)

معرفت در دل‌هایشان ثابت شد و موقف آن را فراموش کردند. و بزودی روزی آن را به یاد خواهند آورد. اگر خداوند چنین نمی کرد کسی خالق و رازقش را نمی شناخت.

انسان پیش از پا گذاشتن به این دنیا، عوالمی دیگر را نیز گذرانده است. در آن عوالم خدای متعال به او علم، عقل، قدرت، اختیار و حق انتخاب داد و خود را به او معرفی کرد و او را مورد امر و نهی قرار داد. و او یا راه اطاعت و فرمانبری پیش گرفت و یا طریق عصیان و نافرمانی اختیار کرد. ولی خدای تعالی به فضل و کرمش به او فرصتی دیگر داد و او را در این دنیا آورد تا او خود را بار دیگر بیازماید؛ باشد که از عصیانش برگردد و رستگار شود.

هر کودکی که پا به دنیا می گذارد، مفسور به معرفت خدای تعالی است. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ» (۲)

و به فرموده امام صادق علیه السلام کسی را در دنیا نمی توان یافت که جاهل به خدای تعالی بوده باشد. «مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ». (۳) و سخن پیامبران درباره خداوند

سبحان این است که: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». (۴) آیا در الله که آسمانها

و زمین را خلق کرده است شکی است؟!!

هیچ انسانی در عالم پیدا نمی شود مگر اینکه مفسور بر معرفت خداوند سبحان است. و این معرفت حاصل آن است که خداوند متعال خودش را در عوالم پیشین

۱- . المحاسن/۲۴۱.

۲- . التوحید/۲۳۱.

۳- . الکافی ۱/۹۱.

۴- . ابراهیم(۱۴)/۱۰.

به همه انسانها معرفی کرده است. ولی هر انسانی آنگاه که به دنیا قدم می نهد، طبق سنت الهی از آن معرفت که با خلقتش سرشته شده غافل می شود تا دوباره در این دنیا در بوته آزمایش و امتحان قرار گیرد. «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ».

و چنانکه خواهد آمد یکی از شئون مهم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم یادآوری این معرفت بوده است.

(۲) هدف خلقت

خدای تعالی می فرماید :

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (۱)

جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید :

آنان را خلق کرد تا امرشان کند که عبادتش کنند. (۲)

و در روایت دیگر می فرماید :

خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ. (۳)

برای عبادت، خلقشان کرد.

در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام در پاسخ به سؤال او در مورد علت خلقت ذریه‌هاش می فرماید :

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَيُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَيَتَّبِعُونَهُمْ... إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ. وَ خَلَقْتُ الْجِنَّ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ عَبْدَنِي مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ رُسُلِي وَ لَا أُبَالِي. وَ خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَ وَ عَصَانِي وَ لَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي. وَ لَا أُبَالِي وَ خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوكَ وَ أَتْلُوهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ (۴)

۱- الذاریات (۵۱)/۵۶.

۲- علل الشرایع/۱۳.

۳- علل الشرایع/۱۴.

۴- الکافی ۲/۹.

[آنها را خلق کردم تا] عبادتم کنند و مشرک نشوند و به رسولانم ایمان آورده و از آنها پیروی کنند... جن و انس را فقط برای اینکه مرا پرستند آفریدم. و بهشت را برای گروهی از آنها که اطاعت و عبادتم می کنند و از رسولانم پیروی می نمایند، آفریدم و باک ندارم. و آتش را برای کافران و سرکشان و کسانی که از رسولانم پیروی نمی کنند، آفریدم و هیچ باک ندارم. [یعنی از طاعت و معصیت آنها نفعی و ضرری به من نمی رسد.] و تو و ذرّیّات را خلق کردم بدون اینکه به هیچ یک از شما نیاز داشته باشم. تو و آنها را نیافریدم مگر اینکه امتحانتان کنم و بیازمایم که کدامیک در دنیا به هنگام حیات و پیش از مرگ نیکو کردار است.

خداوند انسان را برای عبادت خلق کرد و عبادت خدای تعالی عبارت از اطاعت و فرمانبری از اوست. امام صادق علیه السلام می فرماید :

پرستش و عبادت، سجده و رکوع نیست؛ بلکه پرستش همان اطاعت است. هرکسی مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خدای تعالی اطاعت کند، او را عبادت کرده است. (۱)

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

شما (شیعیان) آن گروهی هستید که از عبادت طاغوت سرپیچی کردید. و هرکس ستمگری را اطاعت کند، همانا او را عبادت کرده است. (۲)

اطاعت خدا که عبادت اوست، به اطاعت و پیروی از رسولانش حاصل می شود و نافرمانی رسول، نافرمانی خداست. پس کسی که رسول خدا را پیروی می کند، در حقیقت خدا را پیروی کرده است و به این صورت اطاعت رسول عبادت او حساب نمی شود بلکه عبادت و پرستش خدای تعالی است. و چنانکه خواهیم گفت یکی دیگر از شؤون پیامبران الهی بیرون آوردن مردم از عبادت آفریدگان خدا به سوی عبادت و اطاعت خدای تعالی است.

۱- . تفسیر قمی ۲/۵۵.

۲- . بحارالانوار ۲۳/۳۶۱.

۳) انسان با نبود پیامبر

خدای تعالی می فرماید :

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأُذُنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱)

مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیمدهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و در آن هیچکس اختلاف نکرد، پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به اذن خود به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

آیه شریفه دلالت دارد که مردم پیش از آنکه خدای تعالی پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کند، امتی یکدست بودند و فروتر از ایمان و کفر در میان آنان دو فریق کافر و مؤمن یافت نمی شد. چرا که تنبهی پیدا نکرده بودند تا با اقبال مؤمن گردند و با ادبار کافر شوند. یعنی در امور و شؤونی که مربوط به حوزه نبوت و رسالت پیامبران و رسولان الهی است اختلافی نداشتند چون کسی نبود که آنها را متوجه آن امور و شؤون کند تا آنان در پذیرش و ایمان به آنها اختلاف نمایند. آنان اگرچه مفطور به معرفت خدای سبحان بودند، ولی فطرت آنها در حال بساطت و خمود بود و هیچگونه معرفت ترکیبی نسبت به آن معرفت فطری در آنها صورت نگرفته بود تا آنها به آن ایمان آورند یا به آن کفر و شرک ورزند. و در این حال نه مؤمن بودند و نه کافر و مشرک. امام صادق علیه السلام وقتی از امت واحد در آیه شریفه سؤال شد فرمود :

كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ نُوحٍ.

قِيلَ: فَعَلَىٰ هُدَىٰ كَانُوا؟

قَالَ: بَلْ كَانُوا ضَالًّا... لَمْ يَكُونُوا عَلَىٰ هُدَىٰ. كَانُوا عَلَىٰ فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا. لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. وَ لَمْ يَكُونُوا لِيَهْتَدُوا حَتَّىٰ يَهْدِيَهُمُ اللَّهُ. أَمَا تَسْمَعُ يَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». (۱)

أَيُّ نَاسِيًّا لِلْمِيثَاقِ. (۲)

امت پیش از نوح امت واحد بود.

سؤال شد: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودند... نبودند بر هدایت. خلق خدا را تبدیلی نیست. و هدایت پیدا نمی کنند تا اینکه خدا هدایتشان کند. آیا نشنیدی ابراهیم علیه السلام می گوید: «اگر پروردگارم مرا هدایت نمی کرد از گروه گمشدگان بودم؟ یعنی در فراموشی میثاق باقی می ماندم.

و در روایت دیگر می فرماید :

كَانُوا ضَالًّا. كَانُوا لَمْ يُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ. (۳)

گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و همچنین می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَىٰ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا لَا يَغْرِفُونَ إِيمَانًا بِشَرِيْعِهِ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ. وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ. (۴)

خداوند عزوجل مردم را بر فطرتی آفرید که آنها را بر آن سرشته است. نه از ایمان به شریعتی خبر داشتند و نه از کفری که نتیجه انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنان فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجت خدا بر آنها باشند. پس برخی از آنها را خدا هدایت کرد و برخی را نه.

۱- . الانعام (۶)/۷۷.

۲- . تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴.

۳- . تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴.

پیامبران حجتهای خدایند که مردم را متوجه او نموده و فطرت آنان را بیدار کرده و آنها را دعوت به بندگی و عبادت در مقابل خالق و پروردگارشان می کنند و آنان را از انکار و عصیان و سرکشی برحذر می دارند. انسان اگر به حال خود رها شود و پیامبر و حجّتی از جانب خدای تعالی به سراغش نیاید و گنجهای نهان عقل و خردش کاویده نشود و فطرتش بیدار نگردد، از خدای خود غافل خواهد بود و نه به فکر عبادت و بندگی او خواهد افتاد و نه انکارش خواهد نمود و کفر و ایمان هر دو از او منتفی خواهد شد. پس توجه دادن به خداوند متعال و دعوت به سوی او و خواندن مردمان به عبادت و پرستش او، و برحذر داشتن آنان از انکارش و استکبار در مقابلش، از شؤون مهم و ارزنده پیامبران الهی است که در مباحث آینده درباره آن سخن گفته خواهد آمد.

(۴) ارتباط خداشناسی و نبی‌شناسی

در دعایی منقول از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است :

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. (۱)

خدایا، خود را به من معرفی کن؛ که اگر خویش را به من نشانسانی هیچگاه تو را نخواهم شناخت.

خداوندا، پیامبرت را به من بشناسان؛ که اگر او را به من معرفی نکنی هرگز او را نخواهم شناخت.

خدایا حجّت خود را به من معرفی نما؛ که اگر او را به من نشانسانی از دینم منحرف خواهم شد.

به مقتضای این دعا مبحث نبوت در روند بررسی مسائل بنیانی اعتقادات، به

دنبال توحید مطرح می شود و سزاوار است که ما پیامبر را به خدا بشناسیم، یعنی بدانیم که معرّف او خداست. و از طرفی دیگر با توجه به دعای مذکور و ادله تداوم رسالت با وصایت و خلافت، اعتقاد به خاتمیت هرگز به معنای قطع رابطه خدا و خلق محسوب نمی شود، بلکه امامت رشتهای است که به این ارتباط به صورت دیگری استمرار داده و آن را برای تمامی اعصار و قرون تا دامنه قیامت زنده نگه می دارد؛ هرچند که رشته نبوت و وحی تشریحی قطع گردیده است. موضوع امامت که سرفصل دیگری از اعتقادات ما را تشکیل می دهد، تحقق تداوم هدفهای رسالت است که باز هم به وسیله مردان الهی، امّیانه در کسوت پیامبری بلکه در لباس امامت و خلافت، صورت می گیرد. از این رو پیامبر ما «الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق» می باشد. یعنی باب رسالت به وجود حضرتش بسته و راه بسته امامت به او گشوده گردید. (۱) یا به تعبیر دیگر که در زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

وارد شده: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» یعنی: پیامبر به سلسله نبوت پایان بخشیده و راه امامت را برای آینده گشوده است. (۲)

از این رو مبحث نبوت در آستانه موضوع امامت طرح می گردد. و بر این اساس در محدوده میان توحید و امامت است که می توان به درستی ریشه های اعتقاد به نبوت را بررسی نمود و شاهد شکوفایی و تحقق آثار و ثمرات آن بود.

به این جهت سعی ما در این نوشتار بر آن است که مطالب آن را مستند به آیات قرآن کریم و روایت معصومان علیهم السلام نماییم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

۲- بحارالانوار ۱۰۰/۱۴۸ و ۲۷۲ و ۲۹۳.

نبوت و رسالت

معنای نبی و رسول

نبی در لغت از «نبا» به معنای خبر مشتق است. در این صورت نبی به معنای مُنبیء - یعنی مخبر - می باشد؛ همچون نذیر به معنای مُنذِر. ولی به گفته برخی دیگر از لغتشناسان، این کلمه از نَبَاوت به معنای ارتفاع مشتق است. و در این صورت نبی به معنای بلندمرتبه و ارجمند است. (۱)

عرب در لفظ نبی با اینکه از «نبا» مشتق شده و مهموز می باشد، ولی آن را به صورت مهموز یعنی «نبیء» استعمال نکرده است جز اهل مکه. (۲)

در معانی الاخبار/۱۱۳، از ابنعبّاس نقل می کند که گفت :

عربی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: السلام علیک یا نبیء الله. حضرت فرمود: لَسْتُ بِنَبِیِّ اللهِ وَلَكِنِّي نَبِیُّ اللهِ. من نبیء خدانستم بلکه نبیء خدا هستم.

و رسول از رسالت مشتق است و به معنای مبعوث و فرستاده و سفیر می باشد.

پس از نظر لغت نبی - بنا بر اینکه اصل آن نبا باشد - شخصی است که از چیزی خبر می دهد و دارای خبر و پیام است. و رسول یعنی کسی که برای رساندن پیامی به دیگران ارسال می شود و او هم دارای پیام است، ولی با این تفاوت که نبی کسی

۱- . لسان العرب ۱/۱۶۲ و ج ۱۵/۳۰۲.

۲- . لسان العرب ۱/۱۶۲ و ج ۱۵/۳۰۲.

است که خبری را دریافت کرده و از آن به اذن خدا اخبار می کند، بدون اینکه مأموریتی برای خبر دادن در مفهوم آن لحاظ شده باشد، ولی رسول کسی است که حامل رسالت و پیام است و از طرف کسی مأمور رساندن آن به دیگری شده است.

این در صورتی بود که نبی از نبأ مشتق شده باشد. ولی بنابراینکه نبی از نبأوت به معنای ارتفاع مشتق باشد، مفهوم نبی با رسول نسبتی نخواهد داشت.

بنابراین از نظر لغوی: معنای نبی مفهومی عام است که شامل هر شخصی است که حامل خبر بوده و از آن خبر می دهد، اعم از اینکه خبر را از طریق وحی دریافت کرده باشد یا به وسیله حواس یا طرق دیگری به آن رسیده باشد. و رسول هم کسی است که از طرف دیگری برای رساندن پیامی مأموریت پیدا کرده است، اعم از اینکه ارسال کننده خدای تعالی باشد یا کسی دیگر و اعم از اینکه فرستاده شده و رسول انسان باشد یا موجود ذیشعور دیگر.

ولی از نظر استعمال، نبی در کلام عرب، ظاهراً فقط در مورد کسی استعمال شده که خبری را از سوی خدای تعالی دریافت می کند اعم از اینکه از آن اخبار کند یا نه، ولی رسول از نظر استعمال هم مانند مفهومش عام می باشد.

نبی و رسول در قرآن و حدیث

نبی در آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام همچون استعمال اعراب، در مورد خاص، یعنی انسانی که از سوی خدای تعالی حامل نبوت شده است، استعمال گردیده. و ما سراغ نداریم که در آیهای یا روایتی، حتی در مورد فرشتهای که رابط و واسطه میان خدا و پیامبر است، کلمه نبی استعمال شده باشد، با اینکه او هم حامل خبر از سوی خدا به پیامبر می باشد. ولی لفظ رسول همانطور که در مورد انسان بکار رفته در مورد فرشتگان و دیگر موجودات هم به کار گرفته شده است.

برای نمونه آیاتی ذکر می شود:

«قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ». (۱)

پادشاه گفت: او را نزد من آورید. پس هنگامی که آن رسول نزد یوسف آمد گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که چه شد که آن زنان دستهای خود را بریدند؟

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ». (۲)

خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و از مردم.

إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ». (۳)

هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد رسولان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند.

در احتجاج ۱/۱۸۸، نقل می کند که طاووس یمانی سؤالاتی از امام باقر علیه السلام کرد و از جمله پرسید:

فَأَخْبَرَنِي عَنْ رَسُولِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَيْسَ مِنَ الْجِنَّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي كِتَابِهِ.

فَقَالَ: الْأَعْرَابُ حِينَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِئِرِي قَابِيلَ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ هَابِيلَ حِينَ قَتَلَهُ.

.... مرا خبر ده از رسولی که خداوند او را فرستاده و نه از پریان است و نه از آدمیان و نه از فرشتگان و خدای تعالی در کتابش او را یاد کرده است. حضرت فرمود: [آن رسول] کلاغ است آنگاه که خداوند عزوجل آن را فرستاد تا به قابیل [آنگاه که برادرش را کشته بود] نشان دهد که چگونه جسد برادرش را پنهان کند.

در گفتار راوی این روایت، کلاغ رسول و فرستاده خدا به حساب آمده که خداوند آن را برای رساندن پیامی به قابیل مبعوث کرده است. پس چنانکه می بینیم

۱- . یوسف (۱۲)/۵۰.

۲- . الحج (۲۲)/۷۵.

۳- . الانعام (۶)/۶۱.

دایره کاربرد لفظ رسول خیلی وسیع است و در مقابل لفظ نبی در موردی ویژه به کار رفته است. حال باید دید آنگاه که رسول در همان مورد خاص به کار می رود، چه تفاوتی با نبی دارد.

فرق رسول و نبی

در روایات امامان معصوم علیهم السلام رسول از نظر مصداق اخصّ از نبی شمرده است. یعنی همه رسولان نبی هستند، ولی همه انبیا رسول نیستند. به دیگر سخن: رسولان الهی علاوه بر نبوت چیزی را دارا هستند که انبیا آن را ندارند. در خصال ۲/۵۲۴، از ابوذر نقل می کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:

يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ النَّبِيُّونَ؟ قَالَ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ. قُلْتُ: كَمْ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ جَمَاءً غَفِيرَاءً.

ای رسول خدا، پیامبران چند نفرند؟ حضرت فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار نفر. عرض کردم: مرسلین از آنها چند نفرند؟

فرمود: سی صد و سیزده نفر، جمعی کثیر.

این روایت در بحار ۱۱/۶۰، از کتاب اختصاص از امام صادق علیه السلام و در صفحه ۴۳ از ابن عباس نقل شده است. با این تفاوت که در نقل ابن عباس با تعبیر «رُسُل» آمده که جمع «رسول» است و در نقل امام علیه السلام با تعبیر «مرسلین» آمده است.

این روایت به صراحت دلالت دارد که تعداد کمی از انبیا رسول بوده‌اند ولی جهت امتیاز رسول از نبی از این روایت به دست نمی آید. درباره این امتیاز روایاتی دیگر وارد شده است که در ذیل نقل می شود.

در اصول کافی ۱/۱۷۶، از زراره نقل می کند که از امام باقر علیه السلام پرسید: رسول کیست و نبی کیست؟ حضرت فرمود:

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ. وَ الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ.

نبی کسی است که در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را مشاهده نمی کند. و رسول کسی است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را مشاهده می نماید.

و نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

الرَّسُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ جِبْرَائِيلُ قُبْلًا فَيَرَاهُ وَيُكَلِّمُهُ؛ فَهَذَا الرَّسُولُ. وَأَمَّا النَّبِيُّ فَهُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ وَنَحْوَ مَا كَانَ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَسْبَابِ النُّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتَّى آتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالرِّسَالَةِ. وَكَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ وَحَيَاتُهُ الرَّسَالَةَ مُعْنِدًا اللَّهُ يَجِيئُهُ بِهَا جِبْرَائِيلُ وَيُكَلِّمُهُ بِهَا قُبْلًا. وَمِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ وَ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَأْتِيهِ الرُّوحُ وَيُكَلِّمُهُ وَيُحَدِّثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرَى فِي الْيَقْظَةِ.

رسول کسی است که جبرئیل آشکارا پیش او می آید و او جبرائیل را می بیند و با او سخن می گوید. اما نبی کسی است که در خواب می بیند مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام و مانند اسباب نبوت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وحی می دید تا اینکه جبرئیل علیه السلام رسالت را از جانب خدا به او آورد. و آنگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نبوت گرد آمد و از سوی خدا به رسالت رسید، جبرئیل رسالت را برای او می آورد و آشکارا با او سخن می گفت. و برخی از انبیا را نبوت گرد آمده و در خواب می بیند و [فرشته] روح پیش آنها می آید و با آنها سخن می گوید و حدیث می کند بدون اینکه در بیداری او را مشاهده کنند.

و همچنین از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند:

الرَّسُولُ الَّذِي يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَكُ فَيُكَلِّمُهُ. وَ النَّبِيُّ هُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ. وَ رُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَ الرَّسَالَةُ لِوَاحِدٍ.

رسول کسی است که فرشته برای او ظاهر می شود و با او سخن می گوید، و نبی کسی است که در خواب می بیند. و بسا می شود که نبوت و رسالت برای کسی گرد می آید.

این روایات به صراحت دلالت دارند که رسول با داشتن همه امتیازهای نبی، دارای امتیازی ویژه است؛ و آن اینکه فرشته وحی، رسالت را در حال بیداری و به صورت آشکار هم به او می آورد و رسول به هنگام تلقی وحی او را مشاهده می کند، ولی نبی چنین خصوصیتی را ندارد. پس با توجه به روایات هم به این نتیجه می رسیم که همه رسولان الهی نبی هم هستند ولی چنین نیست که همه انبیای الهی رسول هم باشند، بلکه خدای تعالی برخی از انبیا را برای رسالت برگزیده است.

پس نبوت و رسالت هر دو نوعی ارتباط با خداوند متعال است که خدای تعالی این نوع ارتباط را با کسی که خود برمی گزیند برقرار می کند، با این تفاوت که رسول در این ارتباط فرشته رابط را هم آشکارا مشاهده می کند.

سؤال: آیا در رسول علاوه بر این خصوصیت مأموریت داشتن برای رساندن پیام هم لحاظ شده است چنانکه اقتضای معنای لغوی آن هم هست یا نه؟

جواب: با توجه به آیات قرآن کریم افتراق نبی و رسول از این جهت منتفی است. زیرا در قرآن رسول و نبی، هر دو مأمور ابلاغ به حساب آمده اند. خدای تعالی می فرماید:

«مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» (۱)

هیچ رسول و نبی پیش از تو نفرستادیم....

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...» (۲)

مردم امتی واحد بودند، پس خداوند انبیا را فرستاد...

با این بحث علاوه بر اینکه تفاوت رسول و نبی روشن شد معرفتی هم به اجمال از نبوت و رسالت به دست آمد. برای روشنتر شدن معرفت رسول و نبی بحث وحی و اقسام آن را در اینجا طرح می کنیم.

کلام خدا و اقسام آن

اشاره

خدای تعالی می فرماید:

۱- . الحج (۲۲)/۵۲.

۲- . البقره (۲)/۲۱۳.

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مَنْ وَّرَاءَ حِجَابٍ أَوْ يُرْسَلَ رَسُولًا فَتُوحَىٰ بِأَذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۱)»

هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید مگر در قالب وحی یا از پس حجاب و یا اینکه رسولی را نزد او بفرستد تا به اذن خدا به او وحی نماید. که خدا برتر و حکیم است.

خدای تعالی در آیه شریفه سخن گفتن خود را با بشر منحصر به سه نوع کرده است :

(۱) وحی

وحی در اصل به معنای اشاره سریع است. در مفردات راغب/۵۱۵، آمده است :

«اصل الوحی الإِشارة السريعة. و لَتَضُمَّنَّ السَّرعَةَ قیل: امر وحی». وحی به معنی اشاره سریع است. و به اعتبار سرعت گفته‌اند: «امر وحی». یعنی: کار سریع.

در معجم مقائیس اللغه ۶/۹۳ می نویسد: «وحی... أصل يدلّ على إلقاء علم في إخفاء أو غيره إلى غيرك. فالوحی: الإِشارة. و الوحی: الكتاب و الرّسالة. و كلّ ما ألقيته الى غيرك حتى علمه فهو وحی كيف كان... و الوحی: السريع. و الوحی: الصوت.» یعنی وحی در اصل القای علم در پنهانی است یا القای چیز دیگر به دیگری است. وحی به معنای اشاره، کتاب و نامه است... به طور کلی وحی یعنی هر چیزی که به دیگری القا می شود و او آن را بفهمد به هر صورت که باشد... و وحی به معنی سریع است، و به معنی صداست.

در قاموس قرآن ۷/۱۸۹ می گوید: جامع تمام معانی «تفهیم خفی» است و اگر وحی و ایحاء را تفهیم خفی و کلام خفی معنا کنیم، جامع تمام معانی خواهد بود.

در بحار ۱۸/۲۶۸، نقل می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نمی گفت: جبرئیل گفت: و این جبرئیل است که مرا

امر می کند. آنگاه چگونه در حالی دیگر غش می کرد. حضرت فرمود :

إِنَّهُ إِذَا كَانَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا جَبْرَائِيلُ أَصَابَهُ ذَلِكَ لِثِقَلِ الْوَحْيِ مِنَ اللَّهِ. وَإِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا جَبْرَائِيلُ، لَمْ يُصَبِّ بِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ. لَمْ يُصَبِّهُ ذَلِكَ فَقَالَ: قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ. وَهَذَا جَبْرَائِيلُ.

حالت اغمای پیامبر به جهت سنگینی وحی وقتی بود که خدا بدون واسطه جبرئیل وحی می نمود. و آنگاه که جبرئیل واسطه می شد چنین چیزی اتفاق نمی افتاد. و در این صورت بود که می گفت: جبرئیل به من گفت. و این جبرئیل است.

و در توحید صدوق/۱۱۵، از امام صادق علیه السلام درباره عروض غش به پیامبر هنگام وحی نقل می کند که فرمود :

ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ. ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ...

حالت غش وقتی اتفاق می افتاد که بین او و خدا کسی نبود آنگاه که خداوند به او تجلی می کرد...

این یک نوع از تکلیم الهی است که خداوند متعال مستقیماً و بدون واسطه با پیامبر سخن می گوید و شخص نبی در این نوع، وحی الهی را از خدای تعالی بدون واسطه ملکی و بدون وجود حجابی دریافت می کند. چون واسطه بودن ملک و از پس حجاب بودن دو نوع دیگر از تکلیم الهی که مقابل این قسم قرار گرفته‌اند. ولی در تفسیر امیرالمؤمنین علیه السلام قسم دوم جدا از قسم اول و در مقابل آن فرض نشده است که در ذیل می آوریم.

(۲) از پس حجاب

نوع دیگر از تکلیم الهی با بشر «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» است. در این قسم هم خود خداست که با انسان سخن می گوید ولی از پس حجاب نه مانند قسم اول که حجابی هم در میان نبود.

در تفسیر علی بن ابراهیم ۲/۲۷۹، در تفسیر آیه کریمه چنین نقل می کند: «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» كما كَلَّمَ اللهُ نَبِيَّهَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَمَا كَلَّمَ اللهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّارِ. یعنی: «از پس پرده» مانند سخن خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مانند سخن خدای تعالی با موسی علیه السلام از پس آتش.

در تفسیر برهان ۴/۱۳۲، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

لَقَدْ أُسْرِيَ بِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ مَا أَوْحَى وَكَلَّمَنِي بِمَا كَلَّمَنِي...

پروردگارم عزوجل مرا شبانه سیر داد و از پس حجاب آنچه را می خواست به من وحی کرد و با من درباره آنچه می خواست سخن گفت...

امام امیرالمؤمنین علیه السلام هم در تفسیر آیه کریمه می فرماید:

فَإِنَّهُ مَا يَتَّبِعِي لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ إِلَّا وَحِيًّا وَ لَيْسَ بِكَائِنِ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ. أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِأَذْنِهِ مَا يَشَاءُ... قَدْ كَانَ الرَّسُولُ يُوحِي إِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السَّمَاءِ فَيُبَلِّغُ رُسُلَ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ. وَقَدْ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَ رُسُلِ الْأَرْضِ وَ بَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ بِالْكَلامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ. وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. يَا جَبْرَائِيلُ، هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: إِنَّ رَبِّي لَا يَرَى. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ؟

فَقَالَ: آخِذُهُ مِنْ إِسْرَافِيلَ. قَالَ: يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ. قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ؟ قَالَ: يُقَدِّفُ فِي قَلْبِهِ صَدْفًا. فَهَذَا وَحْيٌ. وَ هُوَ كَلَامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. وَ كَلَامُ اللهِ لَيْسَ بِنَحْوِ وَاحِدٍ. مِنْهُ مَا كَلَّمَ اللهُ بِهِ الرُّسُلَ. وَ مِنْهُ وَحْيٌ تَنْزِيلٌ يُتْلَى وَ يُقْرَأُ. فَهُوَ كَلَامُ اللهِ... مِنْهُ مَا يُبَلِّغُ بِهِ رُسُلَ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ. (۱)

کسی را نمی رسد که خدای تعالی با او سخن گوید مگر در قالب وحی، و آن هم نمی شود جز از پس حجاب، و یا رسولی می فرستد تا آن را که می خواهد به او

وحی کند... گاهی رسول را رسولان آسمان، وحی می کنند و رسولان آسمان به رسولان زمین می رسانند. و گاهی خدا با رسولان زمین سخن می گوید بیآنکه کلامش را به وسیله رسولان آسمانی بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیدی؟ او گفت: بیقین پروردگارت دیده نمی شود. حضرت گفت: پس وحی را از کجا دریافت می کنی؟ او گفت: از اسرافیل. حضرت گفت: اسرافیل از کجا دریافت می کند؟ او گفت: از فرشتهای که مافوق اوست و از روحانیین است. حضرت گفت: پس آن ملک از کجا دریافت می کند؟ جبرئیل گفت: در قلب او انداخته می شود. و این وحی است و این کلام خدای عزوجل است. سخن گفتن خدا به یک صورت نیست. گاهی با رسولان خود سخن می گوید. و گاهی در دلهایشان می اندازد. و گاهی در رؤیا به آنها می نمایاند. و گاهی وحی و تنزیل می کند که تلاوت و قرائت می شود. پس این کلام خداست... از کلام خداست آنچه رسولان آسمان به رسولان زمین می رسانند.

در این روایت چنانکه می بینیم «من وراء حجاب» یک قسمی جداگانه از وحی حساب نشده است، بلکه صریح است که وحی هم جز از پس از حجاب نمی شود. پس طبق این فرمایش آیه کریمه در حقیقت دو قسم از کلام الهی را مطرح می نماید: وحی بیواسطه ملک، و وحی به واسطه ملک.

(۳) با ارسال رسولان

گاهی تکلیم الهی با بشر با فرستادن رسولان صورت می گیرد. رسولان آسمانی وحی را از خدای تعالی دریافت کرده و به رسول زمینی می رسانند. رسولی که وحی را به پیامبر می رساند جبرئیل است. خدای تعالی درباره او می فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (۱)

قرآن سخن رسول ارجمندی است. پیش صاحب عرش نیرومند و دارای پایگاه و منزلت است. و در آنجا مطاع و امین است.

امام زینالعابدین علیه السلام در باره اش می فرماید :

«وَجِبْرِئِلِ الْأَمِينِ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعِ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينِ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبِ عِنْدَكَ. (۱)»

و جبرئیل که امین وحی تو است و در میان آسمانیان مطاع و پیش تو صاحب پایگاه و منزلت، و مقرب در نزد تو است.

این فرشته بزرگوار با این مقام و منزلت که پیش خدای تعالی و در میان آسمانیان دارد، وقتی وحی الهی را خدمت پیامبر می آورد در مقابل او متواضع و فروتن است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

كَانَ جِبْرِئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَعْدَةَ الْعَبْدِ. وَكَانَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ. (۲)

جبرئیل هرگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمد جلو روی او چون غلامان می نشست. و هیچگاه بیاذن او بر او وارد نمی شد.

در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام دیدیم که جبرئیل وحی را مستقیماً از خدا دریافت نمی کند بلکه او از اسرافیل و اسرافیل هم از فرشتهای دیگر - که خداوند در دل او می اندازد - اخذ می کند و به رسول زمینی می رساند.

پس خدای تعالی گاهی بیواسطه به پیامبر وحی می کند و گاهی با واسطه. اما اینکه دریافت وحی چگونه و به چه کیفیت صورت می گیرد، فهم و بیان آن در حدّ توان بشری نیست که خود دریافت کننده وحی الهی نبوده است. از این رو کسانی که ناآگاهانه قدم در این وادی گذارده و به تجزیه و تحلیل چگونگی وحی پرداخته‌اند، در دام اشتباهات اساسی و از جمله تحلیل مادی وحی گرفتار آمده‌اند؛ موضوعی که اساساً با روح وحی و دریافت و تلقی ادیان از آن تفاوت آشکاری دارد. به عنوان نمونه یکی از این قبیل اظهارنظرها را می آوریم :

۱- .الصحيحه السجاديّه الجامعه/۴۱۰.

۲- .علل الشرايع/۷.

در کتاب بیست و سه سال می خوانیم: «پس مسأله رسالت انبیا را باید از زاویه دیگر نگریست و آن را یک نوع موهبت و خصوصیت روحی و دماغی فردی غیر عادی تصوّر کرد. مثلاً- در بین جنگجویان گاهی به اشخاصی چون کورش، سزار، اسکندر، ناپلئون و نادر برمی خوریم که بدون تعلیمات خاصی در آنها موهبت نقشه‌کشی و فنّ غلبه بر حریف موجود است. و یا در عالم دانش و هنر اشخاصی چون انیشتن، ارسطو، ادیسون، هومر، میکالانژ، داینچی، بتهوون... و صدها عالم، فیلسوف، هنرمند، مخترع و مکتشف ظهور کرده که با اندیشه و نبوغ خود تاریخ تمدّن بشری را نور بخشیده‌اند. چرا نباید در امور وحی و معنوی چنین امتیازی و خصوصیتی در یکی از افراد بشر باشد؟ چه محذور عقلی در راه امکان پیداشدن افرادی هست که در کنه روح خود به هستی مطلق اندیشیده، و از فرط تفکر کمکم چیزی حس کرده و رفته رفته نوعی کشف، نوعی اشراق باطنی و نوعی الهام به آنان دست داده باشد. و آنها را به هدایت و ارشاد دیگران برانگیزد.»

ملاحظه می‌نمایید که نگرش مادی به وحی و ورود در این وادی سرانجام به تحلیل وحی به نوعی خلّاقیت ذهن و برخورداری از نبوغ معنوی و همدریف قراردادن پیامبران با سرداران و هنرمندان و نقّاشان و عالمان منجر می‌گردد که این نتیجه‌های بس ناصواب است.

و همین است که این نویسنده در صفحه ۱۲۹ همین اثر خود می‌گوید: «مسلماً حضرت محمّد به آنچه می‌گفته است ایمان داشته و آن را وحی خداوندی می‌دانسته است.»

وحی کلام و فعل خدای تعالی است و تجزیه و تحلیل فعاللهی از توان بشر خارج است. بنابراین هرگونه تحلیل درباره وحی از سوی بشر، اعمّ از اینکه با فکر مادی باشد یا تعقل فلسفی یا ذوق عرفانی، ناصواب بوده و از حقیقت به دور خواهد بود. و تنها تحلیل حق درباره وحی تحلیلی است که از سوی اهل بیت وحی و نبوت بیان شده است.

واژه وحی در نگرش جامع به قرآن، ابتدا به دو بخش الهی و شیطانی تقسیم شده است که بخش الهی آن دارای دو شاخه تکوینی و تشریحی می باشد. آنگاه وحی تشریحی در سه شاخه الهام، ایجاد صدا و آمدن فرشته قرار گرفته و سپس الهام نیز در دو حالت خواب و بیداری مطرح شده است. در بخش تکوینی گاه موجودات غیر ذیشعور مورد نظر می باشد که خود شامل دو قسمت جمادات و حیوانات می باشد و گاه وحی به موجودات ذیشعور مطرح گردیده است.

اینک برای هر یک از شاخه های بحث آیاتی از قرآن مجید را همراه با پارهای توضیحات روایی یادآور می شویم:

(۱) وحی تشریحی

الف: الهام در خواب

قرآن در مورد مأموریت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در قربانی کردن فرزندش اسماعیل علیه السلام از زبان آن حضرت خطاب به پسر می فرماید:

«يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى». (۱)

ای پسرکم، من در خواب دیدم که تو را می کشم، پس بنگر چه به نظرت می آید.

و در مورد ورود پیامبر به مسجدالحرام می فرماید:

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ الرَّؤُوبَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ...». (۲)

حقاً خداوند درستی خواب پیامبرش را محقق ساخت که شما بدون شک، به خواست خدا در مسجدالحرام در خواهید آمد...

پیشتر در بحث فرق بین نبی و رسول از امام باقر علیه السلام نقل کردیم که فرمود:

۱- الصافات (۳۷)/۱۰۲.

۲- الفتح (۴۸)/۲۷.

«أَمَّا النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ وَ نَحْوَ مَا كَانَ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ أَسْبَابِ النَّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتَّى أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالرَّسَالَةِ.»

اما نبی کسی است که در خواب می بیند مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام و مانند اسباب نبوت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وحی [در خواب] می دید تا اینکه جبرئیل علیه السلام رسالت را از جانب خدا به او آورد.

امام علیه السلام در این روایت در مقام بیان فرق نبی و رسول است و رؤیاهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از رسالتش نبوت به حساب آورده است.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح آیه: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِّمَهُ اللَّهُ إِلَهًا وَخَيْرًا...» نقل کردیم که فرمود: تکلیم الهی به صورتهای متفاوتی صورت می گیرد: «مِنْهُ رُؤْيَا يَرَاهَا الرُّسُلُ.» یعنی گاهی در رؤیا به رسولان می نمایاند.

و امام صادق علیه السلام طی روایتی مفصل داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان می فرماید و ضمن آن یادآور می شود که شیطان با تجسم به صورت پیرمردی می خواست حضرتش را با القائاتی از انجام این امر الهی بازدارد و لذا به ابراهیم گفت: چگونه می خواهی نوجوانی را که هرگز معصیت خدا نکرده به دست خود از پای درآوری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِذَلِكَ.» خدا مرا به آن فرمان داده است. شیطان گفت: اشتباه می کنی. این خدا نبوده بلکه شیطان تو را به این کار واداشته است. حضرت با تندی به او فرمود: «وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِي بَلَغَنِي هَذَا الْمَلْعُوكَ هُوَ الَّذِي أَمَرَنِي بِهِ وَ الْكَلَامَ الَّذِي وَقَعَ فِي أُذُنِي.» وای بر تو! به یقین کسی که مرا به این مقام رسانده هموست که مرا به این امر فرمان داده است و [هموست] که این سخن را در گوش من نهاده است. (۱)

این بیان معصوم علیه السلام نشانگر آن است که با اینکه به تصریح قرآن این

جریان در خواب اتّفاق افتاده است، امّا حضرت ابراهیم علیه السلام دقیقاً آن را مأموریتی حقیقی و خارجی از سوی خدای تعالی به حساب آورده و در آن هیچگونه شک و تردیدی به خود راه نداده است.

ب: الهام در بیداری

پیشتر در بحث فرق بین نبی و رسول از معصوم نقل کردیم که آنگاه که خداوند متعال مستقیماً و بیواسطه فرشته به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلّم وحی می کرد، به جهت سنگینی وحی غشیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم عارض می شد. و آنگاه که جبرئیل واسطه بود چنین اتّفاقی رخ نمی داد.

ج: ارسال رسل

گفتیم خدای تعالی گاهی به واسطه فرشته وحی جبرئیل علیه السلام به پیامبر وحی می نمود. و از امیرالمؤمنین علیه السلام هم نقل کردیم که فرمود: جبرئیل علیه السلام وحی را مستقیماً از خدای تعالی دریافت نمی کرد بلکه او از اسرافیل و اسرافیل از فرشتهای دیگر دریافت می کرد که خدای تعالی وحی را در دل او می انداخت. و بیان شد که وقتی جبرئیل علیه السلام وحی را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می آورد، پیش او چون غلامان با خضوع و فروتنی می نشست و بدون اذن هیچگاه بر ایشان وارد نمی شد.

د: خلق صدا

در این نوع از وحی، صدایی را خلق نموده و از جهتی از جهات یا از ناحیه شیء خاصی آن را به گوش فرد مورد نظر می رساند. قرآن در داستان حضرت موسی علیه السلام در آغاز گزینش نبوّت او، وی را مورد خطاب این نوع وحی معرّفی کرده می فرماید :

«فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَّ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (۱)

پس چون موسی به آن آتش رسید، به او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک و از آن درخت ندا شد که: ای موسی، منم خدا پروردگار جهانیان.

سؤال: در این نوع از وحی اگر صدایی در کار بود چرا دیگران نمی شنیدند؟ و یا در مورد آمدن فرشته وحی، اگر فرشتهای در کار بود پس چرا دیگران او را نمی دیدند؟

جواب: اگر گیرندهای وجود نداشته باشد، آیا می توان صورت و یا تصویر را از دل امواج موجود در فضای اطراف خود به دست آورد؟ و حال آنکه همه دارای گوش و چشم هستند و این امواج هم در همه جا موجود است.

این مثال برای سهولت در فهم قضیه است، نه اینکه واقعاً بخواهیم وحی الهی را از این سنخ بدانیم، و صرفاً به منظور خروج از استبعاد علمی ذکر گردید. نبی گیرنده وحی است و به خاطر ویژگیهایی که در او نهاده شده، این توانایی را دارد و دیگران از این توان بهره مند نیستند.

منظور از تشریحی نامیدن این اقسام، آن نیست که این چهار نوع از وحی فقط در تشریح شرایع و در مورد انبیا و رسولان وجود دارد. بلکه به تصریح آیات و روایات بعضی از این اقسام در مورد غیر نبی و رسول هم به کار گرفته شده است. از این اشخاص در لسان روایات «مُحَدَّث» تعبیر شده است.

(۲) وحی تکوینی

قرآن مجید این قسم از وحی را هم در مورد انسان غیر نبی و مُحَدَّث و هم در مورد موجودات دیگر به کار برده است. در مورد انسان می فرماید:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ». (۲)

۱- . القصص (۲۸) ۳۰.

۲- . القصص (۲۸) ۷.

و ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و اگر بر او ترسیدی وی را به رود نیل بینداز.

و در مورد موجودات دیگر درباره زمین هنگام برپایی قیامت می فرماید :

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا». (۱)

آن روز زمین اخبار خود را بیان خواهد کرد که خدای تو به او وحی کرده است.

و در زمینه حیوانات در مورد زنبور عسل می فرماید :

«وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا». (۲)

و خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه هایی از کوه ها بگیر.

۳) القای شیطانی

قسم دیگر از وحی که در قرآن مجید به کار رفته است، در مورد القائات شیطانی است. خدای تعالی می فرماید :

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ». (۳)

قطعاً شیاطین به دوستان خود وحی می کنند تا با شما به مخالفت برخیزند.

از این سنخ کلام و تفهیم خفی گونه‌های دیگر نیز در قرآن آمده آنجا که در توصیف نحوه عملکرد برخی از شیاطین در ارتباط با اغوای انسانها می فرماید :

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا». (۴)

و این چنین ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم بعضی از آنها به بعضی دیگر برای فریب سخنان آراسته القا می کنند.

اقسام وحی از منظر دیگر

اشاره

در بحار ۱۸/۲۵۴، گونه‌های دیگر از تقسیمبندی وحی را از علی علیه السلام با

١- . الزلزال (٩٩/٤ و ٥.

٢- . النحل (١٦/٦٨.

٣- . الانعام (٦/٢١.

٤- . الانعام (٦/١١٢.

توجه به آیات قرآن مجید نقل کرده که شامل هفت عنوان زیرین می باشد :

الف: وحی رسالت و نبوت

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ». (۱)

ما به تو وحی کردیم همانگونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.

ب: وحی الهام

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ». (۲) «و پروردگار تو به زنبور عسل الهام نمود.»

و یا: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ». (۳) «و ما به مادر موسی الهام کردیم.»

ج: وحی ارشاد

«فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». (۴) «به آنها وحی کرد که صبح و شام

تسبیح گویند.»

و یا

«أَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا». (۵) «اینکه با مردم ظرف سه روز جز به

اشاره هیچ سخنی نمی توانی بگویی.»

د: وحی تقدیر

«وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا». (۶) «امر هر آسمانی را به او الهام نمود.»

ه: وحی امر

«إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي». (۷) «آنگاه که به حواریون

وحی کردم که به من و فرستادهام ایمان بیاورید.»

«شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنَّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ» (۸) «بعضی از شیاطین انس

و جن به بعضی دیگر القا می کنند.»

۱- النساء (۴)/۶۳.

۲- النحل (۱۶)/۶۸.

۳- القصص (۲۸)/۷.

۴- مریم (۱۹)/۱۱.

۵- آل عمران (۳)/۴۱.

۶- فصلت (۴۱)/۱۲.

۷- المائده (۵)/۱۱۱.

۸- الانعام (۶)/۱۱۲.

ز: وحی خیر

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (۱) «انجام کارهای خیر را به آنها وحی

کردیم.»

لزوم نبوت و رسالت

اشاره

لزوم نبوت و رسالت یا به این معناست که انسان در حیات خود نیازمند نبی و رسول است، و یا به این معناست که ارسال رسل و انبیا بر خدای تعالی لازم و واجب است. در اینجا هر دو معنا مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد.

(۱) ضرورت نبی و رسول برای انسان

اشاره

براهمه هند منکر نبوت و رسالت بوده و ارسال رسل و انبیا را از سوی خدای تعالی امری نامعقول می دانند: در کتاب قلمرو وجدان/۲۶۰، می نویسد: «قول منسوب به براهمه در نفی نبوت مبنی بر انکار ضرورت آن و اعتقاد به کفایت عقل در شناخت حسن و قبح وارد در شرایع است.

بر وفق این قول، براهمه گفته‌اند: آنچه انبیا می آورند یا با عقل موافق است یا مخالف. اگر مخالف است رد آن واجب است؛ و اگر موافق است، با وجود عقل دیگر به آن نیازی نیست». (۱) پاسخ این مطلب با توضیحی که پیرامون عقل می دهیم روشن می گردد.

عقل چیست؟

می دانیم طفلی که از رحم مادر پا به دنیا می گذارد، از موجودات اطراف خود

۱- و نیز در این زمینه رجوع شود به الملل و النحل ۲/۲۵۰.

هیچگونه شعور و درکی ندارد و یا دارای درکی بسیط است. بعد از مدّتی که از زندگی او در این دنیا سپری می شود، در او حقیقتی پیدا می شود که با آن خوبی و بدی، زشتی و زیبایی را درک می کند. این شناخت به تدریج در او زیاد می شود تا به مرحله‌ای می رسد که در جامعه انسانی برای خود جایگاه و موقعیتی خاص پیدا می کند و مردم کارهای او را جدّی گرفته و بر مبنای دانش و خردش او را مورد بازخواست قرار می دهند. آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که این قوّه شناخت در انسان چگونه پیدا می شود و چگونه به تدریج در او زیاد می شود؟ او که هنگام ورود به دنیا چنین قوّه‌های را دارا نبود. و چه بسیارند افرادی که در طول عمرشان چنین قوه‌های به آنها داده نمی شود. و چه بسیارند آنان که در بره‌های از عمرشان این قوّه را دارا هستند ولی بعد از مدّتی آن را از دست داده و دوباره چون طفلی شده‌اند که از آن شعور عاری است. این شعور عقل و خرد نامیده می شود.

عقل و خرد انسان آنگاه شکوفا می شود که انسان در میان هم‌نوعان خود واقع شود که از شکوفایی آن برخوردارند و او را از غفلت و فراموشی و اعمال خلاف آن برحذر داشته و متوجّه عقل و احکامش کنند. عقل در جامعه‌های که بر پایه مکارم اخلاق و عمل به وظایف انسانی استوار شده شکوفا می شود و تکامل پیدا می نماید. خداوند متعال عقل را در افرادی که به احکام آن پایبند بوده و از آن پیروی می کنند، زیاد کرده و کامل می کند.

و برعکس کسی که برای احکام عقلش ارزش قائل نشده و از آنها نافرمانی کند، خداوند متعال این نور را در او کم فروغ کرده و ممکن است از او سلب نماید به گونه‌ای که کارهای بد خویش را خوب پندارد.

بنابراین اگر انسان در جایی بدور از جامعه انسانی خردمند و متخلّق به مکارم اخلاق رشد کند، نه تنها تکامل عقلی نخواهد داشت، بلکه ممکن است بیشتر عمر خویش غافل از بدیهیات عقلی خود باشد.

شناخت وظایف و تکالیف به وجود خرد و شناخت استوار است. کسی که از

شناخت نفس خود و دیگر موجودات بهره‌ای ندارد، وظیفه خود را در مقابل خود و آنها نخواهد دانست. کسی که دوست را از دشمن تشخیص ندهد، ممکن است خود را در چنگ دشمن خود بیندازد. کسی که نفع خویش را از ضررش نمی‌شناسد ممکن است به جای نفع، ضرر را برگزیند.

مهمترین و اساسیترین شناختها شناخت خدای متعال، و برترین تکالیف و وظایف انسان ادای حق عبودیت و بندگی مولا و خالق یکتاست. و پیشتر بیان شد که این دو بدون وجود انبیا و رسولان برای انسان میسر نیست و انسان با نبود پیامبر و نبی از خدای خود غافل بوده و کفر و ایمان از او منتفی است و چنین انسانی را نه می‌توان کافر نامید و نه می‌توان در زمره مؤمنانش جای داد.

درباره نیاز انسان به وجود پیامبر در کتاب کافی ۱/۱۶۸، از امام صادق علیه السلام نقل است که در جواب زندقی که درباره انبیا و رسولان سؤال کرده بود فرمود:

إِنَّا لَمَّا أَتَيْنَا أَنْ خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيَبْشِرُوهُ وَيُبَاشِرُوهُ وَيَحِاجَّهُمْ وَيَحِاجُّوهُ، ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سِفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبَّرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ...

وقتی ثابت کردیم که ما را خالق و صانع است که از ما و همه مخلوقات متعالی است و [معلوم شد که] او حکیم و بلندمرتبه است و چنین نیست که خلقش او را مشاهده نموده و با او تماس برقرار کنند و او با آنها بیواسطه ارتباط برقرار کند و آنها هم [هرگاه خواستند] بیواسطه با او ارتباط برقرار نمایند [و چنین نیست که] او با آنها و آنها با او مستقیماً مناظره و گفتگو کنند، پس ثابت می‌شود که او را در میان خلقش سفیرانی است که [سخنان او را] برای خالق و بندگانش بیان می‌کنند و آنها را به منافع و مصالحشان راهنمایی می‌نمایند و اسباب بقا و هلاکشان را روشن می‌کنند...

منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدَوْلِكَ الرَّبِّ رَضًا وَسَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ رَضَاهُ وَ سَخَطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ.

فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ... فقال :

رحمك الله.

کسی که می داند او را پروردگاری هست شایسته است بداند که پروردگارش را رضایت و خشمی است و خشنودی و خشم او یا به وحی شناخته می شود و یا به رسول. پس کسی که به او وحی نمی شود باید رسولان را جستجو کند. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

امام رضا علیه السلام هم در این زمینه می گوید :

خلقت و قوای مردم به گونهای نیست که بتوانند به وسیله آن مصالح خود را کامل کنند. و خدای صانع هم برتر از آن است که آنان او را مشاهده کنند. و معلوم است که آنها از درک او ضعیف و ناتوانند. پس بین خدا و آنان رسولی معصوم لازم است تا امر و نهی و تربیت الهی را به آنان برساند و آنان را موظف کند که بتوانند با آن منافع خود را احراز کرده و ضرر و زیان را از خود دفع نمایند. (۱)

برای توضیح این امر ویژگیهای انسان را که موجب نیاز او به قانون و مربی می شود بررسی می کنیم.

ویژگیهای انسان و ضرورت قانون و مربی

در نگاه اولیه به انسان - در ارتباط با هدایت - از دیدگاه انسانشناسی و نفسشناسی به پنج ویژگی اصلی برمی خوریم که تمامی آنها انسان را ملزم به پذیرش قانون می کند. و این امر دستاورد تلاشهایی است که اینک از رهگذر

رشته های روانشناسی، جامعه‌شناسی و تحقیقات زیست‌شناسی و تشریح ساختمان بدن انسان به دست آمده است. این پنج ویژگی عبارتند از:

۱. کششهای متضاد (اعم از مثبت و منفی)

۲. قدرت و اختیار

۳. محدودیت و ناتوانی

۴. حیات دو بعدی (مادی و معنوی، روحی و جسمی)

۵. زندگی اجتماعی

تحقیق در هر یک از موارد پنجگانه فوق، این واقعیت را به دنبال خواهد داشت که انسان با داشتن گرایشهای گوناگون به جهات و اهداف مختلف و با تکیه بر دو پدیده خدادادی قدرت و اختیار باید متعهد و پایبند به قانون و مقرراتی باشد که در سایه آن بتواند در مسیری که شایسته اوست به زندگی خویش ادامه دهد. و همچنین محدودیت و ناتوانی بشر از یک سو و حیات گسترده و دو بعدی او در پهنه وسیع مادی و معنوی از سوی دیگر، او را ملزم به پذیرش قانونی می کند که توان اداره و هدایت او را داشته باشد. و نیز توجه به ضرورت زیست اجتماعی بشر با گرایشها، عقاید، کششها و ده ها عامل دیگر، این مسأله را ثابت می کند که انسان تنها و تنها در پناه سر سپردن به قانون است که می تواند به حیات خود ادامه دهد و بر مشکلات فایق آید. بنابراین وجود قانون و مربی برای انسان امری ضروری و لازم است.

راه دیگری که ضرورت قانون و مربی و الزام انسان به تسلیم و پیروی از آن را روشن می کند، این است که: انسان همواره در مقابل مسائل تازه در جریان زندگی خویش قرار دارد و در این پهنه وی همواره نیازمند راهگشایی سریع و تعیینکننده می باشد. و این امر بدون وجود قانون و مربی ممکن نیست. پس تلفیق دو امر «مواجهه انسان با مسائل تازه» و «نیاز به راهگشایی سریع» ضرورت قانون و مربی و لزوم تسلیم در مقابل آن را ثابت می کند.

ماکس پلانک برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۱۸ یکی از دانشمندان بزرگ معاصر است که این نیاز را مطرح نموده و راهحلی پیشنهاد کرده و می گوید: «ما در هر لحظه ناگزیر از اخذ تصمیم هستیم و برای این کار نمی توانیم به انتظار روزی بنشینیم که دانای مطلق شده باشیم. چه، در جریان زندگی هستیم و غالباً باید به تقاضاها و ضرورت‌های معاش با تصمیم عاجل جواب دهیم، مشی و روشی را اختیار کنیم که باری اگر مدتی دراز درباره آن تأمل نشده به یمن آن رابطه باطنی که ما را با خدا متحد می کند به دل وحی شده باشد تنها این مشی است که می تواند طمأنینه و آرامش روحی را به ما ارزانی دارد که باید آن را خیر اعلای خویش بشماریم». (۱)

امیرالمؤمنین علیهم السلام در این زمینه می فرماید :

«بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرِهِ وَ حَاطِبُونَ [خَابُطُونَ] فِي فِتْنَةٍ قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ. فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ». (۲)

خداوند او را فرستاد در حالی که مردم در حیرت و گمراهی سرگردان و در دل فتنه قرار گرفته بودند و هوا و هوسها آنها را به سوی خود جذب کرده و تکبر و خودخواهی آنها را از جاده حق دور ساخته بود و جاهلیت شدید آنان را سبکسر نموده بود و در کار خویش پریشان حال، مضطرب و نگران بودند به جهل و نادانی مبتلا گشته بودند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نصیحت ایشان کوشش فرمود و گام در راه راست نهاد و آنان را به حکمت و دانش و پند نیکو فراخواند.

حضرت در این کلام به گمراهی، حیرانی، نادانی، هواپرستی، لغزش و اشتباه انسانها پیش از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلام اشاره می کند که وجود اینها انسان را نیازمند قانون و مربی می کند. و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

۱- . تصویر جهان در فیزیک جدید/۱۷۷.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۹۵.

سَلِّمْ را به عنوان انسانی الهی و نجاتبخش انسانها از این مهالک معرفتی می نماید که با نصیحت و حرکت در مسیری استوار آنان را به دانش و پند نیکو فرا می خواند و طرحهای روشن عملی در این زمینه ارائه می دهد.

خلاصه اینکه: اگر نظام و قانون در کار نباشد، انسان در مقابل مسائل تازه از حل آنها عاجز می ماند. و اگر مربی وجود نداشته باشد، بشر در بهره وری صحیح از مواهب خدادادی که همه جا او را احاطه کرده، دچار مشکل می شود. علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

حَتَّى أَوْزَى قَبَسَ الْقَابِسِ وَأَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ، وَ هُدَيْتُ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ... (۱)

تا اینکه مشعل هدایتی برافروخت و راه را برای گمکرده راهان روشن نمود، و در پناه این راهگشایی او قلبها پس از فرورفتن در فتنه ها و گناهان هدایت یافت.

با دقت در آنچه نقل شد، نیاز قطعی و انکارناپذیر بشر به قانون و قرار گرفتن زیر چتر تربیتی مربی شایسته بخوبی روشن می گردد. و باید توجه داشت که بشر در برابر قانون دو وظیفه عمده را برعهده دارد:

الف: پذیرش که کاری درونی است و باید که قانون ریشه در عمق جان انسانها داشته باشد.

ب: عمل که نمود بیرونی است.

هر یک از این دو بدون دیگری نمی تواند کارایی درستی برای انسانها داشته باشد.

ویژگیهای عمده قانونگذار

اشاره

در یک نگاه کلی می توان خصوصیات چهارگانه زیر را به عنوان ویژگیهای عمده قانونگذار مطرح کرد:

الف: آگاهی مطلق

قانونگذار باید اولاً از موضوعی که برای آن قانون وضع می کند آگاهی کامل داشته باشد، و ثانیاً به اثرات ناشی از اجرای قانون و بروز مسائل تازه و احتمالاً تعارضها و دیگر پدیده های مربوط به آن در جهات فردی و اجتماعی، دانایی روشن داشته باشد. چرا که ممکن است در مراحل اولیه، وضع قانون و مقرراتی ضروری و مفید تشخیص داده شود، ولی عدم آگاهی از پیامدهای آن مشکلات فراوانی را به دنبال داشته باشد. به عنوان نمونه قوانین مربوط به حمل سلاح در آمریکا و مجاز بودن مصرف مشروبات الکلی در آن کشور و آزادی جنسی در سوئد، از جمله قوانینی هستند که شخص قانونگذار بدون در نظر گرفتن پیامدهای اجتماعی هر یک از این قوانین به وضع آنها اقدام کرده است. و لذا امروزه در آمریکا امتیاز فردی و اجتماعی به مخاطره افتاده و هزینه های سنگینی به سیستم قضایی و بهداشت آن کشور تحمیل شده است و در کشور سوئد نیز به اعتراف مسئولان آموزش و پرورش مشکلات بزرگی - از جمله رشد منفی جمعیت و از هم پاشیدگی بنیاد خانواده - پدید آمده است. و روشن است که این مشکلات به عدم آگاهی و کوتاهنگری قانونگذار برمی گردد. و این مشکلاتی است که بدون در نظر گرفتن جنبه معنوی و هدایت انسان از این سنخ قانونها بروز می کند.

ب: توانایی مطلق

قانونگذار باید قدرت راهگشایی در حل مسائل را داشته باشد. یعنی آگاهی اولیه - که اشاره شد - کافی نیست، بلکه باید علاوه بر آگاهی بر مشکل، توانایی حل آن را نیز داشته باشد. زیرا در غیر این صورت شناخت تنهای مسائل، هرچند هم که گسترده و عمیق باشد، گرهی را باز نمی کند. شاخهای از این بحث موضوع توان اجرایی قانونگذار در پیاده کردن مقررات و قوانینی است که وضع می نماید که در فرازهای بعدی بحث - آنجا که نقش پیامبر به عنوان الگو و نمونه و ارائه کننده عملی مکتب طرح می شود - مورد بحث قرار می گیرد.

ج: بینازی مطلق

قانونگذار باید نسبت به قانون و آثار آن در شرایط بینازی قرار داشته باشد. زیرا که در غیر این صورت کششها و تمایلات و نیازهای او به طور طبیعی در وضع قوانین اثر خواهد گذاشت و چه بسا که آنها را از جامعیت خواهد انداخت. یعنی قانونگذار دانا و توانا اگر بیناز نباشد، نخواهد توانست مجموعه‌های خالی از نقص و گرایشهای مختلف و نابجا را ارائه دهد.

د: تأثیر ناپذیری

چنانچه شرایط و عوامل خاصی بتواند قانونگذار را تحت تأثیر قرار دهد، بدیهی است که دستاورد قانونی چنین قانونگذار فاقد ارزش جامع خواهد بود. زیرا که اگر افراد، محیط، عوامل درونی، انگیزه‌های بیرونی و عواملی از این ردیف بتواند در فکر و ذکر قانونگذار تأثیر بگذارد، در نتیجه نخواهد توانست در شرایط عادی و بدور از این گرایشها وضع قانون بنماید.

قانون الهی و بشری

با دقت در ضرورت‌های چهارگانه قانونگذار، بخوبی روشن می‌گردد که این مسأله در دو شاخه بشری و الهی، از اساس قابل قیاس با یکدیگر نیست. آنچه در فلاسفه و قانونگذاران بشری به چشم می‌خورد، عدم آگاهی، ناتوانی، نیاز و تأثیرپذیری است و حال آنکه انبیا به عنوان فرستادگان خداوند سبحان درست در نقطه مقابل فلاسفه و مکتبداران بشری قرار دارند. آگاهی انبیا به علم خداوندی منتسب است که به فرموده قرآن: «لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ». (۱) «هیچ چیزی در زمین

و آسمان بر خداوند پوشیده نیست.»

قدرت آنان در راهگشایی همراه با علمی که به نتایج و ابعاد مختلف طرحهای پیشنهادی خود دارند نیز به اتکای توان الهی و خدادادی آنان در این زمینه محقق

می گردد که به فرموده قرآن: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ». (۱) «ای قوم من، از من

پیروی کنید تا شما را به راه حق هدایت کنم.» این توان هدایتی انبیا علیهم السلام درست در نقطه مقابل ناتوانی دست ساخته ها و فکر بافته های بشری قرار دارد که قرآن در این باره می فرماید:

«أَنَّهُمْ لَيَصَّدُونَ عَنْ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ». (۲) «قطعاً آنها را باز می دارند

از راه و می پندارند که آنان هدایت یافتگانند.»

بینیازی آنان نسبت به قانون و آثار آن نیز به اتکای ارتباطی است که با خالق جهان هستی و غنای وصفناپذیر او دارند. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ». (۳) «من از شما بر رسالت خود هیچ مزدی نمی خواهم. مزد من

فقط بر پروردگار جهانیان است.» و نیز قرآن در بینیازی در پذیرش یا عدم پذیرش مردم می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ». (۴) «بگو حق

از پروردگار شماست. هر که بخواهد ایمان آورد و هر کس بخواهد کافر شود.»

تأثیر ناپذیری راهبران الهی نسبت به عوامل مختلف فردی و اجتماعی، درونی و بیرونی و موارد مشابه نیز امری روشن و انکارناپذیر است.

در یک نگاه کلی به انسان و عکسالعمل او نسبت به حوادث مختلف و مطالعه سیر تحوّل که در نظرگاه های او نسبت به یک مسأله در مقابل حالات مختلف جسمی و روحی وی پیدا می شود، گواه روشنی بر تأثیرپذیری انسان از این عوامل است و حال آنکه رهبران الهی از میدان این تأثیر و تأثر در جریان کار هدایتی خویش به دورند. قرآن برای اثبات این نکته که پیام وحی الهی (قرآن) از دخالت عواملی از آن ردیف به دور است می فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». (۵)

آیا در قرآن تدبّر نمی کنند؟ و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود قطعاً در آن اختلافی بسیار می یافتند.

۱- . غافر(۴۰)/۳۸.

۲- . الزخرف(۴۳)/۳۷.

۳- . الشعراء(۲۶)/۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰.

۴- . الکهف(۱۸)/۲۹.

۵- . النساء(۴)/۸۱.

استقامت بیحّد پیامبران الهی بویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جریان آغاز دعوت و تهدید و تطمیعهای مشرکین نیز گواه روشن دیگری بر این تأثیرناپذیری است. این جمله کوبنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مشرکین که توسط عمومی گرانقدرشان حضرت ابوطالب ابلاغ گردید، سند ارزنده این مسأله است: «عموجان، به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از این دعوت بردارم، هرگز از آن دست برنخواهم داشت تا اینکه یا خداوند آن را پیروز گرداند و یا من در این راه جان بسپارم». (۱)

روشن شد که قانونگذاران بشری اساساً توان راهگشایی اصولی برای بشر را ندارند و اصحترین دلیل بر اثبات این حقیقت تغییرات دامنهداری است که همواره در قوانین و مقررات پیشنهادی آنان بروز می کند؛ و یقیناً این تغییر و دگرگونی پایانی هم نخواهد داشت. لذا انسان در شرایط آزاد نمی تواند زمام اختیار خود را در کف فرد یا افرادی بسپارد که فاقد آن جامعیت مورد اشاره می باشند. از این رو انسان هنگامی اطمینان خاطر خواهد یافت که سر در گرو پیروی از برگزیدگانی نهد که نه تنها این نقاط ضعف را نداشته، بلکه با اتصال به منبع وحی توان دستگیری همه جانبه از بشر را داشته باشند.

هدایت و نیاز انسان در آن به انبیا

هدایت نسبت به تمامی موجودات با عنوان تکوینی و نسبت به خاصّ انسان - با دو ویژگی قدرت و اختیار - با عنوان تشریحی مطرح شده است. آیه «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»، (۲)

«پروردگار ما اوست که به هر چیزی آفرینش آن را عطا کرد سپس هدایتش کرد» بیانگر هدایت عمومی و تکوینی تمامی موجودات است. و آیه «أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا». (۳) «ما او را به راه هدایت کردیم یا سپاسگزار خواهد شد یا

۱- . سیره ابن هشام ۱/۲۶۵.

۲- . طه (۲۰)/۵۰.

۳- . الذّهر (۷۶)/۳.

ناسپاس» نشان از هدایت تشریحی در انسان و عکسالعمل متفاوت او دارد که معمولاً انسانها در قبال این هدایت است که موضع می گیرند. کارآیی تام و تمام هدایت الهی را نیز می توان از این آیه قرآنی بدست آورد که: «قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى». (۱)

«بگو هدایت خدا فقط هدایت به حق است.»

هدایت تکوینی تمامی موجودات را دربرمی گیرد و هدایت تشریحی خاص انسان است. البته خداوند در طبیعت بشر نوعی هدایت تکوینی نیز به ودیعت نهاده است، ولی این هدایت به - تنهایی - او را کفایت نمی کند. چرا که موجودی آزاد و مختار با امکان انتخاب، و دارای قدرت است. و وجود قدرت و اختیار و امکان حرکت در دو سوی راستی و کژی، بشر را نیازمند هدایت تشریحی نیز نموده است تا انسانی را که در آغاز مصداق «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ». (۲) بوده و تحت تأثیر

عوامل بیرونی منحرف شده، دوباره به راه اولیه بازگشت دهد. و انسانهایی که خود را در معرض این هدایت تشریحی قرار داده و از ثمرات آن بهره‌مند شده‌اند - به بیان قرآن کریم - می گویند :

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ نُوَدُّوا أَنْ تُلْكَمُ الْجَنَّةَ أَوْ رَتَّبْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (۳)

سپاس خدای را که ما را به این جایگاه هدایت فرمود؛ که اگر او ما را هدایت نکرده بود ما هدایت نمی یافتیم. بی‌یقین پیامبران از سوی پروردگارانمان به حق آمدند و آنان ندا می شوند که: این است بهشتی که با اعمال صالح خود به ارث برده‌اید.

به بیانی دیگر: هدایت تکوینی حاکم بر حدود حیوانیت بشر بوده و هدایت تشریحی راهگشای او در خروج از این حدود است. و در نتیجه نبی کسی است که انسان را در این زمینه یاری می نماید و نبوت بستر تحقق این تحوّل است.

خداوند ضمن آنکه هدایت را کار خود می شمارد و می فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا

۱- .البقره (۲)/۱۲۰.

۲- .بحارالانوار ۳/۲۸۱.

۳- .الاعراف (۷)/۴۳.

لِّلْهُدَى» (۱): «قطعاً هدایت بر ماست» در عین حال در آیاتی فراوان کافران، ظالمان،

فاسقان و... را مشمول این هدایت ندانسته می فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ». (۲) «و خداوند بدکاران را هدایت نمی کند.»

این بدان جهت است که آنان با سوء اختیار خویش زمینه های هدایتی خود را نابسامان کرده و از این نور چشم بسته و روی برتافتانند. قرآن درباره قوم ثمود می فرماید:

«أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا عَلَى الْعَمَى». (۳)

اما قوم ثمود را هدایت کردیم ولی آنان گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند.

گاهی این سوء اختیار انسانها را تا آنجا می برد که در مواجهه با هدایت الهی، در عین آگاهی، از راه راست رویگردان شده و به گرایشهای انحرافی متمایل می گردند:

«إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا». (۴)

اگر همه آیات را ببینند به آنها ایمان نمی آورند. و اگر راه هدایت را ببینند آن را راه انتخاب نمی کنند. و اگر راه تجاوز را ببینند آن را راه می گیرند.

انسانها باید به فرموده علی علیه السلام خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام به راهگشایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تن در دهند.

«فَارْضَ بِهِ رَائِدًا وَ إِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا». (۵):

به پیشوایی او در سعادت و نجات و رستگاری راضی و خشنود باش.

آحاد بشر چون صفرهایی هستند که هرچه بیشتر شوند موجودیتی را در سلسله ارقام نشان نمی دهند و نبی همانند رقمی است که وقتی در کنار آن صفرها قرار می گیرد، به آنان مفهوم می بخشد و حیات و وجود واقعی ارزانی می دارد. زیرا که او امامٌ مِنْ أَتَقَى وَ بَصِيرَةٌ مِنْ أَهْتَدَى (۶): پیشوای پارسایان و بینش و بصیرت راهیافتگان»

۱- . اللیل (۹۲)/۱۲.

۲- . التوبه (۹)/۲۴.

۳- . فصلت (۴۱)/۱۷.

٤- . الاعراف (٧) ١٤٦.

٥- . نهج البلاغه، نامه ٣١.

٦- . نهج البلاغه، نامه ٤.

می باشد. تن در دادن به هدایت او موجبات مصوئیت از هرگونه تضاد و دوگانگی و رنج و دردهای ناشی از این پدیده های منفی را فراهم می آورد. تنها تسلیم به پیامبر به عنوان کارگزار خدای متعال در جهان هستی است که هدایتی تام و تمام به بار می آورد. نبی از رهگذر اتصال و انتسابی که با خالق هستی دارد به عنوان مربی الهی برای مردم، آنان را از حدود حیوانیت خارج نموده و به تربیت نفسانی بشر می پردازد که این کار به استقلال در توان بشر نیست. چرا که :

ذات نیافته از هستیبخش کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود از آب تھی کی شود بر صفت آبدھی

خلاصه اینکه تنها آن کس بر بلندای هدایت الهی قرار دارد که پذیرای این راهگشای علی علیه السلام باشد که فرمود: «وَ اقْتَدُوا بِهْدَى نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدَى. وَ اسْتُنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ». (۱)

سر در پیروی از هدایت پیامبران نهید که والاترین هدایتهاست. و راه و روش او را پیشه کنید که هدایتگرترین راه هاست. وصول به قلّه پیروزی در پهنشدت هدایت تنها از راه پیامبر و ائمه حق امکانپذیر است. «بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ وَ تَسَيَّنْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ». (۲) «در تاریکیها به طریق ما راه یافتید و در پناه هدایت ما قلّه ها را فتح

نمودید.»

(۲) لزوم ارسال رسل بر خدای تعالی

اشاره

بدیهی است که خدای تعالی خلق را به فضل و احسان خود آفریده است و آفرینش هیچ موجودی بر خدای تعالی هیچگونه لزوم و وجوبی نداشته و ندارد و اگر هیچ موجودی هم خلق نمی کرد هیچ اشکالی متوجه او نمی شد. و خلقت اگرچه بر اساس فضل و احسان است، ولی بیهدف و بیحکمت نیست. زیرا که خدای تعالی دانا و قادر و مرید و حکیم است و کار لغو و عبث از او نشاید. و پیش از

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۴.

این گفتیم که هدف از خلقت انسان عبادت و پرستش خدای تعالی است. خدای عزوجل می فرماید :

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (۱)

جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.

خدای تعالی را هیچ نیازی به عبادت بندگانش نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: در صحف موسی بن عمران علیهما السلام آمده است :

«لَوْ أَنَّ جَمِيعَ خَلْقِي مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى طَاعَتِي وَ عِبَادَتِي لَا يَفْتُرُونَ عَنْ ذَلِكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مَلِكِي شَيْئًا. سَبْحَانِي وَ تَعَالَيْتُ عَنْ ذَلِكَ». (۲)

اگر همه آسمانیان و زمینیان هیچ شب و روزی از عبادت و فرمانبری من کوتاهی نکنند، این کار آنان چیزی به سلطنت و ملک من نمی افزاید. من از این امر منزّه و برتر هستم.

امر به عبادت به خاطر خود بندگان است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه :

«وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ». (۳) می فرماید :

خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُونَ بِهِ رَحْمَتَهُ فَيُرْحَمُهُمْ (۴)

خلقشان کرد تا کاری کنند که مستوجب رحمتش شوند تا مورد رحمتش قرارشان دهد.

و روشن است که عبادت خدای تعالی بدون معرفت او ممکن نیست. و پیشتر بیان کردیم که خداوند متعال با لطف و فضل خویش این مهم را هم برآورده کرده و خود را به آنها معرفی نموده است و آنها خدای را به تعریف خود او شناختند. و تعریف با اینکه به مقتضای حکمت برای عبادت امری لازم بود، ولی با وجود این در روایات از آن تعبیر به «تطول» یعنی فضل و احسان شده است. بزنتی می گوید :

۱- . الذاریات (۵۱) / ۵۶.

۲- . علل الشرایع / ۱۳.

۳- . هود (۱۱) / ۱۱۸.

۴- . علل الشرایع / ۱۳.

به امام رضا علیه السلام عرض کردم :

لِّلنَّاسِ فِي الْمَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟

قَالَ: لَا. قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا ثَوَابٌ؟

قَالَ: يُتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوَابِ كَمَا يُتَطَوَّلُ بِالْمَعْرِفَةِ (۱)

آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟

فرمود: خیر. گفتیم: آیا برای آنها در قبال معرفت ثوابی هست؟

فرمود: ثواب به آنها تفضّل می شود آنگونه که معرفت به آنها تفضّل می شود.

از این تعبیر استفاده می شود که اگر خدای تعالی با وجود آفرینش خلق، خودش را به آنها معرّفی نمی کرد و معرفت خویش را در آنها نمی گذاشت، هیچ مشکلی وجود نداشت و اعطای معرفت فضل و احسانی دیگر است همانطور که اصل خلقت آنها فضل و احسان بود. با توجه به این نکته در باب معرفت، امر در باب بعثت و نبوت و تکلیف هم روشن می شود.

در بحث پیشین بیان کردیم که: انسان همواره نیازمند وجود انبیا و رسولان الهی است و بدون وجود آنها نه تنها در اداره زندگی خویش دچار مشکل خواهد شد، بلکه از معرفت خدای تعالی هم که در فطرت او به ودیعت نهاده شده غافل خواهد ماند. و در این صورت هدف خلقت که عبادت و پرستش خداوند سبحان است محقق نخواهد شد. و لذا خدای تعالی به اقتضای حکمتش پیامبران را در میان آنها مبعوث می کند تا آنها را متوجه معروف فطری خود کنند تا حجت بر آنها تمام شده و راه ابتلا و امتحان و ثواب و عقاب بر آنها هموار گردد. چنانکه خداوند متعال می فرماید :

«وَرُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». (۲)

و پیامبرانی بشارت دهنده و بیمکننده [فرستاد] تا اینکه بعد از رسولان برای مردم بر خداوند حجّتی نباشد.

۱- . بحار الانوار ۵/۲۲۱.

۲- . النساء (۴)/۱۶۵.

و نیز می فرماید :

«مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا». (۱)

ما تا رسولی نفرستیم عذاب نمی کنیم.

پس به حکمت الهی، بعثت انبیا و رسولان و امر و نهی مردم بر خدای تعالی برای اتمام حجت و هموار کردن راه عبادت خدای تعالی - که هدف خلقت است - لازم و واجب می نماید. ولی در این مورد نیز خدای تعالی از ارسال رسولش با عنوان «من» یعنی فضل و احسان تعبیر نموده است آنجا که می فرماید :

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». (۲)

بیقین خداوند بر مؤمنین تفضل کرده که در میان آنان رسولی از جنس خودشان مبعوث نموده که آیاتش را بر آنان می خواند و آنها را تزکیه می کند و کتاب و حکمت را به آنها تعلیم می دهد. و البته آنها پیش از آمدن او در گمراهی آشکار بودند.

ممکن است «من» و فضل و احسان خدای تعالی در این آیه کریمه مربوط به قومی بوده باشد که رسول را در میان آنها مبعوث کرده است. در این صورت آیه دلالتی نخواهد داشت که اصل بعثت هم بر مبنای فضل و احسان صورت می گیرد. ولی با آنچه در بحث معرفت الهی بیان شد امر در باب بعثت هم روشن است. زیرا وقتی اصل خلقت و معرفت فضل و احسان بود، بعثت هم که به جهت یادآوری معرفت و اتمام حجت انجام می شود، فضل و احسان خواهد بود.

روایاتی که در تفسیر آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً». (۳) وارد شده - که برخی از آنها

بیشتر نقل شد - دلالت دارد که خداوند بعد از آدم و قبل از نوح علیهما السلام پیامبری نفرستاد و مردم در این زمان امت واحد بودند، نه کافر بودند و نه مؤمن. و همچنین بعد از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از او و پس از حضرت عیسی علیهما السلام نیز زمین خالی از وجود پیامبر بود و هست.

۱- .الإسراء(۱۷)/۱۵.

۲- . آل عمران(۳)/۱۶۴.

۳- . البقره(۲)/۲۱۳.

استمرار وجود حجت در زمین

آنچه به حسب روایات اهل بیت علیهم السلام قطعی و یقینی است، این است که زمین هیچ گاه از وجود حجت خدا خالی نبوده و نخواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا آدَمُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ انْقَطَعَ أَكْلُكَ فَانظُرْ إِلَى مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مِيرَاثِ النُّبُوَّةِ وَ آثَارِ الْعِلْمِ وَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ فَاجْعَلْهُ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هَبِ اللَّهِ. فَإِنِّي لَنْ أَدَعَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُوَلِّدُ مَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى ظُهُورِ النَّبِيِّ الْآخِرِ. (۱)

آنگاه که نبوت آدم تمام شد و مرگ او را فرارسید، خدای تعالی به او وحی کرد: ای آدم، نبوت تمام شد و مرگ تو را فرا رسید، علم و ایمان و میراث نبوت و آثار علم و اسم اعظم که نزدت هست آنها را پیش ذریه خود «هبهالله» قرار ده. زیرا که من یقین زمین را هیچگاه بدون عالمی نخواهم گذاشت که دینم و اطاعتم به وسیله او شناخته می شود و [وسیله] نجات کسانی گردد که پس از رحلت پیامبری تا ظهور پیامبری دیگر به دنیا می آیند.

امام باقر علیه السلام می فرماید :

پس از آنکه «هبهالله» پدرش آدم علیه السلام را به خاک سپرد، قایل او را گفت: ای هبهالله، من پدرم آدم را دیدم که علمی را به تو داد و به من نداد. و آن علمی است که برادرت هابیل با آن دعا کرد و قربانیش قبول شد. و من او را کشتم تا او را فرزندان نباشد که به فرزندان من مباحات کنند و بگویند: ما فرزندان اویم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان اوید که قربانیش قبول نشد. پس تو هم اگر چیزی از علمی که پدرت به تو داده هویدا کنی تو را هم خواهم کشت همان طور که برادرت هابیل را کشتم.

قَلِبَتْ هِبَةُ اللَّهِ وَالْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَتَحْفِنِينَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِسْمِ الْكَبِيرِ وَمِيرَاثِ الْعِلْمِ وَآثَارِ عِلْمِ النَّبِيِّ حَتَّى بُعِثَ نُوحٌ...

هبه‌الله و فرزندان او عمری خود را سپری کردند در حالی که علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را پنهان می‌داشتند تا اینکه نوح مبعوث شد... (۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ عَامًا لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَلَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ. قُلْتُ فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا يَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ. (۲)

بین عیسی و محمد علیهما السلام پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال از آن نه پیامبری وجود داشت و نه عالمی ظاهر. [راوی می‌گوید] عرض کردم: پس آنها چگونه بودند؟ فرمود: به دین عیسی علیه السلام چنگ زده بودند.

گفتم: چگونه بودند؟ فرمود: مؤمن بودند. سپس فرمود: زمین هیچگاه بدون عالم نمی‌شود.

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْمًا قَبْلَ الْقِيَامَةِ... (۳)

زمین تنها چهل روز پیش از قیامت بدون حجّت می‌شود...

پس خدای تعالی را سنت بر این است که زمین را خالی از حجّت نگذارد. ولی این امر بر خداوند سبحان واجب نیست و اگر برخلاف آن کند - نعوذ بالله - کاری قبیح و لغو و بیهوده انجام داده است. خالی نگذاشتن او زمین را از حجّت، فضل و احسانی است از او و هیچگونه وجوبی بر او ندارد.

۱- . کمال الدین/۲۱۴.

۲- . کمال الدین/۱۶۱.

۳- . المحاسن/۲۳۶.

هدف رسالت

اشاره

اگر بخواهیم در یک جمله هدف کلی رسولان را بیان کنیم، جامعترین تعبیر سخن علی علیه السلام است که می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنِيَّةَ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (۱)

پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کرد و انبیايش را پی در پی به سوی آنان گسیل داشت تا پیمان فطرتش را از آنان مطالبه نمایند و نعمتهای فراموش شدهاش را به یاد آنها آورند و با تبلیغ حجت را بر آنان تمام کنند و گنجهای پنهان عقلها را آشکار سازند.

تجدید عهد فطری و تذکر به نعمت فراموش شده توحید و آشکار ساختن گنجهای پنهان عقلها، اساسیترین هدفی است که پیامبران در دعوت خود آن را دنبال کرده و همواره کوشیده‌اند تا مردم خفته را در این زمینه بیدار نموده و آنها را از گرایشهای انحرافی بازداشته و به معبود واقعی که معرفت او ریشه در فطرت انسانها دارد، بخوانند.

در اینجا تذکر به نکته‌های ضروری می نمایم و آن اینکه: در این مباحث آنجا که از مسائل انبیای پیشین مطلبی آورده شده، نوعاً از قرآن و مدارک اسلامی استخراج شده است. این به آن جهت است که:

اولاً: صرف نظر از منابع اسلامی - قرآن و روایات - مأخذ مطمئنی در این زمینه در دست نیست. و با اندکی تحقیق و دقت در کتب عهد عتیق و عهد جدید روشن می شود که هاله‌های از ابهام، داستان‌سرایی، تناقض، پردازش‌های خیالی و... بر اثر تحریفی که در این کتب صورت گرفته، بر آنها سایه افکنده است. (۱)

ثانیاً: با مراجعه به قرآن و روایات می توان شمایی نسبتاً روشن از جوامع در آستانه ظهور پیامبران به دست آورد که در موارد ضروری از این نمونه‌ها استفاده می نماییم. ضمن آنکه مسائل دوران پیامبر اسلام هم از جهت نزدیکی تاریخ به ما و هم از جهت مصونیت نسبی از دستبرد و دگرگونی، می تواند به عنوان شاهد مثال با قابلیت تعمیم مورد استفاده قرار گیرد. چون در قرآن مجید رسالت به صورت به یک خط واحد مشخص معرفی شده و در کلیات آن صرفنظر از عوامل جداکننده، نوعی اشتراک به چشم می خورد، لذا می توان با دریافت نکات مشترک میان رسالت همه پیامبران مجوز مطمئنی برای تعمیم این مسائل، تا آنجا که ناقضی روشن ندارد، به دست آورد.

در یک نگرش اولیه ذیل واژه رسول و مشتقاتش در قرآن مجید که بیش از ۵۸ بار تکرار شده، سه موضوع مشترک در نبوت پیامبران صرفنظر از تعدد آنان به چشم می خورد که در اینجا به عنوان نمونه برای هر موضوع تنها به ذکر یک آیه اکتفا می نماییم:

هدف مشترک پیامبران چنین بیان شده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲)

ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که هیچ الهی جز من نیست پس مرا پرستید.

۱- . برای تحقیق در این زمینه به کتاب «انیس الاعلام» تألیف فخرالاسلام، و «اقامه الشهود» تألیف میرزا محمد رضا جدیدالاسلام، و «در قلمرو وجدان» نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب و «الهدی الی دینالمصطفی» و «المدرسه السیاره» نوشته محمد جواد بلاغی مراجعه شود.

۲- . الانبیاء (۲۱)/۲۵.

و درباره برنامه انبیا می فرماید :

«وَمَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (۱)

ما پیامبران را نفرستادیم مگر آنکه بشارت دهنده و بیمکننده بودند.

و در مورد عکسالعمل مشترک امتها در برابر پیامبران چنین می خوانیم :

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (۲)

آیا هرگاه رسول چیزی برخلاف هوای نفسانی شما به شما بیاورد سرکشی می کنید پس گروهی را تکذیب می کنید و گروهی را می کشید؟

رسالت و نبوت امری است که خداوند بشر را در این باره مرهون منت خود شمرده است که این موضوع می تواند نمایانگر اهمیت هدف رسالت باشد. چرا که خدای جهان از میان اینهمه نعمتهای بیشمار در جهان هستی که ما را در میان گرفته هیچیک را شایسته آن ندانسته که در قبال آن انسانها را مدیون خویش قلمداد نماید و تنها در موضوع رسالت است که می فرماید :

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۳)

بیقین خداوند بر مؤمنین تفضل کرده که در میان آنان رسولی از جنس خودشان مبعوث نموده تا آیات او را بر آنان خوانده و تربیتشان نموده و کتاب و حکمت را به آنها تعلیم کند. و البته آنها پیش از آمدن او در گمراهی آشکار بودند.

و قرآن مجید آنگاه که مردی اسلام خود را سزاوار منتگذاری بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می داند، بر این اندیشه غلط خط بطلان کشیده، به پیامبرش می فرماید :

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلِمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

۱- . الكهف(۱۸)/۵۶.

۲- . البقره(۲)/۸۷.

۳- . آل عمران(۳)/۱۶۴.

هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ. (۱)

ای پیامبر، از اینکه ایمان آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند به ایشان بگو به اسلام آوردنتان بر من منت مگذارید؛ بلکه این خداست که بر شما منت می‌گذارد که به وادی ایمان هدایتتان کرده است.

تحقیق در آیاتی که واژه «منت» در آنها به کار رفته، این واقعیت را روشن می‌سازد که از میان اینهمه نعمتها تنها موضوع رسالت و هدایت بشر است که شایسته منتگذاری از سوی حق تعالی شده است که اگر در یک کفه تمامی نعمتهای هستی و در کفه دیگر نعمت هدایت الهی قرار گیرد کفه دوم بر اولی برتری و سنگینی دارد. و حال که موضوع رسالت دارای چنین بار ارزنده و والایی است، در نتیجه هدف آن نیز ارج و ارزش بلندی خواهد داشت.

حال با توجه به این نکته برای تکمیل مبحث هدف رسالت، سه مبحث «بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران» و «دعوت اولییه پیامبران» و «شان پیامبر» را به طور خلاصه بررسی می‌کنیم.

بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران

برای ترسیم شمای کلی جامعه در آستانه ظهور پیامبران وضعیت مردم از نظر اعتقادی و عملی مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را از نظر اعتقادی در رابطه با خدا در آستانه بعثت چنین معرفی می‌نماید:

وَ اضْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ... لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْإِنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ افْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ (۲)

خداوند سبحان از میان فرزندان حضرت آدم پیامبرانی برگزید... آنگاه که اکثر

۱- الحجات (۴۹)/ ۱۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

مردم پیمان خدا را تبدیل کرده بودند و حق او را نمی شناختند و برای او شریکانی قرار داده بودند و شیاطین آنها را از معرفت خدا بازداشته و از عبادت و پرستش او جدا نموده بودند.

دَقَّتْ در این کلام این واقعیت را روشن می کند که مردم در آغاز خداپرست بوده‌اند، حَقَّ او را به ندای فطرت و به هدایت پیامبران شناخته و پاس می داشتند، اما عواملی آنان را از این فطرت توحید و هدایت منحرف کرده و به راه باطل می کشانید. بعد از این هم خداوند متعال به لطف و احسان خود پیامبران دیگری فرستاد تا آنها را به حق بازگردانند.

این واقعیت را از کلمه «بَدَل» می توان به دست آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلامشان پنج ویژگی مردم را در آستانه بعثت انبیا بیان می کند که عبارت است از :

الف: عهدشکنی

ب: خدانشناسی

ج: شرک

د: انحراف از معرفت خدا

هـ: ترک عبادت خدا

از دیدگاه عملی به لحاظ فردی ویژگیهای بد اخلاقی و به لحاظ اجتماعی پدیده‌هایی چون کفر و نفاق و قطع رحم و نادانی و خونریزی و ظلم و ستم شیوه‌هایی است که در جوامع بشری در آستانه ظهور پیامبران به چشم می خورد.

تذکرات فراوان اخلاقی، اجتماعی و عملی در قرآن مجید، نظیر آنچه در سوره حجرات به عنوان توصیه به مردم مسلمان آمده است و طرح مسائلی چون رعایت احترام پیامبر، نحوه سخن گفتن با آن حضرت، تسلیم نشدن به خبر فاجر و فاسق، نحوه رفع غائله‌های اجتماعی و برخوردهای داخلی، پرهیز از تمسخر دیگران، گریز از تعیین لقبهای بد برای مردم، دوری از ظن و گمان، غیبت و نظایر این امور، همه

بیانگر این واقعیت است که مردم پیش از ظهور پیامبر اکرم و در ایام آغازین رسالت آن حضرت با انواع مشکلات فردی و اجتماعی مواجه بوده و به شدت از زندگی شایسته انسانی به دور افتاده بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه هم می فرماید :

وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ... تَشْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْأَنْثَامُ مَعْصُوبَةٌ. (۱)

[خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت مبعوث کرد [در حالی که شما ملت عرب... خون خویش را می ریختید و با خویشان بریده بودید، بتها در میانتان برپا شده بود و گناهان سراسر وجودتان را گرفته بود.

حضرت فاطمه علیهما السلام خطاب به مردمی که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به دنبال وقایع آن ایام در مسجد مدینه گرد آمده بودند، با آن تألمات شدید روحی، ابتدا بخشی از سوابق پیش از اسلام آنها را بیان نموده و یاد آن بدبختیها، انحرافها، کدورتها، کژیها، پلیدیها، شکستها و پایمال شدن آنها را با عبارات کوبنده و با تکیه بر آیات قرآنی در خاطره ها زنده نمود و فرمود :

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ مُدَقَّةَ الشَّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قَبْسَةَ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِئَةَ الْأَقْدَامِ. وَ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَفْتَانُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةٌ خَاسِسِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَطِفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ بِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ بَعْدَ اللَّيْلِ وَ اللَّيْلِ... (۲)

شما بر لب پرتگاه آتش بودید، جرعه هر آشامنده و فرصتی مناسب برای هر آزمند و شعلهای برای کسی بودید که به شتاب دنبال شعلهای بود. زیر پای دیگران لگدمال می شدید و آبهای گندیده می آشامیدید و برگ درختان می چیدید. ذلیل و ناتوان و توسری خور بودید و از آن وحشت داشتید که مردم از اطراف به شما هجوم آورند. پس خداوند بعد از همه اینها شما را به وجود رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نجات داد.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- . بحارالانوار ۸/۱۰۸ طبع قدیم.

امام سجّاد در مناجات انجلیه عرض می کند :

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْكَرِيمُ وَرَسُولُهُ الطَّهْرُ الْمَعْصُومُ، بَعَثَهُ وَالنَّاسُ فِي غَمْرِهِ الضَّلَالَةَ سَيَاهُونَ وَفِي غِرِّهِ الْجَهْلَالَةَ لَاهُونَ، لَا يَقُولُونَ صِدْقًا وَلَا يَسْتَعْمِلُونَ حَقًّا قَدْ اِكْتَفَتْهُمْ الْقَسْوَةُ وَحَقَّتْ عَلَيْهِمُ الشَّقْوَةُ. (۱)

گواهی می دهم که محمد بنده ارجمند و رسول پاک و معصوم خدای تعالی است. او را مبعوث کرد در حالی که مردم در حیرت گمراهی پریشان فکر و در غفلت نادانی سرگرم بودند. راست نمی گفتند و به حق عمل نمی کردند. بیرحمی آنها را دربر گرفته بود و شقاوت بر آنها ثابت شده بود.

به هر حال جامعهای که از خدای تعالی خالق و مالک خویش بریده شود، از کمالات و خوبیها و ارزشها دور شده و در بدیها و زشتیها و بینند و باری غوطهور خواهد شد و هدایت، رحمت، شفقت و انسانیت از آن رخت بر بسته و در دامن شیطان قرار خواهد گرفت و شقاوت و انسانیت از آن و جنایت و درندهخویی بر آن احاطه خواهد کرد. خدای تعالی در چنین جوامعی پیامبران خویش را ارسال می کند تا پیش از هر چیزی بندگانش را که از او بریدهاند با او مرتبط کنند.

دعوت اولیه پیامبران

آنچه در نگرش به تاریخ انبیا روشن می شود آن است که پیامبران به طور معمول در میان امتهایی کار خود را آغاز کردهاند که سابقه ایمان در آنها بوده است اما بر اثر عواملی از آن دور شده و به شرک و بتپرستی گرایش پیدا کرده بودند. از این رو انبیا علیهم السلام پیش از هر چیزی سعی می کردند مردم را بر فطرت اولی خود برگردانند. و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام. «لَيْسَ تَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ»: «تا میثاق فطرت خدا را از آنها مطالبه نمایند». و سخن در ابتدای امر این بود که: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا»: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوئید تا رستگار شوید».

خلاصه آنکه محور در دعوت پیامبران از آغاز تا انجام خدا بوده است و همواره مردم را به سوی حقتعالی فرا می خواندهاند و در این راه رنج و تلاش فراوانی را متحمل شدهاند. در آغاز سوره شعرا به بیان داستان زندگی و جریان تبلیغ هفت پیامبر بزرگ پرداخته و یکی پس از دیگری - ضمن تأکید بر جنبه مشترک و محوری دعوت که فراخوانی به خداپرستی و پرواپیشگی است -، وقایع آنان را یادآور می شود تا سرانجام به مسائل دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلام اشاره کرده و در نهایت حضرتش را مورد خطاب قرار داده، می فرماید :

«فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ» (۱)

پس جز خدای یکتا معبودی دیگر را مخوان که از عذاب شوندگان خواهی شد.

و این واقعیت در آیه: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۲): «در میان هر قومی پیامبری فرستادیم که خدا را عبادت کنید و از

طاغوت بپرهیزید» به نحو تمام و کمال به چشم می خورد و به عنوان راه و روشی همگانی برای تمامی پیامبران در منطق قرآنی تلقی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ فِي اللِّسَانِ وَ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهَادَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. (۳)

من شما را به دو کلمه فرا می خوانم که به زبان سبک و در میزان سنگین است : شهادت بر اینکه خدایی جز الله نیست و اینکه من پیامبر خدایم.

و در نامه خویش به نصارای نجران و دعوت آنان به اسلام مرقوم فرمود :

إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ. وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وَلايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلايَةِ الْعِبَادِ (۴)

من شما را از عبادت بندگان به پرستش خداوند و از ولایت آنان به ولایت خداوند فرا می خوانم.

۱- . الشعراء(۲۶)/۲۱۳.

۲- . النحل(۱۶)/۳۶.

۳- . ارشاد شیخ مفید/۲۹.

۴- . بحار الانوار ۲۱/۲۸۵.

و امیرالمؤمنین علیه السلام به همین جنبه محوری اشاره کرده، و می فرماید :

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ (۱)

خداوند محمد صلی الله و آله و سلم را به حق برانگیخت تا بندگان او را از پرستش بتها به عبادت خدا و از اطاعت شیطان به پیروی خدا فرا خواند.

باید توجه داشت که سخن ما در این بخش درباره دعوت اولیّه رسولان و بررسی محور اساسی دعوت آنان بود. بدیهی است که این مطلب با اهداف دیگر آنان که در جریان نهضت‌های الهی پیامبران دنبال شده نه تنها تضادی نداشته و آنها را نفی نمی کند، بلکه در این میان همگرایی نیز دارد. چرا که در تمامی آن تلاشها نظیر تکامل بخشی انسانها، برپایی جامعهای آراسته به زیور عدل و داد، گسترش نظام تعلیم و تربیت، برنامه‌ریزی تزکیه نفس، احیای مفاهیم فراموش شده اخلاقی، رفع اختلافات، نظام برادری و برابری و اموری دیگر از این قبیل، اگر خدا محور باشد، این عناوین مفهوم راستین خود را پیدا خواهد کرد و تحقق واقعی و خارجی آنها به مفهوم تام و تمام کلمه نیز جز در پناه اعتقاد به خدا و دعوت به او امکانپذیر نخواهد بود.

شأن پیامبران

اگر بخواهیم شأن یک پیامبر را در یک کلمه جامع خلاصه کنیم باید بگوییم: شأن انبیا «تذکر» است. چنانکه قرآن خطاب به پیامبر می فرماید :

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۲)

ای پیامبر تذکر ده که تو تنها مذکر هستی. سیطره و تسلط بر آنها نداری.

انبیا در موضوع خداپرستی که محور اصلی و اساسی دعوتشان بوده، شأنشان متذکر نمودن انسانها می باشد و بیش از آن وظیفهای ندارند. آنها موظفند تا آنچه

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۲- . الغاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲.

مردم از خاطر برده‌اند و در نهادشان ریشه دارد، با تذکرات خود یادشان آورند و بار دیگر آنان را به ساحت مقدّس خداوند فرا خوانند.

آنان برای انجام این تذکر بلاغهای روشن و بیانهای گویا دارند که شامل مجموعه اعتقادات، اصول، فروع، احکام، امثال، قصص و اموری دیگر می باشد. خدای تعالی می فرماید:

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۱)

پس آیا جز بلاغ روشن چیزی بر عهده پیامبران نهاده شده است؟!

و آنان در این راه با دو ابزار «بشارت» و «انذار» قدم می گذارند.

ویژگیهای پیامبران

(۱) بررسی و شناخت خلق و خوی فردی و جمعی پیامبر

خلق و خوی انسانها از جمله عمدهترین عوامل در جذب و یا طرد افراد دیگر نسبت به خود می باشد. از این رو ضروری است که پیامبر از چنان ویژگیهای بلندی در این باب برخوردار باشد که بتواند افراد را به خود جلب نماید. خدای تعالی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱)

بیگمان تو بر خلقی بزرگ هستی.

و در آیهای دیگر با بیان پیامد تندخویی می فرماید:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (۲)

و اگر تندخو و سختدل بودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا» (۳)

من به اخلاق شرافتمندانه و نیکو مبعوث شده‌ام.

و صورت دیگر این حدیث تعبیر مشهور «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» است که در بحارالانوار ۱۶/۲۱۰، از تفسیر مجمعالبیان نقل شده است.

می دانیم که منشأ و اساس همه فضایل و خوبیها عقل و خرد انسانی است. امام

۱- . القلم (۶۸)/۴.

۲- . آل عمران (۳)/۱۵۹.

۳- . بحارالانوار ۱۶/۲۸۷.

صادق علیه السلام در روایتی وجود خصال و ویژگیهایی را برای کمال عقل در انسان لازم دانسته و با بیان اینکه خداوند متعال عقل را هفتاد و پنج لشکر و یاور قرار داده، آنها را شماره می کند و از جمله امید، عدل و داد، رضا، شکر، رأفت، مهربانی، بردباری، برادری، دوستی، وفاداری، افتادگی، راستی، شهامت مدارا کردن، نیکی به پدر و مادر، عمل به معروف، پاکیزه و باوقار بودن، انس و الفت داشتن و دست و دل باز بودن را از آن خصلتها قرار داده می فرماید :

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ (۱)

همه این خصلتها و ویژگیها که لشکریان و یاوران عقل و خرد هستند جز در پیامبر یا وصی یا مؤمنی که خداوند متعال ایمان قلبی او را مورد امتحان قرار داده، جمع نمی شود.

بنابراین همه پیامبران الهی همه فضایل و کمالات انسانی را دارا بوده و عقل و خرد در آنها به کمال رسیده است. و به همین جهت است که خداوند متعال آنان را به عنوان الگو برای مردم معرفی کرده می فرماید :

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (۲)

در ابراهیم و همراهان او برای شما اسوه و سرمشقی نیکو هست.

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۳)

بیقین برای شما در رسول خدا اسوه و سرمشقی نیکو هست.

پیامبران عموماً و پیامبر اسلام خصوصاً، قبل از بعثت سابقهای روشن، اخلاقیات و ویژگیهای مثبت و فضایی را داشتهاند که زمینه را برای مقبولیت در میان مردم فراهم می نمود. و بعد از بعثت نیز به صورت انسانهایی راهگشا، توانا، دلسوز، پابرجا، فداکار و دارای انبوهی از کرامتهای انسانی جلوهگر شدهاند که این

۱- . الکافی ۱/۲۰.

۲- . الممتحنه (۶۰)/۴.

۳- . الاحزاب (۳۳)/۲۱.

برتریها خود پشتوانه توفیق آنان شد و سرانجام موجب تحقق هدفهای مکتب آنان گردید.

علی علیه السلام خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چنین بیان می دارد :

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا، وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا، وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً
وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمَطِّرِينَ دِيمَةً (۱)

تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث ساخت که گواه و بشارت دهنده و بیم کننده باشد. در کودکی بهترین مخلوق و در کهولت و پیری نجیبترین آنها بود. اخلاقش از همه پاکان پاکتر و باران وجود و بخشش او بی سر و صدا و از همه بادوامتر بود.

و نیز می فرماید :

كَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ كَفًّا وَ أَجْرًا النَّاسِ صَدْرًا وَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَ أَوْفَاهُمْ ذِمَّةً وَ أَلْيَنَهُمْ عَرِيكَةً وَ أَكْرَمَهُمْ عِشْرَةً. وَ مَنْ رَأَاهُ بِدِيهَةٍ
هَابَةً. وَ مَنْ خَالَطَهُ فَعَرَفَهُ أَحَبَّهُ. لَمْ أَرْمِثْلَهُ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ (۲)

[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] بخشندترین مردم در سخاوت، و دلاورترین آنان در شیردلی و راستگوترین مردم در گفتار، پایبندترین در ادای تعهد و نرمترین ایشان در خلق و خوی و گرامیترین آنان در نشست و برخاست بود. هر که او را به ناگاه می دید هیبتش او را فرا می گرفت. و آنگاه که با حضرتش در آمیخته و او را می شناخت وی را دوست می داشت. همانند او پیش از وی و بعد از حضرتش ندیده‌ام.

(۲) پیامبر آیه علم الهی

اشاره

پیامبران آموختگان علم الهی هستند و جز از علم خداوندی از منشأ دیگری در

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۲- . بحار الانوار ۱۶/۲۳۱.

این زمینه برخوردار نشده اند. آنان با این علم وَهَبی الهی چنان توانایی و شایستگی پیدا می کنند که مسؤولیتهای ناشی از وحی و ابلاغ آن را تحمّل می کنند.

البته معلوم است که علم لازمه رهبری است. یعنی میان هدایت و آگاهی پیوندی ناگسستنی است و با توجه به آنچه در باب هدایت الهی پیش از این گفته شد، مفهوم این آیه معلوم می شود که :

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يُتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ». (۱)

آیا آن کس که مردم را به حق هدایت می کند شایسته پیروی است یا او که خود راه نمی یابد مگر آنکه راهنمایی شود. شما را چه شده است؟! چگونه حکم می کنید؟!

یعنی پشتوانه پیامبران در این راهنمایی به سوی خداوند، هدایتی است که خود از پروردگار گرفته و از سرچشمه فیض الهی سود جستھاند. و طبیعی است که این هدایت آگاهانه با پشتوانه الهی پیوند خورده و هرگز از رهگذر اکتساب به دست نیامده است. و نتیجه گریز از چنین هدایت عالمانه و آگاهانه با پیشوانه الهی، غلتیدن در ورطه ظنّ و گمان است که راه به حقیقتی نمی برد و نجاتی برای انسانها به دنبال ندارد.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (۲)

و بیشترشان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی کنند. و قطعاً ظنّ هیچ راهی به حقّ ندارد.

نتیجه اینکه پیامبر معلّمی است که دانش خود را از غیر بشر آموخته. یعنی معلّم غیر متعلّم از بشر است و تجلیگاه علم خداوند می باشد. چرا که دارای علم وهبی الهی است. و آیات قرآن به فراوانی درباره انتساب علم پیامبران به خداوند داد سخن داده است: درباره حضرت داوود و سلیمان علیهما السلام می فرماید :

۱- . یونس (۱۰)/۳۵.

۲- . یونس (۱۰)/۳۶.

«وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» (۱)

و ما آنان را حکم و علم دادیم

و درباره حضرت یوسف علیه السلام می فرماید :

«إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ» (۲)

او به آنچه که ما وی را آموختهایم آگاه و عالم است.

و در داستان حضرت نوح علیه السلام می فرماید :

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳)

و من از خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

و در داستان حضرت خضر علیه السلام هم می فرماید :

«وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۴)

و ما او را دانشی از نزد خود آموختیم.

و درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم می فرماید :

«عَلَّمَكْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (۵)

آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت.

آیات مذکور نمونه هایی از آیات فراوان در این باب است که پیامبران را دارای علم الهی معرفی می کند.

امیت پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم

واژه امی و مشتقاتش شش بار در قرآن به کار رفته است: دوبار به صورت لفظ امی و صفت اختصاصی پیامبر گرامی اسلام

صلی الله علیه و آله و سلم آنجا که می فرماید :

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» (۶)

- ١- . الانبياء (٢١) / ٧٩.
- ٢- . يوسف (١٢) / ٦٨.
- ٣- . الاعراف (٧) / ٦٢.
- ٤- . الكهف (١٨) / ٦٥.
- ٥- . النساء (٤) / ١١٣.
- ٦- . الاعراف (٧) / ١٥٨.

کسانی که از پیامبر امی پیروی می نمایند.

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» (۱)

پس به خدا و رسولش که پیامبر امی است ایمان بیاورید.

و یک بار به صورت «أُمِّيُونَ» درباره برخی از یهود به کار رفته است:

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي» (۲)

و از ایشان گروهی امی هستند که کتاب تورات را جزو آرزوها نمی دانند.

و سه مورد هم به صورت جمع درباره مشرکین و اعراب ساکن حجاز:

«وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِينَ...» (۳)

و بگو به یهود و نصارا و مشرکان عرب....

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِينَ سَبِيلٌ» (۴)

این بدان جهت است که گفتند: ما را به امیین - مشرکان عرب - راهی نیست.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» (۵)

اوست کسی که در میان امیین فرستادهای از خودشان مبعوث کرد.

موارد یاد شده در مجموع نشان می دهد که امی به معنای درس ناخوانده می باشد. و این مطلب به وسیله آیات دیگر نیز تأیید می شود.

زیرا در منطق قرآن، داشتن سابقه درس خواندن برای پیامبر همپای بروز تردید در نبوت وی تلقی شده و ضمن بیان برخی از نسبتهای ناروا از سوی مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کلی موضوع امیت در زمینه پیشگیری از بروز شبهات تردیدآمیز در صحت ادعای پیامبر طرح گردیده است. قرآن می فرماید:

«وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۶)

و تو پیش از این کتاب نمی خواندی و با دست خود نمی نوشتی. چرا که در غیر این صورت باطلگرایان به تردید می افتادند.

- ١- . الاعراف (٧) / ١٥٩.
- ٢- . البقره (٢) / ٧٨.
- ٣- . آل عمران (٣) / ٢٠.
- ٤- . آل عمران (٣) / ٧٥.
- ٥- . الجمعه (٦٢) / ٢.
- ٦- . العنكبوت (٢٩) / ٤٨.

در اینجا مشاهده می شود درس خواندن احتمالی پیامبر عامل بروز تردید در نبوت وی تلقی شده است. و در آیهای دیگر وقوع تحوّل در پیامبر پس از بعثت منتسب به دریافت وحی الهی شده است :

«وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (۱)

ما اینچنین از رهگذر امرمان روحی به سوی تو وحی کردیم - که پیش از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست.

در لسان کفّار قریش منابع مختلفی برای آموزش پیامبر قبل از بعثت نقل شده که قرآن گاهی به صورت تلویحی به آنها اشاره کرده است. از جمله سخنانی که در آن روزها گفته می شد و بعدها نیز در آثار مستشرقین به عنوان دستاویزی برای حمله به پیامبر مورد استفاده قرار گرفته و نویسندگانی هم در قالب روشنفکری همان مطالب موهوم و مغرضانه را بر قلم خود جاری نموده‌اند، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را از سلمان پارسی، بلعام رومی، غلام عبدالله خضرمی به نام جبریا یعیش و بحیرای راهب و... گرفته است. (۲) قرآن درباره برخی از این نسبتها

می فرماید :

«وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (۳)

ما نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که او را بشری آموخته است. زبان آن کس که تعلیم قرآن را به او می دهند عجمی است و این قرآن به زبان عربی روشن است.

در این آیه عدم ارتباط زبان عجمها، اعم از پارسی و هر زبان دیگری غیر از عربی با زبان عربی روشن و گویا، مبنای پاسخ قرآن به شبهه کسانی شده است که

۱- . الشوری (۴۲)/۵۲.

۲- . رجوع شود به بحارالانوار ۱۸/۱۹۹ و تفسیر کشاف ۲/۶۳۵ ذیل آیه ۱۰۳ از سوره نحل.

۳- . النحل (۱۶)/۱۰۳.

سرچشمهای غیر از وحی خداوندی برای نبوت پیامبر قائل شده‌اند. و در آیه دیگر می‌فرماید:

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» (۱)

سپس از او روی گرداندند و گفتند: او آموخته شده‌ای جنزده می‌باشد.

در آیاتی از سوره فرقان ابتدا سخنان مشرکان و کافران درباره خدا مطرح گردیده و سپس به ذکر حرفهای نادرست و احتمالهای ناروای آنان درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته شده و عواملی از قبیل آموزش، قضاوت‌داری و دریافت از دیگران، زندگی مانند مردم عادی، عدم همراهی فرشته، نداشتن گنجینه گرانها و سحرزدگی را برشمرده و در پایان می‌فرماید:

«أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً» (۲)

بنگر که چگونه مثلهایی را برای تو می‌زنند پس گمراه شده و توان پیدا کردن راه را ندارند.

چنانکه ملاحظه گردید در آیات مورد اشاره از یک سو حکمت امی بودن پیامبر بیان شده و از سوی دیگر شبهات مخالفان مطرح و پاسخ داده شده است.

همانگونه که گفتیم این شبهه‌ها منحصر به مشرکین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده و در آثار نویسندگان روشنفکر معاصر هم سخنانی از این قبیل یافت می‌شود. برای نمونه به فرازهایی از کتاب بیست و سه سال اشاره می‌نماییم: در صفحه ۲۳ و ۲۴ این کتاب آمده است: «در سنّ یازده سالگی با ابوطالب به شام رفت و مایهای بدین حرکت و غوغای درونی رسید؛ دنیایی تازه و روشن که اثری از جهالت و خرافت و نشانی از زمختی و خشونت ساکنان مکه در آن نبود. در آنجا با مردمان مهذبتر، محیطی روشنتر، عادات و آدابی برتر مواجه شد که مسلماً تأثیری ژرف در جان وی گذاشت... تحقیقاً معلوم نیست در این سفر با اهل دیانت‌های توحیدی تماس گرفته است یا نه. شاید سنّ او اقتضای چنین امری را نداشته است،

۱- . الدخان (۴۴)/۱۴.

۲- . الفرقان (۲۵)/۹.

ولی مسلماً در روح حسّاس و رنج کشیده او اثری گذاشته است. و همین اثر او را به سفری دیگر تشویق کرده باشد و بر حسب اخبار متواتر در سفر بعد چنین نبوده و فکر تشنه و کنجکاو او بهره‌های وافر از ارباب دیانات گرفته...»

و در صفحه ۳۷ و ۳۸ هم می نویسد: «این حالت در حضرت محمّد در دوران صباوت بوده. از این رو در مسافرت خود به شام به تجارت اکتفا نکرده بلکه با راهبان و کشیشهای مسیحی تماسهای متعدّد گرفته و حتّی هنگام گذشتن از سرزمینهای عاد و نمود و مَیْدَین به اساطیر و روایات آنها گوش داده و در خود مکه با اهل کتاب آمد و شد داشته و در دکان حبر ساعتها می نشست و با ورقه بن نوفل پسرعموی خدیجه که می گویند قسمتی از انجیل را به عربی کرده، در معاشرت دائم بوده است... قرائن و اماراتی که می توان از آیات قرآنی به دست آورد هم این معنا را تأیید می کند که یک حرکت و جنب و جوش غیر اختیاری در روح حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم پیدا شده و او را مسخّر عقیده‌های ساخته بود تا سرانجام منتهی به رؤیا یا اشراق یا کشف باطنی و نزول پنج آیه نخستین سوره علق گردید...»

قرآن مجید علاوه بر آنچه گذشت در برخی آیات خود پاسخهایی تحلیلی به این نسبتها می دهد. گاهی پیشینه پیامبر را مطرح نموده و با نگرش به تاریخ آن جامعه از مردم می خواهد که عقل و خرد خویش را به کار بیندازند و ببینند که در این جامعه نه تنها امکانی برای آموزش و پرورش وجود نداشت که اساساً تمایلی هم در این زمینه به چشم نمی خورد. اوج پرواز ادبی آنان در شعرهای امرؤ القیس بوده که درباره مسائل مضحک و مبتذل سروده شده و در معرض دید همگان قرار می گرفته است. خلاصه آنکه قرآن در این پاسخ تحلیلی خود روی زیستن پیامبر با همین مردم و در میان چنین جامعه منحط و بدور از علم و دانش پافشاری نموده و از آنان درخواست اندیشیدن در این امر مهم را می نماید که چگونه این گل زیبا در آن خارستان پهناور روید :

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَیْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیْكُمْ عُمْراً مِنْ قَبْلِهِ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۱)

بگو: اگر خدا می خواست من قرآن را بر شما نمی خواندم و شما را بدان آگاه نمی کرد. قطعاً من سالها پیش از آن در میان شما زیستهام و آیا تعقل نمی کنید؟

و گاهی نیز رابطه امّیت با تحدّی پیامبر را مطرح می کند که اگر می توانید مجموعه‌های مثل قرآن را از همچون شخصی بیاورید :

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲)

و اگر در آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده‌ایم، شک و تردید دارید، پس سوره‌های از مثل او (پیامبر) بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید، اگر راستگویید.

و در جای دیگر با حدیث و نو خواندن قرآن از مخالفان می خواهد که اگر راست می گویند مانند قرآن چیزی نو و تازه بیاورند :

«فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (۳)

پس سخنان تازه‌ای همانند آن بیاورند اگر راستگویند.

(در اینجا آوردن سخن نو همانند تازه های قرآن، به عنوان تحلیل بحث امّیت مطرح شد و بحث مستقل قرآن و بررسی آن از این دیدگاه در بخشهای بعدی خواهد آمد.) خلاصه آنکه پیشینه پیامبر و تحدّی آن حضرت، دو پاسخ تحلیلی در موضوع امّیت و شبهات طرح شده از سوی منکران است. ضمن آنکه نگاه به تاریخ جاهلیت و دور بودن مردم آن عصر و دیار از هرگونه درخشش علمی نیز، خود می تواند راهگشای ما در مبحث امّیت باشد.

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواندن و نوشتن می دانست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که روایات نسبت به پس از دوران نبوت پاسخ

۱- . یونس (۱۰)/۱۶.

۲- . البقره (۲)/۲۳.

۳- . الطور (۵۲)/۳۴.

مثبت می دهند. در بحارالانوار ۱۶/۱۳۴، در حدیثی از امام رضا علیه السلام و در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قادر به خواندن و نوشتن بود. و در هر دو حدیث به آیه دوم سوره جمعه استناد شده که چگونه فردی که می خواهد تعلیم کتاب و حکمت دهد خود از خواندن و نوشتن محروم باشد. و در هر دو حدیث موضوع امی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مطرح شده، ولی با بیان اینکه «امی» یعنی منسوب به «امالقری» - مکه - معنایی که برای امی بودن پیش از این بیان شد، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتفی می دانند.

و در پاره‌های از روایات می گویند که حضرت می خواندند ولی نمی نوشتند. در بحارالانوار ۱۶/۱۳۲، از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

كَانَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ أُمِّيًّا لَا يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ الْكِتَابَ.

از جمله الطاف خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم این بود که حضرتش امی بود و نمی نوشت اما می خواند.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه نیز در جمع این روایات می گوید: حضرت می توانست بنگارد اما بنا به مصالحی نمی نوشت.

(۱)

می توان روایات عدم کتابت را بر عدم تعلّم حمل نمود. زیرا که در عرف مردم این دو با هم پیوند خورده است. حضرت هم بر خواندن و هم بر نوشتن به اعجاز الهی قادر بوده است.

خلاصه آنکه پیامبر مظهر علم و هبّی خدای تعالی است و امّیت او شاهدهی صادق بر این واقعیت است. چرا که دو روی سکه قبل و بعد از نبوت نشان از این واقعیت انکارناپذیر دارد که حضرتش علم خود را نه از محیط و کسان اطراف خود بلکه از خدای جهان گرفته است.

عصمت پیامبران

صدوق رحمه الله علیه در رساله اعتقادات می نویسد:

اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الائمه و الملائکه صلی الله و علیه و آله و سلم أنهم معصومون مطهرون من کل دَنَسٍ و أنهم لا یذنبون ذنباً صغیراً و لا کبیراً و لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یأمرون. و من نفی عنهم العصمه فی شیء من أحوالهم فقد جهلهم.

یعنی: اعتقاد ما درباره انبیا و رسولان و امامان و فرشتگان - که درود خدا بر ایشان باد - این است که آنان معصوم و پاک از هر پلیدی هستند. و آنان هیچ گناه کوچک و بزرگی را انجام نمی دهند و خدا را در فرمانهایش نافرمانی ننموده و به اوامر خداوند عمل می نمایند. و هر کس در گوشه‌های از احوال آنان موضوع عصمت را نفی نماید، پس آنان را نشناخته است.

این اعتقاد روشن و قاطع و همه جانبه شیعه درباره پیامبران و امامان و فرشتگان به خاطر پشتوانه سنگین آیات و روایات و دلیلهای عقلی سبب شده است که مرحوم مجلسی رحمه الله و علیه از آن به عنوان امری ضروری در اعتقادات شیعه نام برده است. او می گوید «بدان: عمده مطالبی که امامیه در زمینه پاکی پیامبران و امامان از هر گناه و پستی و نقص قبل و بعد از نبوت اقرار داشته و اختیار کرده‌اند، سخن پیشوایان ما - که درود خدا بر ایشان باد - است. از این رو این مطلب به اجماع امامیه بر ما معلوم شده است همراه با تأییدی که به نصوص فراوان بر این موضوع ارائه شده است تا اینکه عصمت در شمار مسائل ضروری در مذهب امامیه قرار گرفته است. (۱)»

مفهوم عصمت

ریشه این کلمه عَصَم به معنای امساک و حفظ و منبع می باشد. (۲) این لغت و

۱- بحار الانوار ۱۱/۹۱.

۲- لسان العرب ۱۲/۴۰۳.

مشتقاتش در قرآن کریم سیزده بار به کار رفته و تقریباً در همه موارد به معنای حفظ و منع است. به عنوان نمونه چند مورد نقل می شود :

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱)

و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند.

«مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ» (۲)

آنها را هیچ چیزی نیست که از خدا حفظ کند.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (۳)

بگو: کیست آنکه شما را از خداوند نگه دارد اگر به شما اراده بدی کند یا اراده رحمت به شما نماید؟

بنابراین عصمت گوهری است که خداوند به فضل خویش به پیامبرش

می دهد تا در پناه آن ضمن دوری از گناه، بتواند مأموریت خطیرش را

به انجام رساند.

راغب اصفهانی می گوید: «عصمت انبیا به معنای حفظ خداوند است آنان را در مرحله اول به وسیله آنچه که از صفای باطن به آن مختص شده اند، و سپس به آنچه که خداوند ایشان را در فضایل جسمی و نفسی برتری بخشیده است، و سپس به یاری رساندن و ثبوت قدمشان، و در پایان به فرو فرستادن سکینه و آرامش بر ایشان و به نگهداری دلهای آنان و به توفیقی که ایشان را داده است.» (۴)

امام صادق علیه السلام معصوم را اینگونه تعریف می کند :

«الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَنِّعُ مِنْ جَمِيعِ الْمَحَارِمِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵)

معصوم کسی است که توسط خدا از همه گناهان حفظ می شود. و خدا فرموده است: «هرکس به حفظ الهی بپیوندد به یقین به راه راست هدایت شده است.»

۱- . المائدة (۵)/۶۷.

۲- . یونس (۱۰)/۲۷.

٣- . الاحزاب (٣٣) / ١٧.

٤- . المفردات / ٣٣٧.

٥- . بحار الانوار ٢٥ / ١٩٤.

رابطه علم و عصمت

میان علم و عصمت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. به عنوان مثال کافی است در رفتار خود دقت کنیم که در مواجهه با برخی از گناهان، از نوعی عصمت نسبی برخورداریم. اگر به این مسأله دقت شود موضوع عصمت پیامبران به صورت امری عجیب و دور از باور جلوه نخواهد کرد. این امر بدان جهت است که ما به برخی از گناهان آگاهی کامل داریم و پیامدهای سوء آنها را می دانیم و این آگاهی موجب می شود ما از آن امور ناشایسته دوری کنیم. البته باید توجه داشت که منظور در اینجا اصالت بخشیدن به علم به عنوان عامل قطعی پرهیز و دوری جستن از اینگونه اعمال ناشایست نیست، بلکه مقصود نشان دادن نقش آن در مواجهه با گناهان است.

به هر حال همانگونه که اشاره شد ما نسبت به برخی گناهان از نوعی عصمت برخورداریم. مثلاً از خوردن سم کشنده خودداری می کنیم و دوری می جوئیم، ولی چه بسا نسبت به صفت زشت غیبت که در مثال قرآنی به عنوان «خوردن گوشت مردار بردار» (۱) معرّفی شده، چنین مصونیت و عصمتی نداشته و از آن دوری نکنیم.

این مثال و موارد مشابه آن بیانگر اصل مورد اشاره در رابطه با علم و عصمت است.

پس اگر انسانها نسبت به عواقب همه رفتارها و کردارهای خود همانند مورد مثال علم و آگاهی داشته باشند، طبیعی است که کنترل شدیدی روی آنها خواهند داشت به طوری که حوزه این عصمت نسبت به گناه به مرور زمان گستردهتر می شود. انبیای الهی چون از علم وهبی الهی برخوردارند، یقیناً این آگاهی از چگونگی و واقعیت کارها، در اجتناب آنان از گناه مؤثر است.

در اینجا توجه به دو مطلب ضروری است :

الف : در منطق قرآن علم و تقوا با یکدیگر پیوند خورده‌اند. بدین معنا که علم

۱- . خدای تعالی می فرماید: «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» [الحجرات (۴۹) / ۱۲]: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت مردار بردار خود را بخورد؟!

موجب خوف و خشیت خدا می شود. خدای تعالی می فرماید :

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)

به درستی که تنها عالمان هستند که از خدا می ترسند.

و تقوا ورزیدن موجب زیادتی علم از سوی خداوند می شود. خدای تعالی در این زمینه می فرماید :

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (۲)

از خدا پروا کنید تا خدا شما را بیاموزد.

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (۳)

اگر از خدا پروا کنید خداوند برای شما فرقان - یعنی هدایتی که با آن حق و باطل جدایی افکنید - قرار می دهد.

این رابطه متقابل بین تقوای پیشگی و دور ماندن از گناه - عصمت - تا علم، همان مطالبی است که ما را به موضوع ریشه داشتن مسأله عصمت در علم آگاه می سازد.

ب : منظور از اینکه گفتیم: «انبیای الهی چون از علم وَهَبی الهی برخوردارند یقیناً این آگاهی از چگونگی و واقعیت کارها آنان را از مبادرت به گناه حفظ می کند» این نیست که امکان اکتسابی بودن عصمت به مفهوم تام و تمام آن اثبات گردد و یا اینکه گفته شود عصمت پیامبران از این رهگذر به دست آمده، بلکه فقط بیان رابطه علم و عصمت است.

دلیل عصمت

با توجه به اینکه پیامبران صلوات الله علیهما اجمعین و آله و سلم سفیران خدای تعالی در میان مردمانند و خداوند متعال دستورات و فرامین خود را به وسیله آنها به مردم می رساند، پس آنها باید مرتبه عالی کمالات انسانی را دارا بوده و هیچگونه نقص و عیب و زشتی در آنها یافت نشود تا مأموریت خود را به نحو احسن انجام

۱- . فاطر (۳۵)/۲۸.

۲- . البقره (۲)/۲۸۲.

۳- . الانفال (۸)/۲۹.

دهند و مردم را هیچ حجت و دستاویزی در عدم پذیرش گفتار آنها نباشد.

بنابراین وقتی خداوند می خواهد کسی را مقام نبوت و رسالت دهد، ابتدا باید او را نوری دهد که بتواند با آن نور سخن خدا را از سخن غیر او تشخیص داده و با وجود آن نور راه نفوذ شیطان بسته شود. و همچنین او را در حفظ وحی نیاز به آن نور است تا از سهو و نسیان مصون گردد. و در مقام ابلاغ فرامین و دستورات الهی هم باید در مرتبه عالی از کمالات و غنای نفسانی و اخلاص و عبودیت و اطاعت باشد تا - نعوذ بالله - دخل و تصرفی در وحی الهی ننموده و دروغی به خدای تعالی ننهد و وحی الهی را همانطور که دریافت کرده به مردم برساند.

پس اگر کسی کوچکترین احتمال صدور کذب و تغییر و تحریف در وحی الهی یا سهو و نسیان یا نفوذ شیطان در سفیران الهی بدهد، مأموریت پیامبران دچار مشکل شده و تردید و شبهه در قوانین و احکام تمام ادیان الهی راه پیدا خواهد کرد و هیچ حکم و قانونی به قطع و یقین به خدای تعالی مستند نخواهد گردید.

بدین ترتیب عصمت و مصونیت پیامبران در حوزه مأموریت خود روشن شد. ولی این مقدار از عصمت برای کسی که سفیر خداوند متعال و حجت او بر خلاق و مربی و معلم و اسوه و الگو برای مردم از ناحیه خدای تعالی است، امری لازم ولی کافی نیست؛ و برای این منظور او باید علاوه بر این از همه گناه ها، بدیها، زشتیها، ناپاکیها، پلیدیها و عیبا در همه لحظه های عمرش به دور باشد - و به تعبیر مشهور معصوم باشد - تا وقتی مردم را به پاکی و طهارت و اطاعت و فرمانبری و زدودن هرگونه بدی و پلیدی از وجودشان، دعوت می کند، با اطمینان خاطر و آرامش خیال آن را بپذیرند و به او از صمیم قلب گرویده، سخنان او را به جان و دل بخرند و از او حمایت کرده، از احکامش دفاع کنند.

پدری که اندکی عطف و مهربانی برای فرزندش دارد، هیچگاه راضی نمی شود فرزندش را به دست مربی و معلمی بسپارد که از فضایل و مکارم اخلاقی و کمالات انسانی به دور است و سعی می کند بهترین شخص را برای او انتخاب نماید. پس با

وجود این چگونگی ممکن است خداوند متعال که رحمت و مهربانی و شفقت او قابل قیاس با بشر نیست، نسبت به مربی و معلم بندگانش بیمبالات باشد؟! آیا هیچ عاقلی چنین امری را به خدای تعالی روا می‌دارد؟!!

شبهاتی درباره عصمت پیامبران

تا آنجا که به نظر آمده مسائل مربوط به هفت پیامبر حضرت آدم، یونس، یوسف، داوود، ابراهیم، موسی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در هفده آیه از قرآن مورد سؤال واقع گردیده است. بدیهی است که طرح تمامی این آیات و پاسخگویی آنها خود نیاز به بحثی مستقل دارد. طالبان رجوع کنند به بحارالانوار ۱۱/۷۲ - ۹۶ و ص ۱۵۵ - ۲۰۳ و ج ۱۷/۳۴ - ۹۷ و کتاب تنزیه الانبیاء تألیف سید مرتضی قدس سره.

اهل سنت و تردید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رسالت خویش

اهل سنت در آثار خود با موضوع رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین برخورد کرده‌اند که گویا حضرتش پس از بعثت دچار آنچنان تشویش و اضطرابی شد که همسر ایشان خدیجه علیها السلام نگران شد و او را نزد پسر عموی خود «ورقه بن نوفل» برد و ورقه از آن حضرت سؤالهایی کرد و آنگاه به خدیجه اطمینان داد که جای نگرانی نیست و مطمئن باشد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت برگزیده شده است.

مطالب عامه در این زمینه حکایت از تلقی نادرست آنان از موضوع وحی و رسالت دارد. و پیامد چنین مطالبی جز بیاعتبار کردن موضوع و زیر سؤال بردن این اصل الهی برای فرد محقق که به آن آثار مراجعه می‌کند چیز دیگر نیست. به این جهت است که اسلام شناسانی که این گونه مطالب را مبنای شناخت خود درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده‌اند، نوعاً در داوری خود دچار لغزش و

اشتباه شده‌اند. و بسی جای تأسف است که این مطلب در برخی کتب شیعیان نیز از روی تساهل رسوخ کرده است.

در اینجا به عنوان نمونه به مواردی چند از تألیفات اهل سنت در این زمینه اشاره نموده، پس از آن به نمونه‌های از کتب شیعه که حاوی این مطالب است تذکر می‌دهیم. و آنگاه به بیان گوشه‌های از آرای اصیل علمای شیعه در این باب خواهیم پرداخت تا این دو گونه تلقی بخوبی از همدیگر بازشناخته شود.

در آغاز کتاب صحیح بخاری - که از جمله شش کتاب اصلی نزد اهل سنت است - بعد از ذکر نحوه بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غار حرا و دریافت اولین وحی و آیات نخستین سوره علق، موضوع ساختگی رهسپاری حضرت خدیجه علیها السلام نزد ورقه بن نوفل و همراه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آن حال، از قول عایشه یادآور می‌شود و نقل می‌کند که ورقه پس از آگاهی از حال، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال و جوابهایی، با ایشان گفت:

«هذا ناموس الذی نزل الله علی موسی. یا لیتنی فیها جذعاً. لیتنی اکون حیاً اذ یخرجک قومک» (۱)

این همان ناموس است که خداوند بر حضرت موسی فرو فرستاد. ای کاش من جوان بودم. ای کاش آن هنگام که قومت تو را از این شهر می‌رانند من زنده باشم.

در کتاب سیره رسول الله - که ترجمه فارسی سیره ابن هشام است - جلد اول صفحه ۲۱۰-۲۱۳، در موضوع مورد بحث یعنی آغاز دریافت وحی پس از نقل مطلب به گونه‌های خاص، داستان ساختگی دیگری هم در ارتباط با خود خدیجه علیها السلام است به این صورت که: خدیجه پس از شنیدن واقعه بعثت از زبان پیامبر برخاست و چادر اندر سر گرفت و به مکه شد پیش ورقه بن نوفل که ابن عم وی بود. و این ورقه که دین ترسایی داشت و در علم انجیل و تورات رنج بسیار برده

۱- صحیح البخاری ۱/۴، کتاب بدءالوحی، باب ۳.

بود و احوال پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بدانسته بود. و خدیجه علیها السلام حکایت سید علیه السلام با وی بکرد و احوال که بدیده بود جمله پیش وی شرح باز داد. ورقه... گفت: ای خدیجه... بدان که این کسی که محمد او را بدید جبرئیل بود که از نزد خدای تعالی به وی فرود آمده بود، همچنانکه به موسی و عیسی فرود آمد... خدیجه علیها السلام از پیش وی برخاست و باز غار حرا رفت پیش سید علیه السلام و آنچه ورقه گفته بود با وی به او گفت. و سید علیه السلام تمام ماه رمضان در غار حرا بود. چون ماه رمضان بگذشت برخاست و باز مکه آمد. و پیشتر چنانکه قاعده وی بود به طرف خانه کعبه رفت. چون طواف خانه کعبه می کرد، ورقه بن نوفل او را بدید و گفت: یابن أخی، مرا بگو تا چه دیدی و چه شنیدی؟ آنگاه سید علیه السلام او را حکایت کرد... چون ورقه حکایت از سید علیه السلام بشنید، سوگند خورد و گفت: ای محمد، به آن خدایی که جان ورقه در ید قدرت اوست که آنچه تو دیدی جبرئیل بود، همچنانکه از نزد حق تعالی بر موسی می آمد بر تو آمد. و تو آنچه از وی شنیدی وحی خدای بود. و تو پیغمبر آخرالزمانی و بهتر عالمیانی... چون ورقه این سخنها بگفت، سید علیه السلام از طواف فارغ شد و به خانه رفت. و جبرئیل به قاعده خود فرود آمدی و سید علیه السلام او را بدیدی و سخن وی بشنیدی، لکن سید را علیه السلام هنوز یقین نمی شد که وی جبرئیل است و او را اندیشه های دیگری می افتاد و احوال خود با کسی نمی گفت الا با خدیجه. یک روز از بس متفکر بود پیش خدیجه رفت و گفت: یا خدیجه، من از یک حال بر خود می ترسم و نمی دانم که این کیست که من او را می بینم و این چیست که از وی همی شنوم. خدیجه گفت: ای ابن عم من، هیچ توانی که چون او پیش تو آید - یعنی جبرئیل علیه السلام - تو ما را خبر دهی؟ سید علیه السلام گفت: بلی می توانم و این بار که بر من آید تو را خبر دهم. پس چون جبرئیل علیه السلام در آمد خدیجه را خبر داد و گفت: یا خدیجه، اینک صاحب من آمد که هر بار بر من می آمد. یعنی جبرئیل.

آنگاه خدیجه گفت: ای پسر عم من، برخیز و بر زانوی من نشین. سید علیه

السلام برخاست و به زانوی چپ وی نشست. خدیجه او را گفت: اکنون او را می بینی؟ گفت: بلی. خدیجه گفت: به زانوی راست من نشین. سید علیه السلام برخاست و به زانوی راست وی نشست. گفت: اکنون او را می بینی؟ گفت: بلی. خدیجه گفت: برخیز و بر کنار من نشین. سید علیه السلام برخاست و بر کنار وی نشست و خدیجه مقنعه از سر بیفکند و موی سر خود مکشوف گردانید. در حال که او موی خود مکشوف گردانید جبرئیل علیه السلام غایب شد. دیگر پیغمبر را علیه السلام گفت او را می بینی؟ گفت: نه. پس خدیجه آواز برداشت و گفت: یا محمّد، خوش دار که آنچه تو آن را می بینی فرشته است نه دیو. و آنچه تو از وی می شنوی وحی رحمان است نه وسواس شیطان. و سید علیه السلام اگر چه واثق بود از قیل حقّ جلّ جلاله، اما چون مبادی وحی بود او را استیناس هنوز به وحی نیافته بود. از اندیشه و تفکر خالی نمی بود تا آن زمان که وحی متواتر شد و قرآن آیت و سورت به وی فرود آمد استیناس تمام او را حاصل شد و آن اندیشه ها به کلی از وی برخاست و دل وی راست بایستاد و تحمل اعباء نبوت بکرد. (۱)

جالب اینجاست نویسندگانی که این مطالب ساختگی را با چنین آب و تابی نقل کرده، خود در همین کتاب پیش از ذکر جملات بالا آورده است: «دوم از مبادی وحی او را آن بودی که چون به وادیهای مکه گذر کردی، جمله سنگها و چوبها به آواز در آمدندی و گفتندی: «السلام علیک یا رسول الله». و چندین سال بدین حال می بود تا جبرئیل به وی فرود می آمد.» (۲)

آیا این نویسنده هرگز از خود سؤال نکرده که: اگر واقعیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان بود که سنگ و چوب مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتها قبل از بعثت ظاهری به زبان آمده و حضرتش را با عنوان «رسول الله» مورد سلام و کلام قرار می دادند، آیا دیگر جایی برای این ساختن و پرداختن باقی

- ۱- آنچه نقل شد نوشته زیاد بن عبدالله بکائی بود که به عنوان ترجمه کتاب السیره النبویه ۱/۲۶۹، تألیف ابن هشام، آمده است. و این مطالب همه اگرچه در سیره ابن هشام وجود دارد، ولی مترجم به جهت کدست شدن ترجمه تصرفاتی انجام داده است.
- ۲- سیره رسول الله ۱/۲۰۸.

خواهد ماند تا لازم شود که گره کار به دست ورقه بن نوفل و بعد از آن با آزمایش تجربی خدیجه علیها السلام حل گشته و رسالت حضرتش اثبات گردد؟

نکته دیگر اینکه هر چند نویسنده در بخش اخیر مطالب خود آن حضرت را واثق به واقعیت وحی قلمداد نموده، اما در عین حال ضمن عبارتهای بعدی تصریح نموده که آن حضرت مدتهای طولانی انس و همخوبی لازم را با وحی نداشت تا بعدها به دنبال تواتر وحی آن اندیشه های باطل از او دور شد. لازمه این سخن آن است که - نعوذ بالله - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی نسبتاً طولانی از دوران آغازین رسالت خود در چنین ورطه هولناکی به سر می برد.

در کتاب الطبقات البکری ۱/۱۹۴ و ۱۹۵، موضوع نزول وحی طی پنج نقل تاریخی از اشخاص مختلف آورده شده است که بنا به یکی از آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبال تحمّل وحی خدیجه علیها السلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «أنی لأخشی أن أكون کاهناً.» «من بر خود می ترسم که کاهن شده باشم.» و متقابلاً خدیجه ایشان را اطمینان می دهد که: «کلاً یا بن عمّ لا تقل ذلك.» «چنین نیست ای عموزاده و چنین حرفی مگوی.» آنگاه خود نزد ورقه رفته و داستان را به او می گوید. ورقه پس از شنیدن مطالب می گوید: «والله ابن عمّک لصادق. و أنّ هذا لبدء نبوّه. و أنّه لیأقیه الناموس الاکبر فمّریه أن لا یجعل فی نفسه الاّ خیراً.» «به خدا سوگند که عموزادهات راست می گوید. و این آغاز نبوت است. او را ناموس اکبر آمده است. نزد او بازگرد و بگو که در نهاد خود جز خیر قرار ندهد.»

بسی جای تعجب و شگفتی است که شخصی که از سوی خدای تعالی به پیامبری و رسالت برگزیده می شود این چنین معرفی می شود که نمی تواند کهانت و رسالت را از هم تشخیص دهد و دچار شک و تردید می شود ولی ورقه بن نوفل به عنوان متخصصی آشنا به نبوت معرفی می گردد که پیامبر را به دریافت وحی و آمدن جبرئیل مطمئن می نماید.

اینگونه جریانات و داستانهای ساختگی به صورتهای مختلف در کتابهای سیره و

تفسیر اهل سنت به فراوانی موجود است. و این سبب شده که گاهی در میان کتب نویسندگان شیعی نیز این گونه مطالب رسوخ کرده و مبنای تحلیل در این زمینه قرار گیرد. در اینجا به ذکر دو نمونه از این کتابها اکتفا می شود:

۱. در تفسیر ابوالفتوح رازی ۱۲/۱۲۸، در تفسیر «اقرء باسم ربك» می نویسد:

«زهري روايت كرد از عروه از عايشه كه اول كار رسول خواب بود؛ خوابهاي راست. هيچ چيز در خواب نديد الا هم بر وفق آنكه ديده بودي پديد آمدی. آنكه چون تنها بودي او را ندا كردندی. تا يك روز بر كوه حرا نشسته بود جبرئيل آمد و او را گفت: يا محمد اقرأ. بخوان. رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت: «ما أنا بقارئ»: من نه خواننده‌ام. رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت مرا بگرفت و بیفشرد سخت. پس باز گشت و گفت: بخوان. گفتم: یا جبرئیل، من خواننده نهام. بار دیگر مرا بیفشرد و باز گشت. و بار سه دیگر همچنين.

آنکه این آیات بر او خواند: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» الی قوله: - «مَا لَمْ يَعْلَمْ» و برفت. رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت: از آن رنج و تعب مرا تب آمد و بترسیدم و لرزه بر من افتاد. با حجره خدیجه رفتم و گفتم: «زَمِّلُونِي. وَ دَثِّرُونِي». پوشید مرا. خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم. جبرئیل علیه السلام دگر باره آمد و آیه: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ» آورد. برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و گفتم: من می ترسم تا این حال سودایی است مرا. خدیجه گفت: «حاشاك!» دور باد از تو این حدیث. خدا تو را از این آفت دور بدارد؛ که مردم را دستگیری و صله رحم کنی و رنج از مردمان بازداری و مهمان را طعام دهی و مردم را بر نواب روزگار معاونت کنی. آنکه گفت: برخیز تا نزدیک عم من رویم و این حدیث با وی بگوییم تا او در این چه گوید. برخاستم و نزدیک ورقه بن نوفل شدیم. و او کتاب اوائل خوانده بود. چون این حدیث بشنید گفت: «هنيئاً لك يا محمد. أنت الناموس الاعظم.» تو ناموس اعظمی که مادر کتب اوائل خوانده‌ایم از تورات و انجیل. و تو پیغمبر آخرالزمانی که ختم نبوت به تو کند خدای تعالی. و کاشکی من در روزگار تو بودمی تا تو را نصرت

کردمی تمام. پنداری در آن می نگرم که تو را از این شهر بیرون کنند و برنجانند تو را. گفت: مرا بیرون کنند؟ گفت: آری. و هیچ پیغمبر خدای نفرستاد الا او را برنجانیدند. آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: هر گه که بر خلوتی و بر کوهی بودمی، جبرئیل علیه السلام مرا پیش آمدی، من خواستمی تا خود را بینداختمی، او مرا بگرفت. پس برفتم دیگر باره ورقه را خبر کردم. مرا گفت: یا محمد، چون این ندا بشنوی مگریز، بر جای باش تا چه می گوید تو را. آنچه گوید بشنو و یاد گیر. گفت: برفتم و دیگر نوبت که آمد گفت: «یا محمد، اِنَّكَ نَبِيٌّ حَقًّا». تو پیغمبری بدیستی. بخوان. گفتم: چه خوانم؟ گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» - تا به آخر سوره. من یاد گرفتم و برفتم ورقه نوفل را خبر دادم. مرا گفت: «أَبَشِّرْ فَإِنَّكَ أَنْتَ النَّبِيُّ الَّذِي بُشِّرَ بِهِ». موسی و عیسی علیهما السلام به تو بشارت دادند. و تو را جهاد فرمایند. و اگر من در روزگار تو بودمی در پیش تو جهاد کردمی ...»

۲. در کتاب تحلیلی از تاریخ اسلام ۱/۳۲ در این باره می خوانیم: «نوشته‌اند وی در آغاز نزول وحی بر خود ترسید و نزد خدیجه آمد و گفت: می ترسم دیو مرا گرفته باشد. خدیجه او را دلداری داد و گفت: هرگز چنین نخواهد شد... سپس او را نزد پسرعموی خود ورقه بن نوفل که مردی نصرانی و عالم بود برد و او را از حال محمد خبر داد. ورقه به وی گفت که: مژده باد تو را که او پیغمبر این امت خواهد بود.»

به هر حال آنچه نقل شد گوشه‌های از نقلهای عامه بود که برخی از خاصه هم به پیروی از آنها در کتابهای خود آورده‌اند. و خلاصه این سخنها اینکه پیامبری که اهل سنت به جهان و جهانیان معرفی می کنند شخصی است که خود نمی داند پیامبر شده و برای تشخیص امر او را باید نزد حکیم برد، و نیز همسرش باید او را آزمایش کند و آنگاه پس از درستی نتیجه آزمایش به وی اطمینان دهد که نگران نباشد و بداند که پیامبر شده و خود او نیز ترس از این داشته باشد که نکند به رغم میل و علاقه باطنی خویش کاهن شده است.

بدیهی است که چنین گزارشهایی می تواند مبنای برداشتهای ناصحیح دیگران

شود که مسأله رسالت الهی را نیز همانند دیگر پدیده‌ها تحلیل نموده و از دیدگاه‌های مادی مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانکاوی اجتماعی و... بر آن بنگرند و بر همین اساس آثاری مکتوب عرضه کنند که کمترین اثرش القای شبهه در ذهنها و قراردادن وحی الهی در کنار مسائلی دیگر است که در اصل هیچگونه همخوانی با یکدیگر ندارند.

در اینجا نظری به روایات امامان اهل بیت علیهم السلام انداخته و اشارهای کوتاه به آرای پرورش یافتگان مکتب آن امامان بزرگوار می‌نمایم تا تفاوت دو دیدگاه در برخورد با مسائل اصولی دین و بویژه نبی‌شناسی روشن گردد:

علی علیه السلام پس از ذکر حراست خداوند متعال پیش از بعثت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و با اشاره به رابطه خود با ایشان و نحوه پرورش خویش در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و چگونگی پیروی تام و تمام از آن حضرت در آن دوران، به ذکر وقایع آغازین دریافت وحی پرداخته و می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءِ فَارَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا؛ أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَهِ وَأَشْمُ رِيحَ التُّبُوهِ. وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّئَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ (۱)

وی مدتی از سال را در کوه حرا مجاور می‌شد. تنها من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید. در آن روزگار جز خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خانهای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من - که سومی آنها بودم - اسلام را پذیرفته بودیم. من نور وحی را

مشاهده می کردم و بوی خوش نبوت را حس می نمودم در آغاز وحی ناله شیطان رابه گوش خود شنیدم و آنگاه که از حضرتش از آن ناله پرسیدم فرمود: این ناله شیطان بود که از پرستش خویش ناامید شده است. هر آنچه من می شنوم تو نیز می شنوی و هر آنچه من می بینم تو نیز مشاهده می کنی. جز اینکه تو پیامبر نیستی، ولی تو یاور و وزیر من هستی و همواره در راه خیر قرار داری.

امام هادی علیه السلام در این زمینه در بخشی از بیانات مفصل خود، پس از ذکر چگونگی آغاز دریافت وحی می فرماید :

وَقَدْ اَشْتَدَّ عَلَيْهِ مَا يَخَافُهُ مِنْ تَكْذِيبِ قُرَيْشٍ فِي خَبْرِهِ وَنَسِيَتِهِمْ اِيَّاهُ اِلَى الْجُنُونِ وَ اَنَّهُ يَعْتَرِيهِ الشَّيْطَانُ. وَ كَانَ مِنْ اَوَّلِ اَمْرِهِ...
 اَبْغَضُ الْاَشْيَاءِ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَ اَفْعَالُ الْمُجَانِنِ وَ اَقْوَالُهُمْ فَاَرَادَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَشْرَحَ صِدْرَهُ وَ يُشَجِّعَ قَبْلَهُ فَاَنْطَقَ اللّٰهُ الْجِبَالَ وَ الصُّخُورَ وَ الْمِدْرَ وَ كُلَّمَا وَصَلَ اِلَى شَيْءٍ مِنْهَا نَادَاهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ
 اللّٰهِ... (۱)

[آنگاه که نخستین وحی را دریافت کرد] از اینکه قریش خبر رسالتش را تکذیب کنند و او را به جنون نسبت داده و بگویند مبتلا به شیاطین شده است، سخت در هراس افتاد. چرا که از کودکی... از شیطان و کردار و گفتار دیوانگان خیلی بدش می آمد. پس خدای عزوجل خواست سینهاش را گشایش دهد و دلش را بیباک کند. بدین جهت کوه ها و صخره ها و سنگریزه ها رابه سخن درآورد چنانکه وقتی بر یکی از آنها گذر می کرد وی را ندا می نمود: سلام بر تو ای محمد. سلام بر تو ای ولی خدا. سلام بر تو ای رسول خدا...

علی بن ابراهیم قمی که از جمله بزرگان راویان حدیث و مفسرین قرآن و از مشایخ بزرگوار شیعه به شمار می آید، در این زمینه چنین آورده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سنّ سی و هفت سالگی گهگاه در خواب کسی را می دید که

به سویش آمده و به او می گوید: ای رسول خدا. روزی آن هنگام که در میان کوه ها به چرای گوسفندان مشغول بود، شخصی را دید که با او می گوید: ای رسول خدا. از او پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: من جبرئیل هستم. «أُرْسِلَنِي اللَّهُ إِلَيْكَ لِيَتَّخِذَكَ رَسُولًا». خدا مرا به سوی تو فرستاد تا تو را به عنوان پیامبر برگزیند. حضرتش این مطلب را از دیگران پنهان داشت تا روزی جبرئیل با آبی از آسمان فرود آمد و به وی دستور وضو گرفتن داد...

جالب اینجاست که در برخی روایات، از امامان معصوم علیهم السلام درباره اینکه پیامبر چگونه سخن الهی را تشخیص می دهد و وحی رحمانی با وحی شیطانی بر وی مشتبه نمی شود، سؤال شده است در دو روایت به این پرسش جواب داده شده که ما هر دو را نقل می کنیم. امام صادق علیه السلام در جواب می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا اتَّخَذَ عَبْدًا رَسُولًا، أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ، فَكَانَ [الَّذِي] يَأْتِيهِ

مِنْ قِبَلِ اللَّهِ مِثْلَ الَّذِي يَرَاهُ بَعِينِهِ (۱)

خداوند آنگاه که می خواهد بندهاش را رسول نماید، به او سکینه و وقار فرو می فرستد، پس برای او آنچه از سوی خدا می رسد همانند چیزی می شود که به دیده‌اش مشاهده می کند.

و همو در روایت دیگر چنین پاسخ می فرماید:

كُشِفَ عَنْهَا الْغَطَاءُ (۲)

از رسولان [آنگاه که به رسالت می رسند] پرده ها برداشته می شود.

و امام رضا علیه السلام در روایتی می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَيْدِنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسِهِ مُطَهَّرِهِ لَيْسَتْ بِمَلَكٍ، لَمْ تَكُنْ مَعَ أَحَدٍ

مِمَّنْ مَضَى إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ مَعَ الْأَيْمَةِ مِنَّا

۱- . تفسیر عیاشی ۲/۲۰۱.

۲- . بحار الانوار ۱۱/۵۶، و نیز رجوع شود به کتاب توحید/۲۴۲.

تُسَدِّدُهُمْ وَتُوقِّفُهُمْ. وَهُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورِ بَيْنِنَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (۱)

خدای عزوجل ما را با روحی مقدس و پاک از ناحیه خود تأیید می کند که آن روح فرشته نیست و با کسی از پیشینیان وجود نداشت مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. و آن با همه امامان از خاندان ما هست و آنها را راه می نماید و موفق می کند. و آن عمودی از نور است که بین ما و خدای عزوجل قرار دارد.

حال با توجه به این روایات که از امامان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردیم، آیا می شود - العیاذ بالله - گفت که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی الهی را تشخیص نمی داد و در مورد نخستین وحی دچار شبهه و تردید شد و این تردید تا آنگاه که وحی به تواتر نرسیده بود ادامه داشت؟ و آیا می شود گفت که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیات الهی را برای مردم می خواند شیطان بر زبان ایشان - نعوذ بالله - چیزهایی را القا کرد؟! چنانکه طبری و دیگر مفسرین و علمای اهل سنت به این گونه سخنان تفوه کرده اند. ما در اینجا در این زمینه هم روایتی از طبری از کتاب نقش ائمه در احیای دین، سلسله درسهای علامه بزرگوار عسکری نقل می کنیم و خوانندگان عزیز را به مطالعه درس نهم این کتاب که تحلیلی مفصّل در این زمینه است و نیز درس هشتم که تحلیلی درباره نزول نخستین وحی الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و همچنین به مطالعه تفسیر مناهجالبیان جزء ۳۰ صفحه ۴۱ - ۵۳ و ۲۱۱ - ۲۱۷، تألیف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد باقر ملکی میانجی، توصیه می کنیم. و اینک متن روایت از کتاب نقش ائمه در احیای دین، درس نهم:

طبری نقل می کند: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مجمعی از مجامع پر جمعیت قریش حضور به هم رسانید. او در آن روز در دل تمنا می کرد چیزی بر او نازل نشود که باعث تنفر و انزجار قریشیان گردد، اما خداوند در آن حال

سوره «والنجم» را نازل فرمود. پیامبر آن را همچنان قرائت کرد تا به آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» رسید. در اینجا شیطان دو کلمه «تِلْكَ الْغُرَانِقَةُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ» را بدو القا نمود. او نیز آنها را بر زبان راند. سپس از آن گذشته و باقیمانده سوره را قرائت فرمود. در پایان سوره سجده کرد و همه مردم حاضر نیز سر بر خاک نهاده و با او سجده کردند. همه به آنچه خوانده شده بود خشنود شدند. مشرکان قریش گفتند ما می دانیم که خداوند زنده می کند و می میراند و او خلق و رزق به دست دارد، ولیکن این خدایان ما نزد او شفاعت می نمایند. حال که تو نیز برای اینها سهمی قرار داده‌ای، ما با تو همراه هستیم. این دو را وی گفتند: شب هنگام جبرئیل به نزد آن حضرت آمد و او سوره را بر جبرئیل عرضه داشت. چون به آن کلمه که شیطان بدو القا کرده بود رسید، جبرئیل عرض کرد: من این دو را بر تو نازل نساختم. پیامبر فرمود: پس آن را من بر خداوند افترا بستهام، و چیزی به خداوند نسبت داده‌ام که نگفته است...

۳) پیامبر آیه قدرت الهی

اشاره

قدرت یک پیامبر همانند علم او و هبیه الهی است. و هرکس با اندکی توجه در حالات پیامبران الهی بروشنی می یابد که هیچ پیامبری تا قبل از بعثت و طرح دعوت خود چنین قدرتی را نداشته و آنگاه که به نبوت و رسالت برگزیده می شود بدون هیچگونه تمرین یا آموزش، و به طور کلی بدون هرگونه اکتسابی، تنها در پرتو گزینش الهی این قدرت را پیدا می کند؛ قدرتی که همه قدرتها مقهور آن می شود و هیچ قدرتی را یارای مقابله با آن نیست. و چون این قدرت و موهبتی است که خداوند برخلاف سیر طبیعی و روال عادی به برگزیدگان می دهد، به این جهت مواردی که این قدرت به کار گرفته شده و پیامبران با استفاده از آن کاری را انجام داده اند، یا به تعبیر صحیحتر خداوند کاری را از طریق پیامبران انجام داده است، به عنوان «آیه روشن» تعبیر شده است که بتفضیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

رابطه علم و قدرت

میان علم و قدرت رابطه نزدیکی وجود دارد به طوری که می توان گفت: اساساً علم به بار آوردنده قدرت است.

در کتاب تنبیهاات حول المبدأ و المعاد/۱۴۰، در این باره آمده است :

«الظاهر أنَّ القدره من کمال هذا النور [أى العلم] كما يؤيد أنَّ الانسان ربما يكون عالماً بشيء مع عدم القدره عليه و لا يكون قادراً عليه الا أن يكون عالماً به».

ظاهر این است که قدرت حاصل کامل شدن نور علم است. و مؤید این مطلب آن است که انسان بسا اوقات چیزی را می داند ولی قادر بر آن نمی باشد. ولی تا چیزی را عالم نشود قدرت به آن پیدا نمی کند.

و به همین جهت است که امام صادق علیه السلام زنده کردن مرده ها و بینا نمودن کور مادرزاد و به طور کلی همه آیات پیامبران الهی را علم می نامد؛ آنجا که در توصیف پیامبران خدا علیهم السلام می فرماید :

مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحُكْمِ وَ الدَّلَائِلِ وَ الْبُرَاهِينِ وَ الشَّوَاهِدِ مِنْ اِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ اِبْرَاءِ الْاَكْمَهِ وَ الْاَبْرَصِ.

فَلَا تَخْلُو اَرْضُ اللّٰهِ مِنْ حُجَّهِ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ

وَجُوبِ عَدَالَتِهِ (۱)

انبیا از سوی حکیم دانا به وسیله حکمت و دلایلی و براهین و شواهدی از قبیل زنده نمودن مرده ها و شفادادن نابینای مادرزاد و شخص پیسدار، مؤید شده اند. پس زمین خدا خالی از حجّتی نخواهد بود که او را علمی باشد که به راستی گفتار رسول و ثبوت عدالتش دلالت کند.

و نیز مؤید این مطلب روایاتی است که درباره اسم اعظم وارد شده است. در یکی از این روایات امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثِهِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا. فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا. وَ أَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا. وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ. وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ. وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ. وَ كَمَا أَنْ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ. وَ أَعْطَى مُحَمَّدًا آثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ احْتَجَبَ حَرْفًا لِيَلَّا يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ (۱)

خدای عزوجل اسم اعظم خویش را هفتاد و سه حرف قرار داد. از آن بیست و پنج حرف به حضرت آدم داد. و بیست و پنج حرف هم به نوح عطا کرد. و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف عطا فرمود. و موسی را چهار حرف داد. و عیسی را دو حرف عطا نمود. و او با آن دو حرف مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد و شخص مبتلا به پستی را شفا می داد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هفتاد و دو حرف داد. و یکی را [از همه] مخفی داشت تا آنچه پیش اوست دانسته نشود و آنچه را که بندگان دارند، بدانند.

بدین ترتیب ارتباط آیات و براهین داده شده به انبیا با علم آنان که علم وهبی الهی است روشن می گردد. و چنانکه دیدیم حضرت عیسی علیه السلام وقتی مردهای را زنده می کند، به واسطه علمی است که از ناحیه خداوند سبحان دریافت کرده است.

آیه یا معجزه

در فرهنگ قرآن و نیز در بیان معصومان علیهم السلام از آثار نشان دهنده این قدرت وهبی الهی به پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم به واژه های آیه و بینه تعبیر گردیده است. دقت در بار فرهنگی این کلمات و مطالعه تاریخ پیامبران، ما را از گفتگو در پیرامون موضوع سحر و تفاوت آن با آیات انبیا و بحثهای زیادی که در این زمینه ها طرح شده، بینباز می سازد.

باید توجه داشت که واژه معجزه، به طور کلی در موضوع مورد بحث در اینجا - یعنی اثبات کننده حقایق پیامبر - در قرآن کریم به کار نرفته است. عجز و مشتقاتش در قرآن ۲۵ بار آمده است. در این میان حتی یک بار هم لفظ معجزه به کار نرفته است. به نظر می رسد که این لفظ به معنای خاص و مصطلح ریشه در کتب کلامی دارد و چنانچه در برخی روایات شیعه نیز به چشم می خورد، نظر بر این است که در آن مورد نقل به معنا شده است، به عنوان نمونه در کتاب بحارالانوار ۱۱/۷۱، وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که: «لَا يُؤْتِي عَلَيْهِ إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجَزَةَ؟»

عَلَّتْ أَيْنَكُمُ خِدَايَ عَزَّوَجَلَّ پیامبران و رسولان و شما را معجزه عطا فرموده چیست؟ حضرت در جواب می فرماید: «لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ. وَالْمُعْجَزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ»: [خداوند معجزه را عطا می کند] تا دلیل بر راستی آورنده آن باشد. معجزه علامت خداست. خداوند آن را نمی دهد مگر به انبیا و رسولان و حجتهایش تا با آن راستی صادق از دروغ کاذب شناخته شود. در این روایت هم می بینیم که امام علیه السلام معجزه را به معنای علامت و آیه گرفته است و نظر به مضمون و معنای قرآنی آن نموده است.

بنابراین در اینجا نیازی به طرح بحثهایی نظیر سحر و معجزه و بررسی تفاوت‌های آنها وجود ندارد. چرا که سحر اکتسابی است و بر مبنای آموزش، تمرین ریاضت و پیدا کردن قدرتهای نفسی برای ساحر پیدا می شود به طوری که بررسی در زندگی ساحر این واقعیت را نشان می دهد.

یعنی موضوع سحر از اساس در حوزه علم و قدرت و هبى الهی قرار ندارد که ضرورت طرح آن در ارتباط بامقوله نبوت باشد. در حالی که در برخی کتب نظیر مقدمه ابن خلدون، دائرهالمعارف فرید و جیدی، رسائل اخوانالصفا و کتب دیگر آنقدر در این باره مطلب نگاشته شده و احتمالات مختلف مورد بررسی قرار گرفته

که خید ندارد. مثلاً می نویسند: سحر یا با تحدی است یا نه. اگر بدون تحدی باشد مشکلی ایجاد نمی کند. اما اگر همراه با تحدی بود، یا استدلال پیامبر دروغین در دعوتش به این تحدی است یا نه؛ اگر استدلال به تحدی است، یا سامع می داند که دروغ می گوید یا نمی داند. اگر نمی داند، یا برای او متبھی هست یا نیست. و اگر متبھی نیست، قاعده لطف ایجاب می کند که خداوند مدعی را رسوا نموده و مردم را از ضلالت و گمراهی باز دارد.

ملاحظه می نمایم که چه مقدماتی پشت سر هم ردیف شده و در نهایت با ایجاب لطف بر خداوند سبحان کار خاتمه یافته است؛ با اینکه بساط برخی مدعیان نبوت و حتی الوهیت سالیانی بس دراز گسترده بوده و هست و خداوند چنین بایدی را در حق مریدانشان عملی نکرده و نمی کند. در حالی که اگر بگوییم: پیامبر باید دارای آیه علم و قدرت و هبی الهی باشد، اساساً هیچگونه جایی برای طرح این احتمالات باقی نمی ماند. چرا که آیه و بینه یعنی دلیل روشن و با وجود این دیگر جای هیچ انکاری برای نفوس پاک باقی نمی ماند.

واژه «بینه» ۱۹ بار و جمع آن «بینات» ۵۲ بار در قرآن آمده و همه جا به معنای دلیل روشن و آشکار و بیشتر راجع به پیامبران و موضوع دعوت و آیات آنهاست. و در بعضی موارد نیز صفت کلمه «آیه» قرار گرفته است. چنانکه می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (۱)

همانا به موسی نه آیه آشکار دادیم.

در یک نگاه کلی به آیات قرآن در این زمینه، پیوند میان دعوت پیامبران و ارائه آیه و بینه به چشم می خورد و قرآن روی این حقیقت پافشاری دارد که اولاً: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (۲): «ما فرستادگان خود را با

دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرو فرستادیم.»

و ثانیاً: پیامبران هر یک به تناسب حوزه و محدوده مکانی و زمانی مأموریت

۱- .الاءسراء (۱۷)/۱۰۱.

۲- .الحديد (۵۷)/۲۵.

خود گونه های مختلفی از این آیات روشن را همراه داشته‌اند. و ثالثاً: انبیا توان ارائه بینات خویش را فقط به خدا نسبت داده‌اند و هر گونه قدرت و اختیار استقلالی در این زمینه و حرکت در مدار درخواستهای بیمورد مردم را از خود سلب نموده‌اند. چنانکه حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۱) «برای

شما دلیلی روشن از سوی پروردگارتان آورده‌ام.» و خدای تعالی خود نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲): «و هیچ پیامبری را نیست که آیه‌ای

بدون اجازه و اذن خدا بیاورد.»

خلاصه اینکه خدای متعال به پیامبران خود توانایی‌هایی را در ارتباط با دعوتشان عطا می‌کند تا این قدرت و هبیب الهی برای آنان در میان مردم به بار آورنده مشروعیت و مقبولیت باشد و راستی گفتارشان و حقیقت ادعایشان و انتساب مأموریتشان به خداوند متعال را اثبات نماید.

ضرورت آیه و بینه

با توجه به آنچه در گذشته بیان شد که اصل کار انبیا دعوت به سوی معروف فطری است، انسانها همینکه سخن پیامبران را منطبق بر فطرت بسیط خود یافته و از رهگذر بیدار باش آنان به معرفت ترکیبی خدای متعال راه یافتند، صدق دعوت پیامبر را با دقت در این انطباق می‌یابند. از این رو در دعوت و تذکر نیاز به بینه نیست. چون پیامبر در این مرحله هنوز چیزی مطرح ننموده است. اما آنجا که او می‌خواهد خود را به خدا نسبت داده و خویش را مأمور از ناحیه او معرفی نماید و مسائلی را از جانب پروردگار مطرح کند، بدیهی است که در این مرحله ارائه بینه ضروری می‌گردد.

این مطلب را می‌توان بخوبی از نحوه رویارویی امتها با پیامبرانشان به دست آورد که آنان نسبت به موضوع ارتباط با خدای جهان و وعده و وعیدهای پیامبران

۱- . الاعراف(۷)/۱۰۵.

۲- . الرعد(۱۳)/۳۸.

تردید داشته و در این موارد از آنان دلیل مطالبه می کردند. یعنی معمولاً در اصل دعوت انبیا که تذکر به معروف فطری است، چندان درخواست آیه و بینه نمی کردند، بلکه آنجا که سخن از انذار و امر و نهی و انتساب به خدا و این قبیل مسائل مطرح بوده، از ایشان مطالبه دلیل می شده است.

آیه و بینه و ارتباط آن با زمانه

ابن سِکیت می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خدای تعالی موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضا و ابزار و آلات و سحر، و حضرت عیسی علیه السلام را با ابزار طب، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با کلام و خطبه ها مبعوث کرد؟ حضرت در جواب فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَنَّ الْعَالِبَ عَلَى أَهْلِ عَصِيرِهِ السُّحْرَ. فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلَهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ اِحْتِاجَ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلَهُ وَ بَيَّنَّا أَحْيَى لَهُمُ الْمَيُوتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِي وَقْتٍ كَانَ الْعَالِبَ عَلَى أَهْلِ عَصِيرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ - وَ أَظُنُّهُ قَالَ: الشُّعْرَ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ... (۱)

آنگاه که خدای متعال حضرت موسی علیه السلام را مبعوث کرد، روش رایج و غالب میان مردم آن عصر سحر و جادو بود. از این رو خداوند - توسط موسی برای ایشان - آیهای را ارائه فرمود که آنان توان ارائه مانند آن را نداشتند. و به حضرت موسی چیزی را داد که با آن سحر آنان را باطل نمود و حجّت خدا را بر آنها ثابت

نمود. و خدا عیسی علیه السلام را هنگامی مبعوث کرد که مردم دچار مرضهای مزمن بودند و نیاز به طب داشتند. از این رو خداوند توسط عیسی علیه السلام برای آنان آیهای را ارائه فرمود که توان هموردی با آن را نداشتند؛ آیهای که با آن مردگان را زنده و کوران مادرزاد و اشخاص پیسدار را به اذن خدا شفا می بخشید و بدینسان حجّت را بر آنان ثابت می نمود.

و خدا محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را در زمانی فرستاد که در میان مردم زمانه اش خطابه و سخنوری - و به گمانم فرمود: شعر - رایج بود. پس از ناحیه خدا برای آنان، مجموعه های از مواعظ و حکمت هایش را آورد که سخنوری آنان را باطل نموده و حجّت را بر ایشان ثابت کرد...

نتیجه های که از این روایت می گیریم این است که اولاً هدف و حکمت آیه و بینه اتمام حجّت بر مردم است. و ثانیاً این آیات و بینات معمولاً در ارتباط با آگاهی های مردم بوده و با زمانه تناسب دارد. یعنی در همان رشته های که مردم به ظاهر کار آمدند، در مقابل پیامبر خویش و بینات او ناتوان می شوند.

قرآن، آیه و بینه پیامبر خاتم

بنا به عقیده ما قرآن بینه ماندگار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم است که همواره می تواند شاهد صادقی بر صحت ادّعی آن حضرت باشد. آنچه در اینجا مورد بحث است بررسی برخی ویژگی های قرآن به عنوان بینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می باشد و منظور قرآن شناسی به طور مطلق و بررسی همه علوم و اسرار آن نیست. زیرا که این مهم نیازمند کتابها و تحقیقات و تتبع فراوان و طاقت فرساست که از وسع و توان ما خارج است.

با تحقیق و بررسی آثار محققین و مفسرین گذشته و حال درباره بینه بودن قرآن، به این نتیجه می رسیم که بیش از تمامی موضوعات مسأله فصاحت و بلاغت قرآن مورد توجه بوده است. و این ویژگی ممتاز قرآن به عنوان وجه اساسی در زمینه بینه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده است. و به دنبال آن تحدّی قرآن هم به همین خصیصه بازگردانده شده است. به طوری که این مسأله به عنوان جزء غالب بر فضای اکثر کتب تفسیری و تحقیقی پیرامون قرآن - اعمّ از شیعه و سنی - به چشم می خورد، تا جایی که موضوعها و ویژگیهای دیگر قرآن را تحتالشعاع خود قرار داده است.

در اینجا به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم :

«تحدّی به یک سوره جز از جنبه بلاغت قرآن نمی تواند باشد. زیرا معانی آیات و سوره قرآن مختلف است، ولی کیفیت بیان و اعجاز لفظی در آنها مشترک و موجود است برخلاف معجزات دیگر که هر کدام در یک سوره هست و در یک سوره نیست.» (۱)

چنانچه ملاحظه می شود روح سخن در این کلام آن است که در عنوان تحدّی با منکران برآوردن سوره های مشابه از جنبه لفظی و ترکیب صوری سخن - نه معانی آن - مورد نظر است.

در مقدمه یکی از تفاسیر آمده است: «قرآن کریم به خاطر اعجاز در بلاغت بهترین دلیل بر اعراب است. زیرا که از آوردن مثل آن و حتی سوره های از آن ناتوان هستند.» (۲)

برخی که روی این جنبه قرآن یعنی موضوع فصاحت و بلاغت بیش از حدّ لازم پافشاری دارد، به تصریح قرآن در این آیه استناد می کند که می فرماید: «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (۳): «آین، زبان عربی روشن است.» این نویسنده با توجه به این آیه

می نویسد: «در حقیقت عربی مبین به معنای فصیح و بلیغ است و در قرنهای بعد که علم معانی و بیان به منظور درک مزایا و محاسن لفظی قرآن وضع شد، لفظ فصاحت و بلاغت را برای روشنی و رسایی کلام اصطلاح کردند...»

با این توضیحات شکی نیست که تحدّی قرآن در مکه و بویژه در اوایل امر جز به

۱- . مقدمه تفسیر نوین / ۴۶.

۲- . آلاء الرحمن / ۵.

۳- . النحل (۱۶) / ۱۰۳.

اعجاز بیان و بلاغت آن نبوده است.» (۱)

و در ترجمه «الاتقان فی علوم القرآن» ج ۲/۳۷۱-۳۹۱، ذیل عنوان فصلی در چگونگی اعجاز قرآن، بیاناتی از مفسرین مختلف و عمدتاً سنی نظیر فخررازی، قاضی ابوبکر، مراکشی، سکاکی، قاضی عیاض و دیگران نقل کرده که نوعاً به همین جنبه لفظی و ادبی قرآن تکیه نمودهاوند.

پس آنچه در این نمونه ها مشخص است این است که تلاش فراوان صورت گرفته تا موضوع فصاحت و بلاغت در قرآن به عنوان زمینه اصلی تحدی و مبارزه طلبی پیامبر و بیننده ماندگار - و گاه منحصر به فرد - از سوی حضرتش برای تمامی قرون و عصرها تلقی گردد؛ هر چند که گاهی محققان و مفسرانی نیز در این میان پیدا شده اند که با این نوع برخورد با بیننده پیامبر به مخالفت برخاسته اند. به عنوان نمونه در تفسیر المیزان ۱۳/۲۰۱، ذیل آیه «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ...» (۲) چنین آمده

است: «... هی ظاهره فی أنّ التحدی بجمیع ماللقرآن من صفات الکیمال الراجعه الی لفظه و معناه لا بفصاحه و بلاغته... علی أنّ الایه ظاهره فی دوام التحدی و قد انقرضت العرب العرباء أعلام الفصاحه و البلاغه الیوم فلا أثر منهم و القرآن باق علی اعجازه متحد بنفسه کماکان...» این آیه بیانگر آن است که تحدی قرآن به تمامی صفات کمال آن است که به لفظ و معنی هر دو راجع است نه اینکه فقط به فصاحت و بلاغت آن باشد... علاوه بر اینکه آیه صریح در ماندگاری این تحدی است و حال آنکه اعراب خالص آن زمان که بزرگان فصاحت و بلاغت بودند همه امروز از بین رفته اند و اثری از آنان باقی نیست ولی قرآن بر اعجاز خود باقی مانده و همچنان تحدی و مبارزه طلبی آن وجود دارد.

اشکالات انحصار وجه تحدی به فصاحت و بلاغت

پذیرش موضوع فصاحت و بلاغت به عنوان تنها و یگانه وجه تحدی قرآن،

۱- مقدمه تفسیر نوین/۴۷.

۲- الاسراء (۱۷)/۸۸.

پیامدها و مشکلاتی را به دنبال دارد؛ تا جایی که گفته شده: «بیشتر علمای صاحب نظر برآنند که وجه اعجاز در قرآن از لحاظ بلاغت است ولی تفصیل آن بر آنها دشوار شده و بر حکم ذوق متمایل گشته‌اند.» (۱)

یعنی گرایش به تحلیلهای سلیقه‌های و ذوقی نتیجه انکارناپذیر این نوع تلقی است. و در همین ارتباط است که پیامد نادرست دیگر در این موضوع به بار می‌آید. بدین معنا که فصحا و بلغا در برخورد با پارهای از آیات قرآن و به کارگیری سلیقه‌های ادبی، ناچار به طبقه‌بندی آیات شده برخی را فصیح و برخی را غیرفصیح و برخی را فصیحتر دانسته‌اند. تا جایی که شاعری به خود اجازه می‌دهد و می‌گوید:

در کلام حیّ سبحانی که وحی منزل است کی بود تبّت یدا مانند یا أرض ابلعی

و یا حدّاقل اینکه کلمات و عبارات قرآن را به فصیح و فصیحتر تقسیم نموده و در این زمینه سخنها را ندهاند. (۲)

به هر حال با اندکی دقت می‌توان دریافت که موضوع فصاحت و بلاغت آنقدر که گفته می‌شود نمی‌تواند مبنای اعجاز و تحدی قرآن قرار گرفته باشد که از جمله دلایل روشن آن عبارت است از:

۱. قرآن خود چنین ادّعایی ندارد و آنجا که این کتاب الهی در آیاتی درخواست ارائه مجموعه‌های مثل خود الاسراء [۱۷]/ [۸۸] یا همانند سوره‌های البقره [۲/۲۳] یا ده سوره مانند آن هود [۱۱/۱۳] را از معارضان نموده است، به هیچ وجه حتّی به اشاره روی جهت فصاحت و بلاغت تأکید نکرده است، اگرچه این جهت نیز در تحدی قرآن مورد نظر است. و با اندک دقت به نظر می‌رسد این جهت نظر کسانی بوده که از دید ادبی و اعجاز لفظی به قرآن می‌نگریسته‌اند و ترکیب و تألیف صوری زیبا و موزون قرآن آنان را به حدّی به خود جلب نموده که هم‌اوردخواهی قرآن را به حوزه فصاحت و بلاغت کشانیده و گهگاه آن را در همین محدوده متوقف نموده‌اند.

۱- ترجمه اتقان ۲/۳۷۸.

۲- ترجمه اتقان ۲/۳۸۵ و ۳۸۶ و البرهان فی علوم القرآن ۲/۹۰-۱۲۴.

۲. می دانیم که همواره میان ادعا و دلیل باید رابطه و هماهنگی برقرار باشد، به گونه‌ای که دلیل به روشنی مدعا را اثبات کند. مثلاً اگر کسی مدعی دانش پزشکی است نمی تواند دلیل اثبات ادعایش را ترسیم تابلوهای نقاشی زیبا و بدیع قرار دهد. حال با توجه به این مطلب آیا می توان گفت تحدی در فصاحت و بلاغت دلیل ادعای نبوت است؟ فردی آمده و می گوید من از جانب خدا آمده‌ام و شریعتی آورده‌ام که تا پایان عمر جهان پایدار خواهد ماند، آنگاه از او خواسته شود برای ادعای خود دلیلی اقامه کند و او به این کمال خود اشاره نماید که می تواند در حوزه یک زبان خاص فصیح و بلیغ سخن گوید. آیا میان آن ادعای بزرگ و مهم و این دلیل ارتباط و هماهنگی به چشم می خورد؟! مسلم است که خیر.

۳. آیا انحصار تحدی قرآن به فصاحت و بلاغت و تکیه تام و تمام به رواج ادبیات و فنّ خطابه و کلام در عصر ظهور اسلام و هم‌اوردی قرآن با آن ادبیات - که گاهی به لحاظ مفاهیم چنان بیارزش و پوچ بود که تا پایینترین درجه ممکن سقوط می نمود - نوعی کوچک نمودن قرآن و توهین به شأن آورنده‌اش نیست؟! بی‌یقین اگر ما کلام الهی پیامبر را در میدانی ارائه کنیم که هم‌اوردش مانند امرؤالقیس و معلقات سبع باشد، در حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جفا نمودهایم؛ هرچند که برتری قرآن را در این رویارویی قبول داشته باشیم.

۴. اینک با چشم پوشی از سه مطلب پیش - که هر یک در جای خود صحیح و غیرقابل خدشه است - می گوئیم: بر فرض که چنین باشد، زیباییهای قرآن حدّا کثر می تواند برای عرب زبانها، آن هم اعراب آگاه به ادبیات عرب و فرهنگ جاری زمانه، قابل لمس باشد. اما قرآنی که دعوتش جهانی است و خود را فراتر از مکان و زمان معرّفی می کند، چگونه می تواند با این سلاح به میدان کارزار علمی آمده و صحت و سندیت خود را مبرهن سازد! برای غیر عرب و نیز برای غیر آگاه به ادبیات جاری عرب، فصاحت و بلاغت و لطائف و ظرائف کلام عرب ملموس نیست تا بتوان با آن در چنان میدان وسیعی درستی ادعای پیامبر را اثبات کرد :

تحدی قرآن به معانی

قرآن مجید در ضمن آیاتی خود را چنین توصیف می کند که کلام الهی است و دارای آنچنان توانی است که به فرموده خودش و به عنوان مثال :

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۱)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، بیقین آن کوه را از خشیت و خوف خدا، متلاشی و خاضع می دیدی.

دقت در برخی از صفت‌های قرآن که در خود قرآن آمده، نظیر هدایت علم، حکمت، برهان، بصائر، نور، شفا، موعظه، بینه، ذکر و ده ها صفت دیگر نظیر اینها، بخوبی روشنگر این واقعیت است که قرآن دارای علم و حکمت است. و توضیح یکایک و ارتباط این عناوین و تعبیرها با یکدیگر نشان می دهد که تحدی قرآن به علوم و معارف آن است. البته این مطلب به هیچ وجه نافی فصاحت و بلاغت قرآن نیست. بلکه باید گفت: هرچند که فصاحت و بلاغت لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف والای قرآن پوشانیده شده، امّا تحدی قرآن به همین علوم و معارف است نه به آن فصاحت و بلاغت که در بافت صوری آن ملموس است. از این روست که قرآن به صفاتی که خود برای خودش بیان می کند، تحدی کرده و خود را کتاب علم در مقابل جهل، هدایت در برابر گمراهی، حکمت در مقابل خیالبافی بشر، نور در مقابل ظلمت و اوهام بشری، برهان در مقابل هذیان بشری، روح در مقابل بی حقیقتی کلام بشر، و بصائر در مقابل کوردلی بشر معرفی کرده، به صفاتی دیگر از این قبیل می ستاید و می گوید که من مایه حیات بشر و خارج کننده او از تاریکیهای ضلالت و به بار آورنده هدایت استوار او هستم.

در اینجا به دو نکته مهم در فهم موضوع تحدی قرآن اشاره می کنیم :

۱. خود قرآن مدعی است که سخن تازه و نوآورده است. یعنی در آیاتی از قرآن روی این مطلب پافشاری شده که سخنی بدیع و بیسابقه و نو ارائه کرده است که برخی از آنها را ذکر می کنیم :

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا نَقَشِعُرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ». (۱)

خداوند نیکوترین سخن نو را فرو فرستاد. کتابی که آیاتش همانند یکدیگر و مکرر است که از شنیدن آن پوست آنان که از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد.

«أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ مُدْهِنُونَ» (۲)

آیا به این سخن تازه شما بیاعتنایی می کنید؟

«فَبِأَيِّ الْحَدِيثِ بَعَدَ اللَّهُ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (۳)

پس به کدام سخن تازه بعد از [سخن] خدا و آیاتش ایمان می آورند.

ملاحظه می شود که در این آیات تکیهگاه اصلی تازگی سخن قرآن است نه بافت لفظی آن. یعنی اینکه قرآن حرفهایی دارد که تازه و بیسابقه است.

۲. مردم در قبال این ادعای قرآن عکسالعملی که نشان می دادند این بود که مفاهیم و مطالب قرآن را به خیال خود مورد اعتراض قرار داده و از سر ناآگاهی می گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۴): این نیست مگر افسانه های پیشینیان. و یا

می گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ» (۵): این نیست مگر دروغی که خودش بافته است.

از این آیات معلوم می شود که آنها مفاهیم و آورده های قرآن را - نه بافت لفظی آن را - هدف حمله و اعتراض خود قرار داده بودند و به غلط به آن تکرار سخنان گذشتگان و بافته خود پیامبر، می گفتند.

حال در چنین شرایطی و در مقابل چنین اعتراضهایی، وقتی قرآن سرفرازانه به تازگی آورده های خود استناد جسته و تحدی می کند، به روشنی معلوم می شود که موضوع تحدی مفاهیم و معانی است نه قالب آنها. خدای تعالی این تازگی را در قرآنش موضوع تحدی قرار داده می فرماید:

۱- . الزمر (۳۹)/۲۳.

۲- . الواقعة (۵۶)/۸۱.

۳- . الجاثیه (۴۵)/۶.

۴- . المؤمنون (۲۳)/۸۳.

۵- . الفرقان (۲۵)/۴.

«فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (۱)

پس اگر راست می گویند سخنی تازه مانند قرآن بیاورند.

یعنی: پیامبر مفاهیم و معانی بدیع و تازه‌های را - البتّه در قالب زیبا و جذّاب - آورده است پس اگر می توانید و در ادّعایتان صادق هستید - که این سخن پیشینیان و بافته گروهی است - مجموعه‌های تازه چون قرآن ارائه کنید.

مبحث بینه بودن قرآن را با کلامی پرمعنا و در نوع خود بینظیر از استاد معارف قرآنی مرحوم آیه الله آقا میرزا مهدی غروی اصفهانی به نقل از کتاب بیان الفرقان ۲/۱۹۷، به پایان می بریم. ایشان می فرماید:

«پس نتیجه این شد که قرآن یعنی علوم و حکم و معارف الهی، و فصاحت و بلاغت آن که در اعلا درجه است بالاترین لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف الهی پوشانیده، ولکن تحدّی به علوم و معارف است نه به فصاحت و بلاغت. زیرا که تحدّی به فصاحت و بلاغت در مقابل شعر امرؤالقیس و لیبید و صاحبان قصاید سبعة معلّقه و احزاب آنهاست. لکن کمال احتیاج بشر به علوم و معارف الهیه و ترقّی علوم و معارف و حکم بشری از زمان حکمای یونان الی زماننا هذا و الی آخرالدهر که روز به روز به سخنه‌های مختلف و مذاهب متشّت از بشر ظهور می یابد، با نهایت وضوح به ما می فهماند که بزرگترین شأن پیغمبر خاتم همانا معارضه به علوم و حکم و معارف است در مقابل علوم بشری نه معارضه با امرؤالقیس و امثال او در امر فصاحت و بلاغت.

و تحدّی و تعجیز بشر به کسوه الفاظ قرآن برای شخص خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلّم با علوم و معارفی که قرآن خود را به آن معرفّی کرده، تنزّل رتبه حضرت خاتم و قرآن مجید است. و نسبت نقص و ظلم است که قرآن به حقایق و علوم خود در مقابل علوم مختلفه بشر من اوّل ظهور العلم الی یومنا هذا، تحدّی نکند و فقط به قسمت فصاحت اکتفا کند در قبال چند نفر فصیح و بلیغ. بنابراین متحدّی به

فصاحت نیست اگر چه عرب از اتیان به مثل فصاحت قرآن هم عاجز بودند، بلکه متحدی - چنانکه صریحاً در آیات خواهد آمد - همانا علوم و معارف و حکم است در مقابل کل بشر...

پیغمبری که خود را خاتم انبیا معرفی فرموده، و خدای بیهمتا او را بر تمام عالمیان و کافه ناس مبعوث فرموده، با سابقه حکمت و معارف یونان و سایر فرق عالم، چگونه ممکن است خدایی را که بشر به فطرت اولیه خود پی او می گردند و می خواهند به هر وسیله او را پیدا کنند، آن خدا و این پیغمبر به کلی ساکت باشند و هیچگونه تصدیقی یا انتقادی از معارف بشری [با این همه اختلاف که در معرفت خدا و دیگر معارف دارند] نمایند...

به این صفات جلّیه تحدی و معارضه کرد با افهام و فلسفه بشری از اول ظهور دانش بشر تا به آخرالدهر و به ندای بلند به تمام مسامع رسانیده که من مخرج از ظلمات به نورم و من مایه حیات علمی بشرم و من هدایت قویمه الهیهام. مردم شروع به طعن کردند گاهی گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»... و معلوم است که طعن طاعنین راجع به علوم و معارف و سخنان حکمتی که قرع سمع آنها می کرد بود نه مسأله فصاحت و بلاغت. زیرا رواج فصاحت در عهد حضرت رسول بود نه قرون سابقه قدیم و اساطیر اولین. یعنی کلیه طعن جامعی به صریح آیات این بود که این سخنان سابقین را نشانه نبوت قرار داده. لهذا قرآن مجید جداً انکار این طعن فرموده و فرمود: سخنان قدیم نیست بلکه سخنان تازه است. یعنی علوم و معارف تازه در قبال علوم و معارف کهنه بشری آورده...

پس از آنکه بیان می فرماید که قرآن اقتباس و تقلید از علوم کهنه خیالی بشر نیست بلکه در قبال آنها علوم و معارف تازه است و در مقام تحدی و مبارزه می فرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ». این آیه مبارکه صریح است که تحدی به علوم و معارف جدید و تازه و غیر معهوده است. و در آیه دیگر به هدایت قرآن که عین علوم و معارف است تحدی فرموده... «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ

اللَّهِ أَهْدَىٰ أَتَّبِعُهُ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ». [منظور از «منهما» کتاب تورات و قرآن است] این آیه صریح است در تحدی به قرآن از جهت هدایت و علم قرآن...»

در اینجا ممکن است کسی بگوید: در روایتی که از ابن سبکیت از امام رضا علیه السلام درباره اختلاف آیه ها و بینه های حضرت موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل شد حضرت فرمود: «چون در زمان حضرت موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود بدین جهت... و چون در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خطبه و کلام - یا شعر- رایج بود او را با موعظه و حکم مبعوث کرد.» در این روایت چنانکه می بینیم نظر به امر شایع در زمان بعثت یعنی فصاحت و بلاغت شده، پس معلوم می شود تحدی هم به فصاحت و بلاغت بوده است.

در جواب این سؤال مرحوم آیه الله محقق حاج شیخ محمد باقر ملکی میانجی فرموده است: «روایت هیچگونه دلالتی بر ادعای مزبور ندارد. زیرا روایت شریف از سنت حکیمانه الهی در زمینه آیات و معجزات پیامبران سخن گفته، یادآور می شود که خداوند متعال برای هر یک از پیامبران، معجزه های متناسب با شرایط زمان برمی گزیند و این بدان معنا نیست که معجزه حضرت موسی علیه السلام از سنخ سحر - ولو در حدّ اعلاّی آن - و معجزه حضرت عیسی علیه السلام از سنخ طبابت، و معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از سنخ کلام بشری است. بنابراین، روایت بر اعجاز فصاحتی و بلاغتی قرآن صحّه نمی گذارد، بلکه بیانگر این نکته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند موعظ و حکمی آورده است که سخنان مردم را از رونق انداخته است. زیرا عدول آن حضرت از تعبیر خطب و کلام به موعظ و حکم دلالت تام دارد که معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را سنخ موعظه و حکمت است نه کلام و خطب تا وجه اعجاز نیز فصاحت و بلاغت باشد. (۱)

اشاره

پیش از شروع به مبحث محکهای شناخت مدعیان دروغین نبوت و رسالت، کلامی از استاد معارف قرآنی حضرت آیه الله آقا میرزا مهدی غروی اصفهانی نقل می کنیم تا جایگاه موضوع بحث و هدف از عنوان کردن آن در اینجا روشن شود. ایشان می فرماید:

الباب الرابع والعشرون من أبواب الهدى معرفة اختصاص حجّيه الخوارق للعادات لاشخاص الانبياء و خلفاء الله تعالى، و أنّ صدورها من غيرهم امتحان للناس و لنفس هذا الشخص. فنقول: و من غرائب العلوم الالهيه فى باب النبوه و الرساله و الامامه ما أنزل الله تعالى فى كتابه من امتحان الناس بفعل السامريّ. فيظهر أنّ مجرّد خرق العاده لا يكون حجّه من الله تعالى على صدق المدعى الا اذا حكم العقل ببرهائيه ذلك. و أما اذ حكم العقل بأنّ الدعوه باطله أو أنّ صاحب الدعوه لا يليق بالرساله و الخلافه، لا يكون خرق العاده الا امتحاناً و احتباراً... (۱)

ترجمه «باب بیست و چهارم از ابواب الهدی درباره این است که حجّیت افعال خارقالعاده اختصاص به شخص پیامبران و خلفای الهی دارد و اینکه صدور افعال خارقالعاده از دیگران به جهت امتحان خود آنها و دیگر مردمان است. پس می گوئیم: از شگفتیهای علوم الهی در باب نبوت و رسالت و امامت، امتحان مردم با فعل سامری است که خداوند متعال در کتابش [بر پیامبرش] نازل کرده است. از این معلوم می شود که فعل خارقالعاده به تنهایی دلیل بر راستی مدعی نمی شود، بلکه فعل خارقالعاده آنگاه حجّت الیه است که عقل به دلیل و برهان بودن آن حکم کند. اما اگر عقل حکم کرد که اصل دعوت باطل است و دعوت کننده لیاقت و شایستگی رسالت و خلافت الهی را ندارد فعل خارقالعاده از چنین شخصی جز امتحان و ابتلا چیز دیگری نخواهد بود.»

جریان سامری و گوسالهای که به دست او ساخته شده بود و صدایی که از او تولید می شد که بنیاسرائیل با آن به گمراهی و ضلالت افتادند، در سوره اعراف (۷/۱۴۸)، و نیز در سوره طه (۲۰/۸۵-۹۷)، آمده است.

و نیز در این زمینه روایاتی وارد شده که تولید صدا در گوساله به جهت ابتلا و امتحان صورت گرفته است. (۱)

وجود مدعیان دروغین از مسیلمه کذاب در زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تا باب و بها و به نوعی هم کسروی در این دوران اخیر، و حمایت گروهی از دنیا دوستان، شکم پرستان و پیروان هوای نفس، و تعدادی از مردم عوام و مستضعف از آنها و در مواردی حمایت سیاستمداران و حاکمان خود سر و مستبد، به صورت یک واقعیت عینی تلخ در بستر تاریخ بشری خودنمایی می کند. و روشن است که تن دادن به چنین دعوتهای دروغین که متأسفانه در تاریخ سابقه زیادی هم داشته و هم اکنون نیز آثار آن گرایشهای غلط در گوشه و کنار جامعه انسانی به چشم می خورد، گام گذاردن در بیراهه و گمراهی و افتادن در دام شیطان و پیروی از اوست.

بدیهی است انسان برای اینکه این بیراهه و گمراهی را بشناسد، باید محکهای را در دست داشته باشد تا در موارد لزوم با بهره‌گیری از آنها از افتادن در دامان شیطان دوری کند. خداوند متعال در این خصوص می فرماید:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَيَأْتِيَنِي السَّمَاءُ بِمَاءٍ مِّثْلُ حَمَلِ الْأُنثَىٰ ثُمَّ يَكْفُرَ إِذْ رَأَىٰ السَّمَاءَ فَاسفَانًا مِثْلَ الدُّخانِ أُولَٰئِكَ يَكْفُرُونَ عَلَىٰ ظُلْمٍ إِنَّهُمْ فِي شِقَاقٍ ﴿۲۰﴾»
 «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَيَأْتِيَنِي السَّمَاءُ بِمَاءٍ مِّثْلُ حَمَلِ الْأُنثَىٰ ثُمَّ يَكْفُرَ إِذْ رَأَىٰ السَّمَاءَ فَاسفَانًا مِثْلَ الدُّخانِ أُولَٰئِكَ يَكْفُرُونَ عَلَىٰ ظُلْمٍ إِنَّهُمْ فِي شِقَاقٍ ﴿۲۰﴾»
 الْحَقُّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (۲)

و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد و یا اینکه وحی به او نرسیده

۱- طالبین رجوع نمایند به: تفسیر عیاشی ۲/۲۹ و ۳۰ و المحاسن/۴۸۴.

۲- الانعام(۶)/۹۳.

مدّعی دریافت وحی باشد و کسی که بگوید همانند آنچه خدا نازل می کند نازل می نمایم. اگر این ستمکاران را در کشاکش مرگ شاهد باشی، می بینی که فرشتگان دست به سوی آنان گشوده و می گویند: جان از تن خود بیرون کنی. امروز طعم عذاب خوارکننده را خواهید چشید به خاطر نسبتهای ناحق به خدا و به خاطر آنکه از آیات او رویگردان بودید.

در این آیه ابتدا سه موضوع اصلی در زمینه مورد بحث به شرح زیر مطرح شده است :

الف: دروغ بستن به خدا.

ب: ادّعی دروغین دریافت وحی.

ج: ادّعی کذب نازل کردن همانند آنچه خدا نازل می کند.

آنگاه انجام کار این گروه را که در تلقی قرآن با عنوان ظالم و ستمکار بر شمرده شده‌اند - به خاطر افترا بستن بر خداوند سبحان و رویگردانی از آیات الهی، عاقبتی سخت و خوارکننده بویژه در مواجهه با مسأله مرگ بیان می کند.

در برخی تفاسیر نزول آیه را درباره دعوت دروغین مسیلمه کذاب و مدّعی دروغین دیگری به نام اسود عنسی دانسته‌اند که این دو تن به خیال خود سوره‌های همانند سوره کوثر و بر همان وزن و سیاق ساخته و پرداخته بودند. (۱)

باید دانست که به طور معمول کالا- و متاع ارزنده است که نوع تقلّبی آن نیز در بازار ساخته و پرداخته می شود و اگر نبوت متاعی ارزنده نبود کسی به فکر ارائه نوع نادرست و دروغین آن هم نمی افتاد. و ما چون شاهد پیداشدن این مدّعیان دروغین بوده و هستیم، به ناچار باید محک‌هایی هم برای ارزیابی و شناخت ادّعی صحیح از ناصحیح و دروغ از راست، داشته باشیم. در این زمینه هم به کلام خدا و روایات معصومان مراجعه می کنیم.

در نگرش اولیّه این محک‌ها در سه دسته: اعتقادی، عملی، سلبی قرار می گیرند.

(۱) محک اعتقادی

عمده‌ترین ویژگی انبیای الهی در این زمینه به دو موضوع توحید و معاد برمی‌گردد. در آیات قرآن نیز مشاهده می‌شود که بخش عمده‌ای از این کتاب الهی به این دو امر مربوط است؛ تا آنجا که در زمینه مورد بحث یعنی ادعای نبوت می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱)

هیچ انسانی را نیست که خداوند او را کتاب و حکم و پیامبری دهد پس آنگاه مردم را گوید که به جای بندگی خدا بندگان من باشید.

اگر مردمی به غلط و بر اساس باوری نادرست بخواهند پیامبری را در جایگاه الوهیت قرار دهند، خداوند و همان پیامبر به میدان آمده و با این حرف و اعتقاد نادرست به شدت معارضه کرده، آن را نفی خواهند کرد.

قرآن مجید درباره اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَآمِي الْهَيْئِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مِمَّا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مِمَّا فِي نَفْسِكَ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...» (۲)

یادکن زمانی را که خداوند فرمود: ای عیسی، آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را دو خدا - غیر از الله - اتخاذ کنید. عیسی گفت: پاک و منزهی تو. خدایا، مرا نرسد سخنی بگویم که حق من نیست. اگر چنین سخنی گفته بودم تو می‌دانستی. تو می‌دانی آنچه در نفس من است و من نمی‌دانم آنچه در نزد تو است... من به آنان سخنی جز آنکه تو مرا به آن امر کردی نگفتم و آن اینکه خدا را پرستید همو که پروردگار من و شماست.

۱- آل عمران(۳)/۷۹.

۲- المائده(۶)/۱۱۶ و ۱۱۷.

پیامبر اکرم نیز پیشاپیش و به منظور پیشگیری از بروز پدیده غلو درباره خود می فرماید :

«لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِيًّا» (۱)

مرا بالاتر از مقام و جایگاهی که دارم قرار ندهید؛ که خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه مرا به پیامبری بپذیرد، مرا به بندگی خود پذیرفته است.

این نشان دهنده این حقیقت است که پیامبران شیوه‌های جز خداپرستی و دعوت به خدای تعالی نداشته‌اند. و از همینجا و با تکیه بر احوال تاریخی نوع مدعیان دروغین و ملاحظه ادعای الوهیت آنان و دعوت به سوی خود، ارزندگی این محک اعتقادی در شناخت پیامبران راستین از مدعیان دروغین آشکار می شود که آنان مردم را به خدا و اینان مردم را به خود می خواندند.

نکته دیگری را که در زمینه محک اعتقادی باید به آن توجه داشت آن است که مسأله معاد در بین مدعیان دروغین نوعاً دستخوش انکار، تحریف و یا توجیه شده؛ به طوری که از این موضوع که نقش ارزندهای در تعالیم پیامبران در تزکیه و تهذیب مردم و برحذر نگاهداشتن آنان از گناه - به جهت وجود آیندهای قطعی جهت پاسخگویی به خدای متعال - دارد، در دعوت مدعیان دروغین خبر صحیحی وجود ندارد. البته در یک تحلیل روشن می توان حکمت این بیتوجهی را هم شناخت. زیرا چنانکه در بخش بعدی خواهد آمد لازمه اباحیگری در رفتارها انکار معاد و حسابرسی می باشد.

در مقابل همه پیامبران راستین الهی از اصول دعوتها و تعالیم آنها وجود عالم آخرت و زندهشدن انسان بعد از مرگ برای حسابرسی است که این مطلب از قطعیات بلکه از ضروریات آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام می باشد. پیامبر از سوی خدای تعالی به نبوت و رسالت برگزیده نشده است مگر اینکه ایمان

به توحید و روز جزا و معاد داشته و همواره پرستش خدا می کرده، و توجه به آخرت داشته است و همیشه امت خویش را توصیه به ایمان به خدا و روز جزا می کرده و آنها را به عبادت خدای تعالی می خوانده و از عبادت شیطان برحذر می داشته است.

جریان زنده شدن قتیل بنی اسرائیل و زنده شدن ارمیا یا عزیر از پیامبران الهی بعد از صد سال از مردنش، و زنده شدن پرندگان برای حضرت ابراهیم علیه السلام و زنده کردن حضرت عیسی علیه السلام مردگان را به اذن الهی، از مواردی است که قرآن به صراحت آنها را بیان کرده است که همه اینها حاکی از اعتقاد محکم به معاد از ناحیه پیامبران و امت‌هایشان است.

و در آیهای از قرآن کریم خدای تعالی از حضرت شعیب علیه السلام حکایت می کند که وقتی او را پیامبر اهالی مَدَین قرار داد او به مردم چنین گفت :

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۱)

ای قوم من، خدا را پرستید. و روز بازپسین را امیدوار باشید. و گناه نکنید در روی زمین در حالی که فساد کننده‌هایید.

بنابراین توحید و معاد اصل دعوت پیامبران راستین و انکار و توجیه این دو، کار مدعیان دروغین نبوت است. و این محکی است که با آن می توان راست و دروغ در ادعا را شناخت.

(۲) محک عملی

اشاره

قرآن ویژگی بارز عملی کسانی را که به دروغ ادعای نبوت کنند چنین می شمارد :

الف: تناقض گویی

فرد مدعی از آنجا که به دروغ خود را به خدا نسبت می دهد، نوعاً در جریان کار و گذران زمان دچار تناقض گویی می شود؛ به طوری که یکی از ملاکهای شناخت

اصالت قرآن و اثبات الهی بودن آن تناقض و تهافت نداشتن آن بیان شده است. خدای تعالی می فرماید :

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱)

آیا در قرآن نمی اندیشند؟ اگر این کتاب از ناحیه غیر خدا آمده بود در آن اختلافهای زیادی می یافتند.

ب: ادعای استقلال

پیامبران هر کاری را که در زمینه ارائه بینات و آیات انجام می دهند، به اذن الهی و تکیه بر قدرت خداوندی است و هرگز در ارائه آیات و بینات تابع درخواست مردم و یا متکی به توان و تمایل خود نیستند. قرآن از زبان تمامی پیامبران خطاب به مردم می فرماید :

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۲)

پیامبرانشان به آنان گفتند: ما بشری همانند شمایم اما خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می گذارد. ما را نرسد که آیهای جز به اذن خداوندی بیاوریم. و مؤمنان در هر حال به خدا توکل می کنند.

در بررسی تاریخی حیات پیامبران دروغین نیز دو ویژگی «بیشباتی در دعاوی» و «اباحیگری در احکام» به صورت روشن به چشم می خورد. به طوری که هر یک در جای خود دروغین بودن ادعای آنان را اثبات می کند.

چرا که مطالعه حالات پیامبران راستین در این موضوع نشاندهنده ثبات قدم آنان در زمینه دعوت خود و ایستادگی تا پای جان بوده و هرگز تخلف و یا تغییر جهتی از آنان در این باره به چشم نخورده است. و در زمینه دوم نیز تلاشی پیگیر داشتهاند تا همگان را با پایبندی به احکام خداوندی از سقوط در ورطه گناه برهانند؛ و حال

۱- النساء (۴)/۸۲.

۲- ابراهیم (۱۴)/۱۱.

آنکه مدّعیان دروغین در هر دو باب راهی برخلاف آنچه پیامبران راستین پیموده‌اند، می‌روند. و انسان عاقل وقتی این دوگانگی در عمل را از این دو گروه از مدّعیان می‌بیند و همین‌طور دوگانگی در اعتقاد را که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، درک می‌کند که نمی‌شود هر دو گروه صادق در ادّعا باشند و با اندکی توجّه می‌فهمد آنکه ثبات در دعوت دارد و حرمت الهی را نگه می‌دارد و اعتقاد به توحید و معاد دارد در ادّعای خود صادق است. و اصولاً عقل حجت الهی است در انسان که در این موارد که امر برای انسان مشتبه می‌شود پای به میدان می‌گذارد و انسان را از حال تردید و شبهه بیرون می‌آورد. چنانکه در حدیث ابن سکّیت از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم:

فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ (۱)

ابن سکّیت پرسید: امروز حجت الهی بر خلق چیست؟ حضرت فرمود: عقل، با آن کسی که بر خدا راست می‌گوید شناخته می‌شود و تصدیق می‌گردد و کسی که بر خدا دروغ می‌بندد شناخته شده و تکذیب می‌شود.

۳) محک سلبی

منظور از عنوان فوق این است که پیامبران ویژگی‌هایی داشته‌اند که مدّعیان دروغین فاقد آن هستند. و در این میان به دو ویژگی «بشارت» و «آیه و بینه» اشاره می‌شود. زیرا در بینش اسلامی هیچ پیامبری به نبوت و رسالت برگزیده نشده مگر اینکه پیامبر بعدی خود را معرفی کرده و بشارت به آمدن وی داده است. و اصولاً همه پیامبران یکدیگر را مورد تأیید قرار داده‌اند. موضوع بشارت در بحث‌های آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. و در مورد آیه و بینه هم گفتیم که آیه و بینه فعل الهی است که برای تأیید پیامبرانش بعد از نبوتشان آن فعلش را به دست پیامبرانش

به وجود می آورد. البتّه چنانکه از مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی نقل کردیم ممکن است در مواردی خداوند متعال همین فعل خود را برای امتحان و ابتلای برخی از خلائق به دست دیگران هم اظهار کند. در این صورت این ویژگی و محک به تنهایی کارساز نخواهد بود.

اصول تعالیم پیامبران

الف: در بعد اعتقادی دعوت به توحید و معاد

چنانچه پیش از این نیز اشاره شد اساس دعوت پیامبران را دعوت به سوی توحید و معاد تشکیل می دهد. دعوت به خدا در دعوت پیامبران همواره جنبه ریشه‌ای داشته است. و این کار را همه جا بر مبنای بینش و بصیرت کامل انجام داده‌اند. خدای تعالی می فرماید:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)

بگو: این راه من است. می خوانم به سوی خدا بر اساس بصیرت و بینشی که خود و پیروانم داریم. پاک و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.

این دعوت پیامدهایی دارد و انسانهایی که با این دعوت به فطرت توحیدی خویش متوجه و متذکر می شوند، باید برخاسته و قدم در وادی عمل - آن هم بر اساس همین بینش توحیدی - گذارند و دریابند که پیامبران آنان را آگاهانه به راهی فرا می خوانند. و به دنبال آن ایشان را به معاد و زنده شدن پس از مرگ و روز جرا و محاسبه اعمال هشیار نموده و هشدار می دهد که:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصِدِّاجِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (۲)

بگو: من شما را به یک امر فرا می خوانم؛ اینکه برای خدا یکی یکی یا دوتا دوتا

۱- . یوسف (۱۳)/۱۰۸.

۲- . سبأ (۳۴)/۴۶.

به پا خیزید آنگاه بیندیشید که در پیامبرتان جنون و دیوانگی نیست. او نیست مگر ترسانندهای که شما را از عذابی سخت که پیش رو دارید بیم می دهد.

ب: در بعد عملی

(۱) در ارتباط با خدا

وقتی در تعالیم پیامبران زیربنای فکری و اعتقادی را مسأله توحید و معاد تشکیل می دهد، در این صورت در نخستین گام، در مسیر فردی که خود را پیرو نظام توحید قرار داد باید رابطه او با خدا روشن شود.

در اینجا به طور خلاصه گفته می شود که چنین فرد در رابطه با خدا خود عهدهدار دو موضوع معرفت و عبادت است. او باید در آغاز خدا را به معرفتی حقتعالی بشناسد و آنگاه که او را به خود او شناخت در مقابلش خاضع و فروتن گردد و سر بر آستان بندگیش نهد. امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی امام حسین علیه السلام نزد یارانش آمد و پس از حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ (۱)

ای مردم، به خدا سوگند خداوند مردم را نیافرید مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که او را شناختند عبادتش کنند و آنگاه که او را پرستش کردند از عبادت هر که غیر اوست بپناز شوند.

پس معرفت خدای تعالی عبادت او را لازم ساخته و بندگی و عبادت خداوند نیز انسان را از پرستش و بندگی دیگران بپناز می کند. به این جهت است که انسانها در مکتب نبوت موظف به معرفت و عبادت - آن هم با آن کیفیتتی که در مکتب پیامبران هست - می باشند. و این دو امر مهم، چگونگی ارتباط انسان را با خدا در دو بعد اعتقادی و عملی روشن می نماید.

(۲) در ارتباط با خود

پیامبران صلوات الله علیهم کوشیده‌اند تا با ارائه خودشناسی عمیق و جامع، انسانها را از خواب غفلت بیدار کرده به خود آورند و حقیقت آنها را به آنان تفهیم نموده و از این بینش و آگاهی در جهت اصلاح حرکت‌های آنان در طول زندگی بهره‌برند؛ با هشدارهایی از قبیل:

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۱)

و در خودتان [آیاتی است برای یقین دارندگان]. آیا نمی بینید؟!

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (۲)

بلکه انسان به خودش آگاه است اگر عذرهای را کنار نهد.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (۳)

ای انسان، چه چیز تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟

این هشدارها و ده‌ها نمونه دیگر از همین قبیل همه در این راستاست که انسان رابه خود بیاورد. و این کوشش از سوی پیامبران الهی عمدتاً برای آن است که:

اولاً: به انسانها شناختی عمیق و صحیح از خودشان بدهند. توانشان را ارزیابی کرده و نقاط ضعفشان را یادآور شوند.

ثانیاً: به او توان برداشت و تلقی و درک صحیحی از دنیا بدهند. آن را به عنوان گذرگاه به وی معرفی نموده، از وابستگی و طول امل برحذر دارند.

ثالثاً: برای وی شناختی عمیق و درست از آخرت به عنوان اقامتگاه و محلّ حسابرسی و نتیجه‌گیری، به دست دهند.

روشن است که تلقی صحیح از این سه موضوع می‌تواند انسان را در حالت توازن و تعادل و تلاش و سرانجام بهره‌وری و آرامش در جریان حیات دنیوی و اخروی خویش قرار دهد.

خودشناسی از جهت دیگری هم در این زمینه قابل بررسی و تحقیق است و آن اینکه:

۱- . الذاریات (۵۱)/۲۱.

۲- . القیامه (۷۴)/۱۴ و ۱۵.

انسان وقتی به خود توجه می کند درمی یابد که او هیچ چیزی از خود ندارد. فقیر محض و مملوک صرف است. زیرا وقتی هر یک از اجزای ساختمان وجودیش را می نگرد می بیند که به وجود آورنده و خالق هیچ یک از آنها او نیست، و کسی دیگر آنها را خلق کرده است. پس می فهمد که مالک حقیقی هیچیک از آنها هم خود او نیست. چون روشن است مالک حقیقی کسی است که آنها را آفریده است.

و از طرفی می بیند همه این اعضا - که ملک کسی دیگر است - در اختیار او گذاشته شده و اراده او در آنها حاکم است و او هرگاه بخواهد می تواند در آنها هرگونه که دلش خواست تصرف کند و از آنها استفاده نماید، البته در حد کارآیی هر یک از آنها و محدودیتی که گاهی اوقات در بهره‌برداری از آنها در خود می یابد.

حال آیا او می تواند بگوید: اگر چه مالک اینها کسی دیگر است ولی همینکه او آنها را در اختیار من قرار داده و مرا به آنها مسلط کرده است پس من مجاز هستم در آنها هرگونه که دلم خواست تصرف کرده و از آنها بهره‌برداری نمایم؟

مسئله است که او چنین حقی را ندارد. چون مسلط کردن مالک کسی را بر ملکش و در اختیار او نهادن آن اباحه مطلق و همه جانبه نیست، خصوصاً آنجا که مالک شخصی حکیم و دانا باشد، و شخصی که ملک در اختیارش گذاشته شده آگاهی کامل از آنچه در اختیارش نهاده شده نداشته باشد و در نتیجه توان بهره‌برداری صحیح از آن را نداشته باشد. و بویژه آنجا که انسان احتمال امتحان از سوی مالک را هم بدهد، و هیچ شاهدهی هم بر تملیک نداشته باشد.

در چنین مواردی با وجود چنین شرایطی، عقل انسان را از تصرف در چنین ملکی باز می دارد، تا مبدا برخلاف رضای مالک باشد و تصرف در ملک غیر بدون اذنش حساب شود، و انسان را ملزم می کند که اگر خواست تصرفی در آن نماید، نخست به سراغ مالک رفته و از او در استفاده از آن کسب اجازه کند.

بحث در مورد ما هم از همین قرار است. و آنچه در اینجا کار را دشوار می کند این است که انسان علاوه بر همه آنچه گفته شد از مالک حقیقی هم اطلاع کافی ندارد

بلکه هیچ اطلاعی در حال حاضر ندارد و در نتیجه راهی هم به سوی او نمی تواند پیدا کند تا از او کسب اجازه نماید. ولی آن مالک حقیقی و آن خالق مهربان و آن دانای حکیم، احسانی دیگر در حق بندهاش نموده و پیامبران و رسولانی به سوی بندگانش گسیل داشته و فرامینش را به آنها وحی کرده و آنان را موظف نموده تا ابتدا او را به بندگانش یادآوری کنند و آنگاه احکام و فرامینش را به آنها برسانند و دستورات لازم در استفاده از اعضای وجودی خودشان و همه آنچه در اختیارشان گذاشته شده به آنها ابلاغ نمایند.

امام صادق علیه السلام حقیقت عبودیت را در سه چیز دانسته می فرماید :

حقیقت عبودیت سه چیز است :

- عبد آنچه را خدا برایش داده ملک خود نپندارد. زیرا که بندگان و بردگان را ملکی نباشد. همه اموال را مال خدا دانسته و آنجایش نهد که خدایش فرمان داده است.

- بنده برای خود تدبیری از پیش خود نیندیشد.

- تمام مشغولیت خود را در اوامر و نواهی خدای تعالی قرار دهد.

پس اگر بنده خود را مالک عطایا و بخششهای خدای تعالی نداند، مصرف آنها در مواردی که خدایش دستور داده، برایش آسان آید.

و اگر بندهاش تدبیر امورش را به خدای مدبر واگذارد، مصیبتها و حوادث ناگوار دنیا برایش سهل گردد. و اگر اوقات خود را مشغول به اوامر و نواهی خدای تعالی کند، دیگر او را وقتی برای جدال با مردم و فخرفروشی به آنها باقی نمی ماند.

و اگر خدای تعالی این سه را به بندهای کرامت کند، دنیا و شیطان و تمامی خلائیق در مقابل دیدگانش چیزی به حساب نیایند. و دنیا را برای فخرفروشی و زیادهطلبی نخواهد، و مال مردم را برای توانمندی و برتریجویی خود طلب نکند، و دنیای چند روزه خود را به تنبلی از دست ندهد.

همه اینها درجه اول از درجات تقواست. خدای تعالی می فرماید :

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ

الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)

آن، سرای بازپسین است؛ آن را برای آنان قرار می دهیم که اراده برتری و فساد در زمین نمی کنند. و سرانجام خوب از آن متقین است (۲)

(۳) در ارتباط با جامعه

انسانی که در مکتب انبیا به توحید متذکر و به معاد متوجه شده و خود را شناخته و با تلقی صحیح از دنیا، روی به سوی آخرت نهاده، اینک در جریان زندگی با مردم و جامعه مرتبط است. به این جهت او همواره هم نیازمند اخلاق فردی است و هم آنجا که پای جامعه و مردم در میان می آید، نیازمند اخلاق اجتماعی است تا بداند و بتواند که از این میدان موفق و سربلند بیرون آید. پس او باید در ارتباط با جامعه از اصول اخلاق فردی و بنیانهای اخلاق اجتماعی صحیح و بالایی برخوردار باشد. و در این زمینه دین او را یار راه شده و نظام نبوت به مددش آمده است و آنچه برایش در این خصوص لازم است پیامبران برایش آورده اند.

روش انبیا در تبلیغ دین

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ... (۳)

در میان مردمان رسولانش را مبعوث ساخت و پیامبرانش را پی در پی گسیل داشت تا عهد و پیمان فطرتش را از آنها مطالبه کنند و نعمت فراموش شده‌اش را به آنها یادآوری کنند و با تبلیغشان بر آنها حجّت را تمام نمایند...

یکی از وظایف مهم و اساسی پیامبران و رسولان الهی رساندن فرامین و پیامهای پروردگار عالم به بندگانش می باشد. خدای تعالی می فرماید :

۱- . القصص (۸۲)/۸۳.

۲- . بحارالانوار ۱/۲۲۵.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۱)

بر عهده رسولان جز رساندن آشکار چیزی نیست. و ما در میان هر امتی رسولی فرستادیم [که به آنها بگویند] که خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری جویند.

خدای تعالی در سوره اعراف در آیات ۵۹ تا ۶۲ جریان حضرت نوح علیه السلام را با قومش چنین بیان می کند :

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. او گفت: ای قوم من، خدا را پرستش کنید؛ که شما را خدایی جز او نیست. من بر شما از عذاب روزی بزرگ هراس دارم. گروهی از قومش گفتند: ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم. او گفت: من گمراه نیستم بلکه رسول پروردگار عالمیان هستم. پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و شما را نصیحت می کنم. و می دانم از سوی خدا آنچه شما نمی دانید.

و در همین سوره آیات ۶۵ تا ۶۸ تبلیغ و رساندن پیامهای الهی را توسط حضرت هود علیه السلام چنین بیان می کند :

به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. او گفت: ای قوم من، خدا را پرستش کنید؛ که برای شما خدایی جز او نیست. آیا پروا نمی کنید؟ گروهی از قومش که کافر بودند گفتند: قطعاً ما در تو سفاهت و کمعقلی می بینیم. و بیقین تو را از دروغگویان می پنداریم. او گفت: ای قوم من، من سفاهتی ندارم. من رسولی از سوی پروردگار عالمیان هستم. پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما ناصحی امین هستم.

و نیز در این سوره، در آیه ۷۹ از حضرت صالح علیه السلام چنین حکایت می کند که به قومش فرمود :

ای قوم من، به حقیقت پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم،

ولی شما نصیحتکنندگان را دوست نمی دارید.

و در آیات ۸۵ تا ۹۵ جریان تبلیغ حضرت شعیب علیه السلام را حکایت می کند که قومش را به سوی خدا می خواند ولی آنها به سخنان او ترتیب اثر ندادند و کافر شدند و عذاب الهی آنها را فراگرفت و شعیب علیه السلام از آنها روی برگرداند و فرمود:

ای قوم من، پیامهای پروردگaram را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم پس چگونه بر [نابودی] قومی که کافر شده‌اند اندوه بخورم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام یار همیشه ثابت و استوار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره تبلیغ وی چنین می فرماید:

«فَبَلِّغْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَانٍ وَلَا مُقَصِّرٍ» (۱)

او بدون هیچ گونه سستی و کوتاهی پیامهای پروردگارش را [به مردم] رسانید.

پس همه رسولان الهی آنگاه که به رسالت برگزیده شدند و از سوی خدای تعالی مأموریت یافتند که دستورات او را به امت‌هایشان برسانند، به این وظیفه خطیر خود قیام کردند و از عهده آن به خوبی برآمدند و پیامهای پروردگارش را به اقوامشان رساندند و حجت خدا را بر آنها تمام کردند.

قرآن مجید پس از آنکه این سنت الهی را یادآور می شود که پیامبران در جریان رسانیدن معالم دین و فرایض آیین به مردم نباید ملاحظه پاره‌های محظورها را بنمایند که در نتیجه ایشان را از بیان حق باز دارد، آنگاه به روشنی چهره تلاش عملی آنان را ترسیم نموده می فرماید:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» (۲)

آنان که پیامهای خدا را می رسانند و از او می ترسند و از کسی غیر از خدا نمی ترسند. و خداوند برای حسابرسی کافی است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶.

۲- الاحزاب (۳۳)/۳۹.

پس تبلیغ کار اصلی پیامبران را تشکیل می دهد که خود در دو شاخه علمی و عملی خلاصه می شود :

تبلیغ علمی

در بررسی علمی روی قرآن سرفصلهای موضوع تبلیغ علمی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد :

۱. توحید و معاد

۲. رسالت پیامبران پیشین و سرنوشت امتهای آنها.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بحثهای توحیدی و جدال با مشرکین

۴. مواجهه و برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با طوایف مختلف مردم.

۵. جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

۶. احکام، اعم از اخلاقی و فقهی، ارشادی و مولوی.

با کمی دقت در این سرفصلها با الهام از قرآن آگاهی از عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می توان اولویتهایی را به دست آورد که تعیین کننده خط مشی علمی در تبلیغ می باشد. یعنی آنجا که هنوز بنیان عقاید در دلها استوار نگشته، سخن از احکام گفتن کاری ناصواب است. البته منظور از احکام در اینجا احکام مولوی تعبّدی است که فرع بر اعتقاد به خدا و نبوت و معاد است، نه احکامی که عقل به تنهایی و بدون نیاز به چیزی آنها را درک می کند. در این موارد کار انبیا ارشاد و تذکر به حکم عقل است و هیچ لزومی ندارد که این ارشاد و تذکر پیش از تذکر به توحید باشد یا بعد از آن یا همراه با آن. ولی احکام مولوی تعبّدی نه تنها بعد از استواری عقاید مطرح شده است، بلکه در همه آنها رعایت زمان و مکان و حال مردم شده و به تدریج و به مرور زمان و گذشت ایام یکی پس از دیگری به آنها ابلاغ شده است.

تبلیغ عملی

خدای تعالی می فرماید :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱)

ای مؤمنین، چرا می گوئید آن را که انجام نمی دهید؟! بزرگ است از جهت بیزاری و خشم نزد خدا اینکه بگوئید آن را که انجام نمی دهید.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَدِّأُ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ. وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ (۲)

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داده است، باید پیش از تعلیم دیگران خود را تعلیم دهد. و باید تأدیب او به عملش پیش از تأدیبش به زبانش باشد. کسی که معلّم و مربّی خودش است سزاوارتر است به احترام کسی که معلّم و مربّی دیگران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَ الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ (۳)

فراخوان مردم [به دین] از غیر راه زبانتان باشید. باید از شما کوشش و درستی و پارسایی را شاهد باشند.

روشن است تأثیر تبلیغ عملی خیلی بیش از تبلیغ زبانی و علمی است. و فراخواندن مردم به دین و اعمال نیکو و پسندیده و دفاع از حریم الهی و ترک منکرات و بدیها، آنگاه می تواند در آنها تأثیر اساسی بگذارد که تجلّی عینی آن در اخلاق فردی و جمعی مبلّغ آشکار باشد. آنسان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و امامان معصوم از اهل بیت او و اصحاب و یاران ویژه ایشان، چنین بودند. کسی که سر تا پا آلوده باشد چگونه می تواند دیگران را امر به پاکی و طهارت کند. کسی که

۱- .الصفّ (۶۱)/۲ و ۳.

۲- . نهج البلاغه، قصار الکلم/۷۳.

۳- . بحار الانوار ۷۰/۳۰۹.

خود در دریای گناه و معصیت و بیمبالاتی غرق باشد چگونه می تواند دیگران را از افتادن در معصیتها حفظ کند. خداوند سبحان دانای حکیم و عزیز است و به هیچ وجه کسی را برای رساندن پیامها بر نمی گزیند مگر اینکه در عمل به موارد تبلیغش از همگان مقدّم باشد. پیامبران و اوصیایشان کسی را به سوی خدا و پیروی از او و تقوای الهی نمی خوانند مگر اینکه خودشان پیش از آن خداشناس و خداترس بوده، تسلیم در مقابل فرامین الهی هستند.

ختم نبوت

پیشتر گفتیم که خدای تعالی به فضل و احسانش پیامبران را در میان امتها مبعوث می کند نه اینکه ارسال رسولان امری لازم و واجب برای خداوند سبحان بوده باشد. و گفتیم که مسلم است که برخی امتها را پیامبری نبوده است. بنابراین ختم رسالت و شریعت امری است که منوط و وابسته به اراده خدای تعالی است و هر وقت بخواهد و مصلحت بداند دستگاه نبوت و شریعت را خاتمه می دهد. پس این امری نیست که بتوان با عقل و خرد به آن راه برد و راه رسیدن به آن منحصر در سخن وحی و روایات معصومان علیهم السلام می باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۱)

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.

در مجمعالبیان می نویسد: تنها عاصم «خاتم» را به فتحه قرائت کرده است و بقیه قرا همه به کسره قرائت نمودهاند. (۲)

در لسان العرب ۱۲/۱۶۴ می گوید: ختام القوم و خاتمهم و خاتمهم آخرهم. یعنی: ختام و خاتم و خاتم قوم آخر آن است.

بدین صورت خداوند متعال رسالت و نبوت را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مختومه اعلام می کند و با ختم نبوت و رسالت تشریح و قانونگذاری

۱- الاحزاب (۳۳)/۴۰.

۲- مجمع البیان ۸/۵۶۲.

الهی هم خاتمه می یابد و شریعت پیامبر خاتم شریعتی جهانی و ابدی می شود؛ شریعتی که گذشت ایام در آن تأثیری نمی گذارد و همیشه تازه باقی می ماند. زیرا ختم نبوت و رسالت دلالت بر ختم شریعت می کند هرچند ختم شریعت دلالت بر ختم نبوت نمی کند و چه بسیارند پیامبران و رسولان الهی که شریعتی جدید نیاورده و به شریعت پیامبران پیشین پایبند بوده‌اند. درباره ختم نبوت و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

وَسَمَّانِي الْعَاقِبَ أَنَا عَقِبُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدِي رَسُولٌ (۱)

و مرا عاقب نامید. چرا که من در پایان سلسله پیامبران قرار دارم و پس از من پیامبری نخواهد آمد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام وفات، خطاب به مردمی که در کنارش گرد آمده بودند فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي. فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَ ذَلِكَ... فَاقْتُلُوهُ وَمَنْ اتَّبَعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّارِ (۲)

ای مردم، قطعاً پیامبری بعد از من نخواهد بود. و شریعتی بعد از شریعت من وجود ندارد. کسی که بعد از این ادعای نبوت کند.. او را بکشید. و هر کس از او پیروی کند آتش جایگاه او خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِانْجَازِ عِدَّتِهِ وَاتِّمَامِ بُبُوتِهِ (۳)

تا اینکه خداوند سبحان محمد رسول خویش را صلی الله علیه و آله و سلم برای وفای به عهد خود و تمام کردن نبوتش، مبعوث کرد.

و نیز می فرماید:

۱- بحار الانوار ۱۶/۹۳.

۲- الفقیه ۴/۱۲۱.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱.

فَقَفَىٰ بِهِ الرُّسُلَ وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ (۱)

او را به دنبال رسولان فرستاد و وحی را با او ختم کرد.

و آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غسل می داد و کفن می کرد، دردمندانه حضرتش را خطاب کرده می گفت:

يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبِيِّهِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ (۲)

پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کسی غیر از تو قطع نگشت؛ و آن، نبوت و اخبار آسمان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا. وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا (۳)

خداوند با پیامبر شما پیامبران را ختم کرد. پس بعد از او تا ابد پیامبری نخواهد بود. و به کتابتان کتابها را خاتمه داد. پس کتابی بعد از آن تا ابد نخواهد بود.

امام رضا علیه السلام در بیان خلاصه اسلام برای مأمون خلیفه عباسی چنین می فرماید:

إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ صِدْقِيُّهُ وَ صِدْقِيَّتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ. لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ. وَ لَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتِهِ. وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ (۴)

محمد بنده و رسول و امین و برگزیده و انتخاب شده خداست از میان خلقش. و او آقای رسولان و خاتم پیامبران و بهترین خلق عالمیان است. پیامبری بعد از او نیست. و آیین او را تبدیلی وجود ندارد. و شریعتش هیچ تغییر نمی کند.

و در حدیث منزلت که بین شیعه و سنی معروف است پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

۳- . الوافی ۲/۱۴۴.

۴- . عیون الاخبار ۲/۱۲۱.

و سلم خطاب به علی علیه السلام می فرماید :

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (۱)

[ای علی] تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

ختم نبوت و شریعت بدین معنا نیست که بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هیچگونه ارتباطی میان خدا و خلق نباشد. با ختم نبوت فقط ارتباط وحیانی و تشریح قطع می شود. و از جمله روابطی که میان خدا و انسان بعد از ختم نبوت قطعاً پابرجاست تداوم نزول فرشتگان و نزول تقدیرات الهی در شب قدر به امام و پیشوای مؤمنان است که خدای تعالی بدان اشاره کرده می فرماید :

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (۲)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان هر امری را فرو می آورند.

سخن درباره تداوم رسالت و وجود ارتباط میان خدا و خلق را در بخش بعدی پی خواهیم گرفت.

۱- بحارالانوار ۳۷/۲۵۵، احقاق الحق ۷/۴۲۸.

۲- .القدر (۹۷)/۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

وَلَمْ يُخَلِّ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ (۱)

خدای سبحان مردم را از پیامبری مرسل یا کتابی فرو فرستاده شده، یا دلیلی روشن یا راهی مستقیم خالی نگذاشته است.

مرحوم صدوق در کتاب کمالالدین/۲۱۱، بابی تحت عنوان «تداوم و اتصال وصیت از زمان حضرت آدم علیه السلام و خالی نماندن زمین از حجت خدا تا روز قیامت» طرح کرده و در آن باب روایات زیادی در این زمینه نقل نموده است. در بعضی از آنها دارد که :

اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بمانند حتماً یکی از آنها حجت خداست و اگر یکی از آن دو بمیرد، قطعاً او که باقی مانده حجت خداست. (۲)

و در بعضی اینگونه می فرماید :

حجت پیش از مردم و با مردم و بعد از مردم وجود دارد. (۳)

در دیگری می فرماید :

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- . کمال الدین/۲۳۳.

۳- . کمال الدین/۲۳۲.

زمین خالی از حق نمی ماند. (۱)

و در برخی می فرماید :

خداوند برتر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند. (۲)

و در بحارالانوار ۲۳/۲۱، نقل می کند که :

اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو می رود.

و در روایتی دیگر می فرماید :

اگر زمین به اندازه یک چشم به هم زدن خالی از حجت باشد مردم را فرو

می برد. (۳)

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

زمین هرگز از کسی که به حجت الهی قیام می کند خالی نمی ماند؛ خواه

ظاهر و مشهور باشد و خواه ترسان و پنهان. (۴)

فترت و تنافی آن با تداوم رسالت

فترت در اصل به معنای ضعف و سستی در شیء است. (۵)

و در لسانالعرب ۵/۴۳، فترت را به شکستن و ضعف و سکون و ملایمت بعد از تندی و شدت، معنا می کند. و نیز از صحاح نقل می کند که فترت بین دو رسول از رسولان خداوند متعال زمانی است که رسالت در آن زمان منقطع و بریده می شود.

خدای تعالی می فرماید :

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ» (۶)

ای اهل کتاب فرستاده ما در زمان فترت و انقطاع رسولان به سوی شما آمده است و برای شما [حقایق را] بیان می کند.

۱- . کمال الدین/۲۳۳.

۲- . کمال الدین/۲۲۹.

٣- .بحار الانوار ٢٣/٢٩.

٤- .نهج البلاغه، قصار الكلم رقم ١٤٧.

٥- .مقاييس اللغه ٤/٤٧٠.

٦- .المائده (٥)/١٩.

علی علیه السلام به مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از یک دوران فترت و انقطاع رسولان اشاره کرده می فرماید :

أَرْسَلَهُ عَلِيٌّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ (۱)

او را در آن هنگام که پیامبران قطع شده بودند و مردمان به خواب رفته بودند و تار و پود حقایق از هم گسسته بود، ارسال کرد.

و نیز می فرماید :

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ... أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلَمَةِ... وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ وَ يَسْتَنْدِلُونَ الْحَكِيمَ، يَحْيُونَ عَلِيَّ فَتْرَةَ وَ يَمُوتُونَ عَلِيَّ كَفْرَهُ (۲)

گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست... شهرها به وجود او روشن شدند بعد از آنکه گمراهی تاریک کننده‌های همه جا را فرا گرفته بود... و مردم حرام را حلال می شمردند و حکیم را تحقیر می کردند و در زمان انقطاع پیامبران زندگی می کردند و در حال تاریکی می مردند.

بنابر آنچه از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام به دست می آید، عمده‌ترین ویژگی‌های بارز فکری در جامعهای که دچار فترت و انقطاع رسول شده، بروز پدیده خوابزدگی و جهل «هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» (۳) و «عَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» (۴) و پیدایش تحریف در

حقایق دینی «انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ» می باشد. و در پهنه عملی نیز منتشر شدن اعمال خلاف با انواع آن و شیوع فتنه‌گری «اغْتِرَامِ مِنَ الْفِتَنِ» (۵) و گریز از نیکی و اعمال

صالح «هَفْوِهِ عَنِ الْعَمَلِ» (۶) و درگیری و تضاد و رویارویی «تَنَازُعِ مِنَ الْأَلْسِنِ» (۷) از

جمله پیامدهای دوران فترت به شمار می آید. از این روست که علی علیه السلام زبان به نکوهش مردم عصر فترت گشوده و روشهای جاهلانه آنان را در هر دو پهنه فکر و عمل تقبیح می نماید.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

۴- . نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۵- . نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

۶- . نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

و نیز از کلمات آن حضرت استفاده می شود با وجود شیوع امور ذکر شده در زمان فترت، بندگانی هم در آن زمان یافت می شوند که عنایت خداوندی شامل حالشان می شود و آنها را از افتادن در گمراهی و جهالت و کفر و بیدینی، حفظ می کند. یعنی اگر چه در چنین زمانی ارتباط خدا با خلق از طریق رسالت قطع شده و در روی زمین رسولی وجود ندارد، ولی چنین نیست که هیچگونه ارتباطی بین خالق و مخلوق در جهت هدایت آنها وجود نداشته باشد، بلکه در این زمان نیز خداوند متعال عده‌های رابه صورتهای گوناگون در پوشش حمایت خود قرار داده و در مواردی به آنها اموری را الهام می کند و راه نفوذ شیطان به آنها را می بندد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفِتْرَاتِ، عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصَيَبُوا
بُنُورَ يَقْظِهِ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْتِدَةِ، يُذَكَّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ... وَ كَانُوا كَذَلِكَ
مَصَابِيحَ تَلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ (۱)

خداوند - که نعمتهایش بزرگ باد - در هر عصر و زمانی و در اوقات فترت همواره بندگانی داشته که به فکر آنها الهام می کند و در خردهایشان با آنان سخن می گوید و به این صورت چراغ فهم و بینایی در چشمها، گوشها و دلهايشان روشن می شود. روزهای خاص الهی را یادآوری می کنند و از مقام او بیم می دهند. آنان همچون راهنمایان در بیابانها هستند... و آنان همین گونه چراغهای آن تاریکیها و راهنمایان آن شبهاتند.

معنای فترت از دیدگاه مرحوم صدوق

صدوق رحمه الله علیه در کتاب کمالاتالدین/۶۵۶، در باب «نوادرالکتاب» روایتی

از امام صادق علیه السلام در تفسیر سوره عصر نقل می کند که در آن امام علیه السلام می فرماید :

«وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ» يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ. «وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ

«و همدیگر را به حق» یعنی امامت «توصیه کنند.» «و همدیگر را به صبر توصیه نمایند.» یعنی در زمان فترت.

مرحوم صدوق بعد از نقل این روایت می فرماید: «گروهی قائل به فترت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده و به این روایت استدلال می کنند. و گمان می نمایند که امامت هم قطع می شود همچنانکه نبوت و رسالت بعد از رحلت پیامبری تا آمدن پیامبر دیگر و بعد از رحلت رسولی تا آمدن رسولی دیگر قطع می شود.»

بعد در جواب می نویسد: «این سخن برخلاف حق است. زیرا روایات زیادی نقل شده که زمین تا روز قیامت از حجّت خالی نمی ماند و از زمان آدم تا حال زمین از حجّت خالی نمانده است. این روایات در طوایف و طبقات مختلف شیعه از چنان شیوعی برخوردار است که هیچ گروهی از آنها وجود این روایات را انکار نکرده است و هیچ منکری هم آنها را منکر نشده است. و قطعاً زمین از امامی زنده و شناخته شده، خواه آشکار و مشهور باشد خواه ترسان و پنهان، خالی نمی شود. و همواره اجماع شیعیان تا زمان ما بر این امر قائم است. پس امامت قطع نمی شود و ممکن هم نیست قطع شود. زیرا که امامت چون شب و روز به هم پیوسته است...»

آنگاه می نویسد: «الفترات جائزه بین الرسل علیهم السلام و فی الامامه غیر جائزه. فلذلك وجب أنه لا بد من امام محجوج به»: فترت و انقطاع میان رسولان علیهم السلام جائز است، ولی در امامت جائز نیست. به همین جهت است که مردم را امامی لازم است تا حجّت خدا بر آنها باشد...»

بعد می فرماید: «وقتی بین دو رسول فاصله افتاد و فترت بین آنها واقع شد لازم است امام و وصی باشد تا حجّت خدا بر خلق تمام شود و از طرف رسول آنچه را

که از جانب خدا آورده به خلق برساند و مردم را از خواب غفلت بیدار کرده و جهالت و نادانی آنان را برایشان روشن کند... نبوت و رسالت امری مستحب از سوی خدای جل و جلاله است و امامت واجب است. و مستحبات قطع می شود و ترک آنها در حالاتی جایز است ولی فرایض و واجبات را نمی شود قطع کرد و بعد از محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم هم قطع نشده است...».

بعد می نویسد: «اخباری که در آنها روایت شده که بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلّم فترت بود که در آن زمان نه پیامبری بود و نه وصی، ما این اخبار را انکار نمی کنیم و می گوییم: این اخبار صحیحند ولی تأویل اینها آن است که مخالفین ما گفته‌اند مبنی بر اینکه انبیا و امامان و رسولان علیهم السلام همه در این زمان قطع شده‌اند، بلکه معنای فترت این است که میان آن دو نه رسولی بود نه پیامبری و نه امامی آشکار و مشهور مانند آنان که پیش از او بودند. و قرآن مُنَزَّل هم بر این مطلب دلالت دارد که خداوند عزّوجلّ «بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»: محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را به هنگام فترت و انقطاع رسولان مبعوث کرد، نه فترت انبیا و اوصیا. و میان محمّد و عیسی علیه السلام انبیا امامانی پنهان و ترسان بودند...»

صدوق رحمه الله و علیه سپس روایاتی در مورد آخرین وصی حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده و در صفحه ۶۶۵ می نویسد: آنچه نقل شد دلالت می کند که فترت همان اختفا و پنهان شدن و خودداری از آشکار گشتن و اعلان دعوت است نه از میان رفتن و نابودشدن ذات و خود شخص... «فالفتره انما هي الكف عن اظهار الامر و النهي»: فترت عبارت است از خودداری از آشکار نمودن امر و نهی. و سپس می فرماید: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱) دلالت دارد که زمین را در هر عصر و قومی هدایتگری

از پیامبران و اوصیا وجود دارد که حجّت خدا را بر بندگانش تمام می کند...

بدین ترتیب روشن شد که: فترت به این معنا نیست که زمین در فاصله میان دو

رسول یا بعد از رسول خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خالی از حجت الهی باشد، بلکه سنت خدای سبحان بر این قرار گرفته که رسولانش را پی در پی به سوی بندگانش ارسال کند و آنگاه که میان آنها فاصلهای قرار داد اهداف آنها را به وسیله اوصیایشان تداوم بخشد. بلی در این اثنا زمانهایی وجود داشته که پیامبران و اوصیایی در زمین موجود بودند ولی از ترس مردمان جاهل و نادان و پیروان شیطان، نبوت و وصایت خود را پنهان می کردند، یا مخفیانه و به طور پنهانی در میان آنها زندگی می کردند و جز عدهای اندک از مؤمنین از وجود آنها در میان مردم اطلاعی نداشت. به این معنا که عموم مردم محل اختفای آنها را نمی دانستند با اینکه برای آنها معروف و شناخته شده بودند.

البته گاهی می شد که در اثر طولانی شدن دوران زندگی مخفیانه، یا در اثر جهات دیگری غیر از آن، مردم وجود آنها را در میان خودشان فراموش می کردند، و یا در اثر دوری از آنها به حالت خمود و خواب زدگی و جهالت گرفتار می شدند و کسی هم نبود که آنها را به خدایی که همه، معرفت او را در فطرت و نهاد خویش دارند متذکر کند. در چنین حالتی آنها را نه می شود کافرشان دانست و نه مؤمن بلکه انسانهایی هستند که به تعبیر ائمه علیهم السلام «ضلال» اند. یعنی در خود گماند حق را نمی شناسند تا با انکار آن کافر و با تصدیق آن مؤمن شوند. چنانکه روایات در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره بر همین مطلب دلالت دارد که در مقدمه کتاب به آنها اشاره رفت. چنین مردمانی در روایات در ردیف دیوانگان و بیخردان و اطفال قرار داده شده‌اند که برخی از آنها را نقل می کنیم :

امام باقر علیه السلام می فرماید :

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَطْفَالَ وَالَّذِي مَاتَ مِنَ النَّاسِ فِي الْفِتْرَةِ وَالشَّيْخَ الْكَبِيرَ الَّذِي أَدْرَكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ، وَالْأَصَمَّ وَالْأَبْكَمَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ، وَالْمَجْنُونَّ وَالْأَبْلَهَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ

فَيُوجَّعُ لَهُمْ نَارًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّبِعُوا فِيهَا، فَمَنْ دَخَلَهَا، كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسِلَافًا وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ. وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا، دَخَلَ النَّارَ (۱)

خدای عزوجل اطفال و مردمانی که در زمان فترت از دنیا رفته‌اند، و پیرمردانی که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حال بیخردی، درک کرده‌اند، و کران و لالان و دیوانگان و سبک سرانی که از خرد بهره‌ای ندارند، خداوند همه اینها را روز قیامت جمع می‌کند و همه آنها بر خدای تعالی احتجاج می‌نمایند [که ما از خرد بیبهره بودیم یا رسولی برای ما نفرستاده بودی]. پس خدای تعالی فرشته‌های را به سوی آنها می‌فرستد و وی آتشی برای آنها می‌افروزد. سپس فرشته‌های به سوی آنها می‌فرستد و او به آنها می‌گوید: پروردگارتان شما را دستور می‌دهد که خود را در آتش اندازید. در این صورت هر کس که داخل آتش می‌شود آتش برای او سرد و سلام شده و به بهشت وارد می‌شود، و هر کس از وارد شدن در آتش تخلف کند به جهنم داخل می‌شود.

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ثَلَاثَةٌ يُحْتَجُّ عَلَيْهِمْ: الْأَبْكَمُ وَالطُّفُلُ وَمَنْ مَاتَ فِي الْفِتْرَةِ فَتُرْفَعُ لَهُمْ نَارٌ فَيَقَالُ لَهُمْ:

أَدْخُلُوهَا. فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسِلَافًا. وَمَنْ أَبِي قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَذَا قَدْ أَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي. (۲)

سه نفرند که حجّت بر آنها [در روز قیامت] تمام می‌شود: لال، طفل و شخصی که در زمان فترت از دنیا رفته باشد. برای این سه نفر آتشی افروخته می‌شود و گفته می‌شود: وارد آتش شوید. هر کس وارد آتش شود، آتش برای وی سرد و سلام می‌شود. و هر کس امتناع کند، خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: پس [دیدید] که دستورتان دادم و عصیانم کردید.

۱- . الکافی ۳/۲۴۸ و الخصال/۲۸۳ با اختلافی اندک.

۲- . الکافی ۳/۲۴۹.

بشارات

انبیا در طول تاریخ مردم زمانهای بعد از خویش را به آمدن رسولان بعدی خبر می دادند که از این اطلاع رسانی در زبان مذهبی با واژه «بشارات» یاد شده است. علی علیه السلام در این باره، روند به هم پیوسته انبیا را اینچنین معرّفی می فرماید:

مِنْ سَابِقِ سُمِّي لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ (۱)

پیامبر سابقی که نامیده شده برای او آن که بعد از او خواهد، یا پیامبر

گذشته‌های که به وسیله پیامبر پیش از خود معرّفی شده است.

در این صورت امیرمؤمنان علی علیه السلام پیوند میان پیامبران را بیان می کند. به این صورت که پیامبر پیشین از پیامبری که بعد از خود برگزیده می شود خبر می دهد و او را معرّفی می کند.

البته باید توجه داشت که دین در قاموس موحّیان حقیقی واحد است و هرچند که در ارتباط با دو عامل زمان و مکان، ادیان گوناگون نمایانده می شود، اما در هر حال نام کلی تمام ادیان در لسان قرآن مجید اسلام است. آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الدِّينَ أَوْ تَوَّأ الْكِتَابِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ» (۲)

دین نزد خدا اسلام است و بس. اهل کتاب اختلاف نکردند مگر پس از آنکه [به حقاقت آن] آگاه شدند و اختلافشان به خاطر حسد در میان آنها بود.

در این روند به هم پیوسته پیامبرانی که هم یک مأموریت دارند و هم از یک مبدأ حکم گرفته‌اند و اساس دعوتشان هم به سوی خداست، مردم را به آمدن همکاران خود در آینده بشارت می دهند. یعنی که در این بستر پیامبران مأمورینی هستند که موضوع رسالت را تداوم می بخشند. این به هم پیوستگی در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا»

(۳)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- آل عمران (۳)/۱۹.

۳- الشوری (۴۲)/۱۳.

خداوند از دین تشریح کرد برای شما چیزی را که به نوح سفارش کرده بود. و آنچه به توحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم این است که دین را برپا دارید و از هم جدا نشوید.

و از زبان حضرت عیسی علیه السلام می فرماید :

«إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (۱)

من فرستاده خدا به سوی شما می‌ام. تورات را که پیش از من آمده تصدیق می‌کنم و شما را به پیامبری با نام احمد که پس از من می‌آید بشارت می‌دهم. آنگاه که این پیامبر با بیانات بر ایشان آمد گفتند سحری آشکار است.

در حدود ۲۵ آیه در قرآن مجید پیامبر اسلام را با همین ویژگی یعنی تصدیق پیامبران پیشین معرفی می‌کند که از مجموع آنها می‌توان به روشنی روند به هم پیوسته ادیان را نتیجه گرفت. علی علیه السلام نیز درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید :

فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ التَّوْرِ الْمُقْتَدَى بِهِ (۲)

محتوای رسالت او برای مردم تصدیق کتابهای پیشین بود و نوری که باید به آنها اقتدا شود.

بشارات در مورد پیامبر اسلام آنقدر روشن بود که به فرموده قرآن مجید «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۳) : کسانی که کتاب برایشان دادیم او را

چون فرزندان خود می‌شناسند.

در روایتی ذیل آیه شریفه آمده است که خلیفه دوم از عبدالله بن سلام - که از علمای اهل کتاب بود - می‌پرسد: آیا شما محمد صلی الله علیه و آله را در کتابتان [به حقانیت و صدق] می‌شناسید؟ او پاسخ می‌دهد: آری. «وَاللَّهِ نَعْرِفُهُ بِالنَّعْتِ الَّذِي نَعْتُهُ اللَّهُ لَنَا إِذَا رَأَيْنَاهُ فِيكُمْ كَمَا يَعْرِفُ أَحَدُنَا ابْنَهُ إِذَا رَأَاهُ مَعَ الْعِلْمَانِ. وَ الَّذِي يَخْلِفُ بِهِ ابْنُ

۱- .الصف (۶۱)/۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۳- . البقره (۲)/۱۴۶.

سَلَامٌ، لَأَنَا بِمُحَمَّدٍ هَذَا أَشَدُّ مَعْرِفَةً مِنِّي بِإِثْنِي». به خدا سوگند ما او را به همان صفتی که خدا برایمان توصیف کرده می‌شناسیم. ما وقتی او را در میان شما می‌بینیم مانند آن است که یکی از ما پسرش را در میان پسران می‌بیند. به آن کس که ابن سلام به او سوگند یاد می‌کند شناسایی ما پیامبر را به مراتب از معرفتمان به فرزندانمان شدیدتر است. (۱)

روایات در این زمینه زیاد است و مرحوم مجلسی در همین جلد ۱۵ صفحه ۱۷۴-۲۴۸، ذیل عنوان «البشاره بمولده و نبوته» همه را جمع کرده است.

چنین تعاریف روشن از سوابقی نشأت می‌گیرد که در کتب الهی پیشین وجود داشته است. دستهای از این بشارات قبل از ظهور اتفاق می‌افتد تا به صورت علامت تلقی گردد و دستهای نیز همراه با ظهور واقع می‌شود تا نشان صدق وی و انطباق او با پیشگوییهای پیامبران قبل گردد که بررسی تاریخ ادیان الهی به خوبی درستی این نکات را روشن می‌کند.

در کتاب تورات پیامبر اسلام ابتدا با دو ویژگی فرزند اسماعیل و دارای دیانت آتشین، معرفی می‌گردد و سپس می‌خوانیم:

برای اینان پیامبری را برمی‌انگیزانم از نزدیکان برادران ایشان که مانند تو است و کلام خود را به دهان او می‌نهم و او به ایشان آنچه را که من به او امر می‌کنم می‌گوید. (۲)

و در جای دیگر می‌گوید:

خداوند نبی عهدی دارد که عهد او جاوید و ابدی است. او دارای شریعت جدیدی است. بر تمام ملل و امم مبعوث می‌شود و شاهد بر همه امم جهان است. (۳)

و حضرت عیسی علیه السلام نیز برای پیشگیری از گرفتار شدن مردم ناآگاه در دام شیادان آنها را هشدار می‌دهد که:

۱- بحارالانوار ۱۵/۱۸۰.

۲- تورات، سفر تثئیه باب ۱۸ آیه ۱۸.

۳- کتاب حیقوق نبی، آیه دوم باب دوم. و کتاب اشعیای نبی باب ۵۱ آیه ۱۴ و باب ۵۵ آیات ۳ و ۴.

کسی شما را به اسم من گمراه نکند و بسیاری به اسم من می آیند و خلق را گمراه می کنند. (۱)

بحث درباره بشارات خیلی مفصّل است. در اینجا به همین اندازه اکتفا می کنیم و خوانندگان گرامی را به مطالعه کتابهای: انیس الاعلام و محضرالشهود و بشارات عهدین و نقش ائمه در احیای دین درس ۸ صفحه ۳۱۷ - ۳۵۸ و پیوست شماره ۴ در آخر کتاب که عین متون کتب عهد قدیم و جدید را در آن آورده است، توصیه می کنیم.

۱- . انجیل متی باب ۲۴ و در لوقا باب ۲۱ و مرقس باب ۱۳، نیز همین مسأله آمده است.

ص: ۱۵۷

بخش دوم: معرفت امام

اشاره

معنای لغوی امام

امام در لغت به معنای پیشوا و پیشرو و مقتدا است اعم از اینکه فردی گمراه و ستمکار باشد یا فردی هدایت یافته و مؤمن و عادل. در معجم مقاییس اللغه می گوید:

«الامام کل من اقتدی به و قدّم فی الامور» (۱)

یعنی: کسی که به او اقتدا شود و در امور مقدم داشته شود امام است.

و در لسان العرب می گوید:

«أمّ القوم و أمّ بهم، تقدّمهم؛ و هی الامامه. و الامام کلّ من ائتمّ به قوم كانوا علی الصراط المستقیم أو كانوا ضالّین» (۲)

قوم را امامت کرد یعنی بر آنها مقدم شد؛ و امامت هم همین است. و امام کسی است که قومی به اقتدا کنند اعم از اینکه بر راه هدایت باشند یا بر ضلالت و گمراهی. امام به این معنا در قرآن کریم و احادیث شریف هم به کار رفته است.

خدای تعالی می فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۳)

روزی که هر کسی را با امامشان بخوانیم.

«فَقَاتِلُوا اَیْمَةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (۴)

۱- معجم مقاییس اللغه ۱/۲۸.

۲- لسان العرب ۱۲/۲۴.

۳- اسراء (۱۷)/۷۱.

۴- توبه (۹)/۱۲.

با امامان کفر کارزار کنید - زیرا که آنها به عهد و پیمان خود وفادار نیستند - تا اینکه باز ایستند.

و امیرالمؤمنین - علیه السلام - درباره شیطان می فرماید :

«فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ (۱)»

[ابلیس] دشمن خدا امام متعصبان است.

و در نامه خود به محمد بن ابی بکر آنگاه که فرمانروایی مصر را به او سپرد نوشت :

«فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ وَ وَلِيِّ النَّبِيِّ وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ» (۲)

پس پیشوای هدایت و پیشوای هلاکت هیچگاه یکسان نیستند. و همین طور دوستدار پیامبر و دشمن او با هم مساوی نمی باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْإِثْمَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِمَامَانِ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى :

«وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا (۳)» لا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ

حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (۴)» يُقَدِّمُونَ

أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». (۵)

پیشوایان در کتاب خدا دو قسماند: خدای متعال می فرماید: آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما راهنمایی می کنند» نه به امر مردم. امر خدا را بر امر خود مقدم می دارند و حکم او را پیش از حکم خود قرار می دهند. و می فرماید: آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می خوانند. امر خود را بر امر خدا مقدم داشته و حکمشان را پیش از حکم خدا قرار می دهند و به خاطر هوای نفسشان چیزی را که برخلاف کتاب خداست اخذ می کنند.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- . نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۳- . انبیا(۲۱)/۷۳.

۴- . نساء(۴)/۳۳.

۵- . الکافی ۱/۲۱۶.

بنابراین از نظر لغت و استعمال، امام یک معنای عامی دارد که شامل امام هدایتگر و امام گمراه کننده می شود، ولی در اینجا بحث از امام و پیشوایی است که بعد از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله و علیه و آله و سلم - رهبری امت را به دست می گیرد. چنین شخصی از نظر شیعه باید منصوب از ناحیه خدای تعالی و رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم بوده و خلیفه خدا و پیامبر بر روی زمین می باشد. و باید معصوم بوده و از علم و قدرت الهی برخوردار باشد تا حجت خدای تعالی بر همه خلائق به ویژه بر مسلمانان گردد. و او دارای مقام وجوب طاعت از ناحیه خدای سبحان می باشد. این خلاصه ویژگیهایی است که از نظر شیعه امام مسلمین باید دارای آن باشد. ما در این بخش سعی می کنیم درباره این ویژگیها به تفصیل بحث کنیم. و نیز با اشاره به نظریه های علمای اهل سنت در برخی از این ویژگیها، سعی می کنیم شبهات مربوط به بحث امامت را برطرف کرده، مخاطب خود را به حقیقت امر مطلع سازیم و اعتقاد صحیح را در این باره روشن کنیم.

(۱) لزوم پیروی از امام به طور مطلق

اشاره

یکی از ویژگیهای مهم و اساسی امام مسلمین این است که خداوند متعال اطاعت او را بر همه امت به طور مطلق واجب کرده است. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید :

يُنْكِرُونَ الْإِمَامَ الْمُفْتَرَضَ الطَّاعَةَ وَيَجْحَدُونَ بِهِ. وَاللَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْزِلَهُ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ. فَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ حَتَّى بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيُعْظِمَهُ فَقَالَ: «أَنْتَى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (۱) (۲)»

امامی را که پیرویش واجب است انکار می کنند و به او ایمان نمی آورند. سوگند به خدا، در روی زمین مقام و منزلتی بزرگتر از وجوب طاعت وجود ندارد. همانا بر ابراهیم روزگاری از سوی خدا امر نازل می شد ولی پیرویش واجب نشده بود تا اینکه رأی خدا بر این قرار گرفت که او را تکریم و تعظیم کند پس فرمود : همانا تو را برای مردم امام قرار می دهم.

چنین نیست که وجوب اطاعت و پیروی از نبی و رسول لازمه نبوت و رسالت بوده باشد. زیرا چه بسا پیامبران و رسولانی بودند که مقام وجوب طاعت یعنی امامت را در تمام عمر خود دارا نشده‌اند. و چه بسا پیامبرانی بودند که در ابتدای

۱- . بقره (۲)/۱۲۴.

۲- . بحار الانوار ۱۴۱/۲۵.

نبوتشان فاقد این مقام و منزلت بوده و بعدها واجد آن شده‌اند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

پیامبران و رسولان بر چهار طبقه‌اند :

پیامبری که نبوتش از خودش تجاوز نمی کند. و پیامبری که [ملک را] در خواب می بیند و صدایش را می شنود ولی در بیداری او را مشاهده نمی کند و به کسی هم مبعوث نشده است و او را پیشوا و امامی هست مانند پیشوایی ابراهیم بر لوط علیه السلام. و پیامبری که ملک را در خواب می بیند و صدایش را می شنود و در بیداری هم او را مشاهده می کند و رسول گروهی کم یا زیاد هم است. مانند یونس که خدای تعالی درباره او می فرماید : «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (۱) او را به صد هزار

نفر یا زیادتر فرستادیم.

حضرت فرمود: زیادی آنها سی هزار نفر بودند. و بر یونس [با وجود این رسالت] پیشوا و امامی بود. و پیامبری که ملک را در خواب می بیند و صدایش را می شنود و در بیداری او را مشاهده می کند و دارای مقام امامت هم است؛ مانند پیامبران اولوالعزم. همانا ابراهیم علیه السلام زمانی پیامبر بود ولی مقام امامت را دارا نبود تا اینکه خدای تعالی فرمود: «همانا من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم». (۲)

پس مقام و منزلت امامت و وجوب طاعت چنان بلند و رفیع است که بسیاری از پیامبران و رسولان الهی با اینکه مقامی بس بالا نزد خداوند متعال داشتند، فاقد این مقام بودند. پیامبران و رسولانی به این مقام نائل می شدند که امتحانات و ابتلائات سخت و دشوار الهی را با صبر و شکیبائی به توفیق الهی پشت سر می گذاشتند و اراده خود را فانی در اراده خداوند متعال می کردند. و به همین جهت است که اطاعت و پیروی از امام، پیروی از خدای تعالی و نافرمانی او، نافرمانی خداوند متعال به حساب می آید: بُرِيدَ عَجَلِي مِي كَوَيْد: از امام باقر علیه السلام درباره آیه :

۱- . صافّات (۲۷)/۱۴۷.

۲- . الكافي ۱/۱۷۴.

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۱)

پرسیدم. آن حضرت فرمود :

الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُنْمَةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ. فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ (۲)

ملک و سلطنت بزرگی که خدای تعالی برای آل ابراهیم عطا فرموده این است که در میان آنها امامانی قرار داده که هر کس اطاعتشان کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس آنها را معصیت کند، خدا را معصیت کرده است. این است معنای ملک عظیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مُحَبَّتِهِ فَقَالَ: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيمٍ (۳) ثُمَّ فَوَّضَ

إِلَيْهِ فَقَالَ: «وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۴) » وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ :

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۵) وَ (۶)

خداوند پیامبرش را بر محبت خود تربیت کرد و فرمود:

و همانا تو دارای خلقی بس بزرگ هستی. سپس امور مردم را به او تفویض کرد و فرمود: «آنچه رسول برایتان آورد اخذ کنید و آنچه رسول شما را از آن نهی کرد پرهیز کنید.» و فرمود: «هر کس اطاعت رسول کند، به یقین خدا را اطاعت کرده است.»

بدیهی است مقام امر و نهی از ویژگیهای مولا- و مالک حقیقی است و هیچ فردی از افراد انسانها نسبت به فرد یا افراد دیگر چنین مولویت و مالکیتی را دارا نیستند، بکله کسی که خود را مخلوق خالق یگانه می داند، به هیچ وجه برای خود در قبال خدای خویش مالکیت و مولویتی حتی نسبت به اعضای وجود خودش هم قائل نمی باشد و تنها او را مالک و مولای خود می شناسد و فقط اطاعت او را بر خود واجب و لازم می داند.

۱- . نساء(۴)/۵۴.

۲- . الکافی ۱/۲۰۶.

۳- . قلم (۶۸)/۴.

۴- . حشر (۵۹)/۷.

۵- . نساء(۴)/۸۰.

۶- . الکافی ۱/۲۵۶.

خداوند متعال طبق سنت خویش از میان همین انسانها عده‌های را برای رساندن فرامین خود برگزیده است. و با توجه به روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام مقام و منزلت بیشتر پیامبران الهی از این امر تجاوز نمی کرده است. کار اصلی این پیامبران دعوت به خدا و رساندن فرامین و احکام پیامبران الهی بر مردمان بود. و وظیفه مردم در قبال آنان پذیرش دعوتشان و گردن نهادن به وظایفی بود که آنان از سوی خداوند تعالی می آوردند.

ولی خداوند متعال از میان پیامبرانش برخی را اضافه بر این مقام، مقام وجوب اطاعت و امامت و سلطنت عطا فرمود. و پیامبر با دارا شدن به این مقام، با تملیک خدای تعالی، حق امر و نهی و تصرف در امور مردم را پیدا می کند و مردم را لازم است از دستورات او فرمان برده و هیچگاه با او مخالفت نکنند. و چون این مقام را به تملیک خداوند متعال دارا شده است، پس اطاعت او اطاعت از خدا و مخالفت او مخالفت خدای تعالی محسوب می گردد.

باید توجه داشت که وجود این مقام در شخصی مبتنی بر داشتن نبوت نیست. زیرا می دانیم که در زمان بیشتر انبیای بنیاسرائیل خداوند متعال نبوت را در خانواده‌های و سلطنت را در خانواده‌های دیگر قرار داده بود.

بعد از حضرت موسی علیه السلام قوم بنیاسرائیل دچار حاکمان ستمگر شدند تا اینکه از ستم آنها به ستوه آمده به سراغ پیامبر زمان خود آمدند و به او گفتند: ملک و پادشاهی برای ما برانگیز تا با او در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر خدا به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است. آنان گفتند: او چگونه می تواند زمامدار و پادشاه ما باشد در حالی که ما به زمامداری سزاوارتریم و او ثروت زیادی هم ندارد. پیامبرشان گفت: خداوند او را برای شما برگزیده است و او را در علم و جسم توانایی زیاد داده است. خدا ملک و پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

طالوت از خانواده نبوت و حکومت نبود. (۱)

و نیز می فرماید :

نبوت در بنیاسرائیل در خانواده‌های بود و پادشاهی و حکومت هم در خانواده‌های دیگر. خداوند پادشاهی و پیامبری را در بنیاسرائیل در یک خانواده قرار نداده بود. و به همین جهت بود که بنیاسرائیل به پیامبرشان گفتند: «ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا...» و چون پیامبری در فرزندان «لاوی» و پادشاهی در فرزندان «یوسف» بود و طالوت از فرزندان «بن یامین» برادر مادری یوسف بود نه از خانواده نبوت و پادشاهی، پس آنان ناراحت شده و گفتند: او چگونه می شود زمامدار ما بشود در حالی که ما به پادشاهی و زمامداری از او سزاوارتریم و او ثروت زیادی ندارد؟ پیامبرشان هم در جواب فرمود: خداوند او را برای شما برگزیده است و در علم و جسم به او توانایی زیاد داده است. و خدا پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند... و طالوت از همه آنها عالمتر و تومنده‌تر و شجاع و قوی بود ولی ثروتی نداشت. (۲)

امام صادق علیه السلام هم در این زمینه می فرماید :

پادشاهی در آن زمان از آن کسی بود که لشکریان را همراهی می کرد و پیامبر امر او را استوار می ساخت و اخبار الهی را به او می رساند. (۳)

پس با توجه به آنچه گذشت معلوم می شود امامتی که مورد درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه شریفه «وَمِنْ دُرَيْتِي» است، مقام نبوت نیست که بیشتر مفسران اهل سنت بر آن اصرار دارند. نیشابوری در تفسیر آیه مذکور می نویسد: «و الا کثرون علی أنّ الامام هاهنا النبى». (۴) یعنی اکثر مفسران می گویند که امام در این آیه

۱- . الکافی ۸/۲۴۹ ح ۴۹۸.

۲- . تفسیر قمی ۱/۸۱.

۳- . تفسیر عیاشی ۱/۱۳۲. و در این زمینه رجوع شود به: الرسائل العشر، رساله فی الفرق بین النبى و الامام صفحه ۱۱۱-۱۱۴.

۴- . تفسیر نیشابوری مطبوع به حاشیه تفسیر طبری ۱/۳۹۰.

به معنای نبی است. زیرا همانطور که معلوم شد حضرت ابراهیم علیه السلام این درخواست را آنگاه از خداوند متعال کرد که خداوند به او مقام امامت یعنی پادشاهی و وجوب اطاعت را عطا فرمود و او از سالها قبل نبوت را دارا بود. و نیز روشن گردید که مقام ابراهیم و پادشاهی لازمه مقام نبوت نیست تا کسی بگوید دعای حضرت ابراهیم در مورد آن فرزندانیش بود که مقام نبوت به آنها داده شده بود.

خداوند متعال در پیامبر گرامی اسلام مقام نبوت و امامت را جمع کرد و همه مسلمانان را به اطاعت او و پس از او به اطاعت صاحبان امر دستور داد:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

از خداوند اطاعت کنید. و از رسول و صاحبان امر از خودتان، فرمان برید.

در این آیه شریفه اطاعت صاحبان امر همچون اطاعت رسول قرار داده شده است. و اطاعت از هر دو به طور مطلق بر مردم واجب شده است. امام صادق علیه السلام درباره آیه کریمه می فرماید:

«وَصَلَّى اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ. فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَوَلَاةِ الْأَمْرِ، لَمْ يُطِعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ» (۲)

خداوند اطاعت ولی امر را به اطاعت رسولش و اطاعت رسولش را به اطاعت خودش متصل کرده است. پس هر کس اطاعت والیان امر را ترک کند، خدا و رسولش را اطاعت نکرده است.

حسین بن ابی العلامی گوید: [به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ما معتقدیم که اطاعت و پیروی از اوصیای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم واجب است. حضرت فرمود: آری. خداوند در حق آنان می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

و نیز می فرماید:

۱- . نساء(۴)/۵۹.

۲- . الکافی ۱/۱۸۲.

«أَنَا وَرَسُولِي اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۱)»

یعنی: سرپرست و ولی شما تنها خدا و رسولش و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. (۲)

بدین ترتیب روشن شد که خداوند متعال امامت را به معنای وجوب اطاعت و حرمت مخالفت و مقام امر و نهی بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم را در عده‌های خاص قرار داده و مسلمانان را بعد از رسول گرامی به اطاعت و پیروی آنها به طور مطلق فرا خوانده است.

[و این بدان معنا نیست که خدای تعالی مردم را ملک مطلق اولی الامر نموده باشد، به طوری که آنها هر تصرفی را بخواهند در ملک خود انجام دهند یعنی مردمان بردگان زرخرید آنها نیستند که هرگاه بخواهند آنها را بفروشند. و این معنا اصلاً در مورد آنان صحیح نیست زیرا که خرید و فروش در صورتی درست است که شخص دیگری به عنوان خریدار وجود داشته باشد.]

به همین منظور است که امام رضا علیه السلام به اسحاق بن عیسی فرمود:

ای اسحاق، مرا رسیده که مردم گمان می‌کنند ما می‌گوییم: مردم بنده ما هستند. نه، سوگند به قرابت با رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم من به هیچ وجه چنین چیزی نگفتم و از پدرانم هم نشنیدم، و از کسی هم نشنیدم که از پدرانم چنین سخنی را نقل کند. ولی من می‌گویم: النَّاسُ عِبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ. یعنی: مردم در اطاعت بنده ما، و در دین دوستدار ما هستند (۳)

مأمون رقی می‌گوید:

نزد مولایم امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و به حضرت سلام کرد و سپس نشست و گفت: ای فرزند رسول خدا،

۱- . مائده (۵)/۵۵.

۲- . الکافی ۱/۱۸۷.

۳- . الکافی ۱/۱۸۷.

شما رثوف و مهربانید و اهل بیت امامت شماید. پس چه مانعی دارید که برای حقّ خود قیام نمی کنید در حالی که صد هزار شیعه شمشیر به دست و آماده دارید؟ حضرت به او فرمود: ای خراسانی، بنشین خدا حقّ تو را حفظ کند. سپس فرمود: ای حنفیه، تنور را بیافروز. و او آن را افروخت تا اینکه مانند اخگری شد که بعد از سرخ شدن روی آن سفید می شود. آنگاه به خراسانی فرمود: ای خراسانی، بلند شو و در تنور آتش بنشین. خراسانی گفت: ای آقای من، ای فرزند رسول خدا، مرا به آتش عذاب مکن! از من در گذر؛ خدا از تو در گذرد! حضرت فرمود: از تو گذشتم.

در همین حال بودیم که هارون مکی نعل به دست رسید و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. امام صادق علیه السلام به او فرمود: نعل از دست بیانداز و در تنور بنشین. او نعل را از دست بینداخت و در تنور نشست. امام رو به خراسانی کرد و با او درباره خراسان به صورتی سخن می گفت که گویا در آنجا حاضر بوده است. آنگاه گفت: بلند شو ای خراسانی و بنگر در تنور چه می بینی؟ گفت: بلند شدم و هارون مکی را دیدم که چهار زانو در تنور نشسته است. آنگاه او از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. پس امام به خراسانی گفت: مانند این مرد در خراسان پیدا نمی شود. امام فرمود: سوگند به خدا، یک نفر هم پیدا نمی شود. (۱)

با توجه و دقت در این روایت، عظمت و منزلت و مقام امامت روشن می شود. زیرا روشن است که امام با داشتن این مقام امر و نهی او را به داخل شدن در آتش امر کرد. راستی کدام امام و پیشوایی جرأت می کند چنین دستوری به پیروانش بدهد؟ و راستی کدام پیروی این همه از امامش فرمان می برد؟ البته باید توجه داشت که امام که طاعتش به طور مطلق واجب است هیچگاه چیزی را که خدا حلال کرده

حرام نمی کند و چیزی را که خدا حرام کرده حلال نمی نماید. زیرا چنانکه گفتیم کسی به این مقام نمی رسد مگر اینکه مشیت او فانی در مشیت خدای تعالی شده باشد. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ... أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» می فرماید:

هِيَ فِي عَلِيٍّ وَ فِي الْأَيْمَةِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَوَاضِعَ الْأَنْبِيَاءِ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يُحِلُّونَ شَيْئًا وَ لَا يَحْرُمُونَهُ. (۱)

این آیه درباره علی و ائمه نازل شده است. خداوند آنها را در جایگاه پیامبران قرار داده است جز اینکه آنها نه چیزی را حلال می کنند و نه حرام.

پس وجوب طاعت و مقام امر و نهی از خصایص و ویژگیهای مهم و اساسی امامت است، بلکه داخل در حقیقت و معنای امامت است. رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید:

و سُمِيَ الْإِمَامُ إِمَامًا لِأَنَّهُ قُدْوَةٌ لِلنَّاسِ، مَنْصُوبٌ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَى الْعِبَادِ (۲)

امام به آن جهت امام نامیده می شود که مقتدای مردم است، و از سوی خدای تعالی منصوب شده است و اطاعتش بر بندگان فرض است.

درباره مقام امر و نهی و وجوب طاعت، اموری دیگر شایان ذکر است که به طور فشرده به آنها اشاره می شود:

الف: وجوب طاعت به عنوان اولی و ثانوی

بدیهی است تملیک خدای تعالی مقام امر و نهی را به کسی، به این معنا نیست که او در عرض خدای تعالی دارای این مقام شود و خداوند از سلطنت خود معزول گردد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید:

اللَّهُ مَوْلَايَ أَوْلَى بِي مِنْ نَفْسِي لَا أَمْرَ لِي مَعَهُ. وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَوْلَى بِهِمْ

۱- . تفسیر العیاشی ۱/۲۵۲.

۲- . معانی الاخبار/۶۴.

مِنْ أَنْفُسِهِمْ، لَا- أَمْرٌ لَهُمْ مَعِيَ. وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لَا أَمْرَ لَهُ مَعِيَ، فَعَلِيَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَاهُ، أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، لَا أَمْرَ لَهُ مَعَهُ. (۱)

خدا مولای من است و از من به خود من سزاوارتر است. و با وجود او مرا هیچ امری نیست. و من مولای مؤمنانم و به آنها از خود آنها سزاوارترم، و با وجود من هیچ امری برای آنها نیست. و هر کس که من مولای اویم و سزاوارتر از او به اویم و هیچ امری برای او با وجود من نیست، پس علی بن ابی طالب مولای اوست و سزاوارتر از او به خود اوست، و برای او با وجود علی هیچ امری نیست.

منظور از «معه» این است که برای رسول خدا هیچگاه و به هیچ وجه در کنار خدای سبحان و در عرض او و در مقابل امر او، امری نیست. یعنی پیامبر گرامی اسلام در همه فرامین و دستورهایی که از او صادر می شود مأذون و مجاز از سوی خداوند متعال و هیچ امری از او بدون استناد به خدای تعالی به هیچ وجه از او صادر نمی شود. و به همین جهت است که او برای سرپرستی همه امور مؤمنین از خود آنها سزاوارتر است و خواسته او درباره همه شئون آنها از خواسته خود آنها برای خودشان، مقدم می باشد. و مؤمن آنگاه ایمانش کامل می شود که بتواند خواسته خدا و رسول و صاحبان امر را در تمام جهات بر خواسته خود مقدم کند.

پس همانطور که فرامین پیامبر و صاحبان امر در حقیقت فرامین خدای سبحان است، اطاعت از فرامین آنها هم اطاعت از فرامین خدای تعالی است. و وجوب اطاعت خدای تعالی هم امری است که عقل سلیم هر انسانی با توجه به معرفت خدا، حاکم بر آن است. و چنانکه گفتیم ما از این وجوب اطاعت تعبیر به وجوب اطاعت به عنوان اولی کردیم. اما وجوب طاعت به عنوان ثانوی. مقصود از آن طاعت سلاطین و امرایی است که فرامین و دستورهای آنها به خدای تعالی مستند نیست؛ یعنی کسانی که به ناحق و به زور بر مسند حکومت تکیه می کنند و بر مردم امر و نهی می کنند. مردمی که تحت سلطه، چنین حاکمانی قرار می گیرند، برای

حفظ جان و عرض و ناموس خود، لازم است از فرامین آنها به مقداری که ضرر با آن دفع می شود، اطاعت کنند.

رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید :

طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ. وَ مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ، فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ دَخَلَ فِي نَهْيِهِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (۱)». (۲)

اطاعت سلطان واجب است. و هر کس اطاعت سلطان نکند خدا را اطاعت نکرده و حرام الهی را مرتکب شده است. زیرا که خدای تعالی می فرماید: خود را با دستان خود به هلاکت نیافکنید.

بدیهی است اطاعت از سلطان ظالم و ناحق از باب حق مولویت و مقام امر و نهی داشتن او نیست، بلکه این از باب وجوب حفظ نفس است که خدای تعالی و اولیای بندگان الهی را امر به آن کرده‌اند. بنابراین کسی که با توجه به این امر الهی از دستورات سلطان ظالم فرمان می برد، در حقیقت اطاعت از امر الهی به حفظ نفس می کند و به هیچ وجه تخطی از حدودی که برای حفظ نفس مقرر شده جایز نیست.

در صورتی که اطاعت از اولیای الهی و امام به حق به طور مطلق واجب است و این وجوب و لزوم اطاعت هم به جهت مولویتی است که آنان از ناحیه مولای حقیقی دارا شده‌اند.

ب: وجوب اطاعت امام و عصمت

یکی از ادله عصمت امام و وجوب اطاعت اوست که در بحث عصمت در این باره به تفصیل بحث خواهد شد.

ج: وجوب اطاعت امام در نظر علمای اهل سنت

علمای اهل سنت در وجوب اطاعت از اولوالامر اختلاف دارند. برخی آن را به طور مطلق واجب می دانند. و برخی آن را مقید به اوامری می کنند که مطابق حق و عدل باشد.

۱- . بقره (۲)/۱۹۵.

۲- . وسائل الشیعه ۱۶/۲۲۱.

زمخشری در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» می گوید :

المراد بأولى الأمر منكم، أمراء الحق. لأنَّ أمراء الجور، الله و رسوله برئان منهم فلا يعطفون على الله و رسوله في وجوب الطاعة لهم. (۱)

یعنی: مقصود از اولوالامر حاکمان و سلاطین حق هستند، زیرا خداوند و رسولش از حاکمان ستمگر بیزارند پس نمی شود آنان را در وجوب طاعت با خدا و رسول یکی دانست.

بیضاوی هم در تفسیر آیه کریمه می نویسد:

أمر الناس بطاعتهم بعد ما أمرهم بالعدل، تنبيهاً على أنَّ وجوب طاعتهم ماداموا على الحق.

یعنی: خدای تعالی بعد از آنکه حاکمان را امر به عدل و داد کرده، مردم را امر به اطاعت آنها نموده است تا بفهماند که اطاعت از حاکمان تا موقعی واجب است که بر حق باشند. (۲)

طبری نیز بعد از ذکر اقوالی در معنای اولوالامر می نویسد:

و أولى الأقوال في ذلك بالصواب قول من قال: هم الأمراء و الولاة لَصِيحِهِ الْأَخْبَارُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِالْأَمْرِ بِطَاعَةِ الْأَئِمَّةِ وَ الْوَلَاةِ فِيمَا كَانَ طَاعَهُ وَ لِلْمُسْلِمِينَ مَصْلَحَهُ.

یعنی: نزدیکترین قول به حق در معنای اولوالامر گفته کسی است که می گوید: اولی الامر همان امیران و والیانند. زیرا روایات صحیحی از رسول خدا (ص) رسیده که در آنها امر به اطاعت امامان و والیان در اموری کرده که طاعت باشد و مصلحت مسلمین هم در آن باشد. (۳)

توجه به این نکته لازم است که: اطاعت رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم

۱- .الكشاف ۱/۵۱۴.

۲- .تفسیر بیضاوی ۱/۲۲۰.

۳- .تفسیر طبری ۵/۹۵.

و اولوالامر در آیه شریفه، هر دو به یک امر واجب گردیده است. یعنی در آیه شریفه خدای تعالی مردم را دوبار امر به اطاعت کرده است. در نوبت اول اطاعت خود را بر مردم واجب کرده و در نوبت دوم اطاعت از رسول و اولوالامر را لازم نموده است. و چنانکه می بینیم برای هر یک از رسول و اولوالامر، امر جداگانهای ذکر نکرده است. و از این فهمیده می شود که هیچ فرقی در نحوه و جوب اوامر رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و اولوالامر وجود ندارد. در حالی که این مفسرین که قائل به جوب امر رسول خدا به طور مطلق هستند، همین جوب امر را درباره اولوالامر مقتید به اوامری می کنند که مطابق حق و عدل باشد. علاوه بر اینکه اگر جوب اطاعت اولوالامر مقتید به اوامر به حق باشد و منظور از حق هم مطابق بودن دستورات اولوالامر با کتاب و سنت باشد، در این صورت جوب اطاعت اولوالامر در حقیقت همان جوب اطاعت خدا و رسول خواهد بود و بر ذکر آن فایده‌های مترتب نخواهد شد. در حالی که ذکر اولوالامر در کنار رسول خدا - چنان که ذکر گردید - حاکی از آن است که خداوند متعال اطاعت رسول و اولوالامر را به طور مطلق واجب کرده است.

نکته دیگری که در این باره توجه به آن لازم است اینکه: تشخیص حق و ناحق بودن بر عهده چه کسی است؟ به یقین می توان گفت این امر بر عهده همه افراد امت اسلام نمی تواند باشد. زیرا فقط عالمان به احکام و قوانین الهی می توانند حق و ناحق بودن دستوری را تشخیص دهند، و چون همه عالمان دینی غیر از امامان معصوم علیهم السلام حق بودن تمام برداشتهای خود را نمی توانند به طور کامل تشخیص دهند، به این جهت چاره‌ای نیست جز اینکه بگوییم: مراد از صاحبان امر همان امامان معصوم است.

چنانچه می بینیم این اشکالها متوجه کسانی است که اولوالامر را به حاکمان و سلاطین ناحق و ستمگر هم تعمیم داده و اطاعت آنها را فقط در صورت حق بودن واجب شمرده‌اند، ولی کسانی که مانند زمخشری از اولوالامر را منحصر به

حاکمان حقّ کردهاند، این اشکالها بر آنان وارد نیست. و این در صورتی است که منظور آنها از حاکمان حق همان امامان معصوم باشد که خدای تعالی به آنها حکومت و سلطنت عطا فرموده است نه سلاطین عادلّی که ممکن است گاهی برخلاف قوانین و احکام الهی دستورهایی صادر کنند.

برخی دیگر از مفسّرین عامّه با توجه به این اشکالها، قول به وجوب اطاعت اولوالامر را به طور مطلق پذیرفته و به همین جهت قائل به عصمت اولوالامر هم شدهاند، ولی در تطبیق اولوالامر بر مصداق آن دچار اشتباه شدهاند.

فخر رازی یکی از علمای بزرگ اهل سنت می نویسد:

ثبت أنّ الله تعالى أمر بطاعه أولى الأمر على سبيل الجزم. و ثبت أنّ كلّ من أمر الله بطاعته على سبيل الجزم، و جب أنّ يكون معصوماً عن الخطاء. فثبت قطعاً أنّ أولي الأمر المذكور في هذه الآية لا بدّ و أنّ يكون معصوماً. (۱)

یعنی: ثابت شد که خدای تعالی به صورت قطعی امر به اطاعت اولوالامر کرده است و هر کسی که خدی تعالی به صورت قطعی امر به اطاعت او کرده است باید معصوم از خطا باشد. پس ثابت می شود که اولوالامر که در آیه ذکر گردیده باید معصوم باشد.

نیشابوری هم در تفسیرش مقصود از اولوالامر را اجماع اهل حلّ و عقد دانسته و همچون فخر رازی دلالت آیه را بر عصمت آنها برهانی کرده است. (۲)

اشکال این سخن هم پرواضح است. زیرا وقتی هر یک از افراد اهل حلّ و عقد به تنهایی عصمت نداشته باشد، چگونه می تواند اجماعی که از اجتماع اینگونه افراد شکل می گیرد معصوم باشد؟ به اضافه اینکه از اول اسلام کجا چنین اهل حلّ و عقدی تشکیل یافته که نظام امور جامعه اسلامی را بر عهده گرفته باشد و همیشه در صحنه حضور داشته باشد؟! مگر شورای چند نفر که در سقیفه به هنگام

۱- تفسیر کبیر ۱۰/۱۴۴.

۲- تفسیر نیشابوری، مطبوع به حاشیه تفسیر طبری ۵/۸۰.

رحلت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم تشکیل شد، تداوم و استمرار یافت که نظارت بر کار خلیفه تعیین شده از سوی آن شورا را داشته باشد و او را از مخالفت با احکام و قوانین الهی بر حذر دارد؟!

اگر مقصود از اولوالامر که در آیه شریفه وجوب اطاعتش با وجوب اطاعت رسول یکی فرض شده است اهل حلّ و عقد باشد، خلافت هیچیک از خلفایی که بعد از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بر مردم حکم رانده‌اند، خلافت صحیح و حق نخواهد بود. زیرا یا به وسیله شورا به خلافت نرسیده بودند و یا اگر در موردی چند نفری به عنوان اهل حلّ و عقد چند ساعتی جمع شده‌اند، فقط برای تعیین شخصی برای خلافت بوده است نه اینکه به عنوان «اولوالامر» صاحب اختیار مردم بوده باشد.

بنابراین هیچیک از این اقوال در معنای اولوالامر صحیح نیست و حقّ آن است که مراد از اولوالامر امامان معصوم است؛ همانطور که روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید دارد. و چون خداوند متعال آنان را مقام عصمت بخشیده، اطاعتشان را به مانند اطاعت رسول به طور مطلق واجب کرده است.

ممکن است کسی بگوید: درست است که خداوند متعال ابتدا امر به اطاعت اولوالامر به طور مطلق کرده است، ولی در ذیل آیه در صورت تنازع، مؤمنین را امر به رجوع به خدا و رسول کرده است و اسمی از اولوالامر به میان نیاورده است. و این حاکی از آن است که اولوالامر اطاعتش به طور مطلق واجب نیست.

جواب این است که: خداوند متعال در صدر آیه مؤمنین را امر به اطاعت خدا و اطاعت رسول و اولوالامر می کند. و بدیهی است که اولوالامر در اینجا داخل در مخاطبین نمی باشد. پس در خطاب: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» هم داخل نیستند. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

كَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - بِطَاعَةِ وُلاهِ الْأَمْرِ وَ يُرَخِّصُ فِي مُنَازَعَتِهِمْ؟ إِنَّمَا

قِيلَ ذَلِكُمْ لِلْمُؤْمِرِينَ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ...» (۱)

چگونه می شود خداوند متعال مؤمنین را امر به اطاعت والیان امر کند و برای آنها اذن در مخالفت والیان امر دهد؟! همانا منظور از تنازع کنندگان همان کسانی هستند که به آنها امر شده است که: «اطاعت کنید خدا را...»

پس معلوم می شود ذکر نکردن اولوالامر در ذیل آیه، نه به خاطر آن است که اطاعت آنها فقط در غیر موارد تنازع واجب است، بلکه بر مؤمنین لازم است در موارد تنازع به خدا و رسول یعنی کتاب و سنت رجوع کنند و چون ممکن است تنازع آنها در برداشت از کتاب و سنت هم باشد، پس چاره‌ای نیست جز اینکه برای رفع اختلاف خود به کسی مراجعه کنند که عالم به همه علوم قرآن و سنت باشد تا رافع اختلاف آنها باشد. و او بعد از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم جز امامان معصوم علیهم السلام کسی دیگر نیست. خدای تعالی می فرماید:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۲)

اگر بازگردانند آن را به رسول و اولیالامر از خودشان قطعاً می داند کسانی که استنباط می کنند آن را از آنها.

پس رجوع به کتاب و سنت در حقیقت رجوع به اولوالامر را هم در بر گرفته است. چون عالم به همه علوم کتاب و سنت - چنانچه در آینده خواهد آمد - تنها اولوالامر هستند.

د: وجوب اطاعت در روایات اهل سنت

روایات اهل سنت در اطاعت اولوالامر و به طور کلی در اطاعت امام و خلیفه و فرمانده مختلف است. در بعضی از آنها به طور مطلق امر به اطاعت آنها شده

۱- . الکافی ۱/۲۷۶.

۲- . نساء (۴)/۸۳.

است. از رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود: آیا نمی‌دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ گفتند: آری؛ گواهی می‌دهیم که شما رسول خدایید. فرمود: آیا نمی‌دانید که هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است؟ گفتند: آری، اطاعت شما از اطاعت خداست. فرمود: اطاعت من از اطاعت خداست. و از اطاعت من این است که شما فرماندهان خود را اطاعت کنید، و اگر آنها نشسته نماز خواندند شما هم نشسته نماز بخوانید. (۱)

در روایت دیگر نقل شده که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و کسی که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. و کسی که فرماندهی را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. و کسی که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۲)

و در حدیث دیگر نقل شده که حضرت فرمود: همیشه از فرماندهان خود اطاعت کنید. اگر شما را به چیزی که موافق احکام الهی است امر کردند، آنها مأجور خواهند بود و شما هم به اطاعت آنها مأجور خواهید شد. و اگر به چیزی که موافق احکام الهی نباشد، این امر بر ضرر آنها تمام خواهد شد و شما از آن بری خواهید بود. زیرا وقتی شما خدا را ملاقات کردید می‌گویید: پروردگارا، تو که ستم روا نمی‌داری؟ می‌گویی: ستمی در کار نیست. پس می‌گویید:

رَبَّنَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَأَطَعْنَاهُمْ بِأَذْنِكَ. وَ اَسْتِخْلَفْتَ عَلَيْنَا خُلَفَاءَ فَأَطَعْنَاهُمْ بِأَذْنِكَ. وَأَمَرْتَنَا أَمْرًا فَأَطَعْنَاهُمْ لَكَ. فَيَقُولُ: صَدَقْتُمْ هُوَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتُمْ مِنْهُ بَرَاءٌ.

یعنی: پروردگارا، رسولانی را برای ما فرستادی و ما به اذن تو از آنها اطاعت کردیم. و خلفایی برای ما قرار دادی و ما به اذن تو از آنها پیروی کردیم. و فرماندهانی برای ما قرار دادی و ما به خاطر تو از آنها اطاعت نمودیم.

۱- . کنز العمال ۵/۷۸۲.

۲- . کنز العمال ۶/۵۲.

پس خدای تعالی خواهد گفت: راست گفتید. این امر به عهده آنهاست و شما از آن بری هستید. (۱)

در این روایات اطاعت فرماندهان و امیران را به طور مطلق واجب شمرده است. و در این روایت اخیر با وجود تصریح به عدم عصمت امیران، باز هم اطاعت آنها در دستورهایی که موافق احکام الهی نیست لازم شمرده شده است.

در روایت دیگر از حضرت نقل شده که فرمود:

تَمَسَّكُوا بِطَاعَةِ أَمَّتِكُمْ وَ لَا تُخَالِفُوهُمْ فَإِنَّ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ. (۲)

یعنی: اطاعت امامان خود را پیشه کنید و با آنها مخالفت نکنید زیرا اطاعت آنها اطاعت خدا و معصیت آنها معصیت خداست.

در این روایت - بر خلاف روایات پیشین که درباره امیران و فرماندهان بود - امر به اطاعت امامان و پیشوایان به طور مطلق کرده و مردم را از مخالفت آنان بر حذر داشته است.

روایات دیگری نیز به این مضمون در کتب روایی اهل سنت وجود دارد و در اینجا به ذکر این مقدار اکتفا می گردد.

در این روایات چنانچه دیدیم اطاعت رسولان و خلفا و امامان و امیران - با اختلاف تعبیر - به طور مطلق واجب و لازم دانسته شده بود. ولی در مقابل اینها روایات زیادی وجود دارد که اطاعت هیچ امام و خلیفه و امیری را به طور مطلق واجب و لازم نمی داند بلکه وجوب اطاعت آنها را فقط در صورت موافقت با کتاب و سنت لازم می شمارد. برخی از این روایات نیز ذکر می گردد:

در روایتی از پیامبر گرامی صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: من

۱- . کنز العمال ۶/۵۴.

۲- . کنز العمال ۶/۵۹.

أمرکم من الولاه بمعصیه فلا تطیعوه. (۱) یعنی: هر کدام از والیان شما را امر به انجام

معصیت کند و او را اطاعت نکنید.

و در روایات زیادی وارد شده است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم شخصی را فرمانده لشکری کرد و به آنها دستور داد که از او اطاعت کنند. سپس آن امیر به آنها دستور داد داخل آتش روند و آنها را امتناع کردند و خدمت رسول خدا برگشتند. حضرت این عمل آنها را تأیید کرد و فرمود: **إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ**: همانا اطاعت فقط در مورد معروف لازم است. (۲)

خلیفه دوم می گوید: گوش به فرمان باش و اطاعت کن اگرچه حکمفرمای تو غلام نوجوان حبشی باشد... اگر محرومت کرد صبر کن. و اگر ستم نمود شکیبایی پیشه کن. و اگر خواست دینت را ناقص کند بگو: جانم فدای دینم. و از جماعت مفارقت نکن. (۳)

ابوبکر می گفت: همانا رسول خدا (ص) با وجود وحی الهی معصوم بود. و من آدمی هستم که گاهی درست و صحیح حکم می کنم و گاهی خطا می نمایم. هرگاه گفته و حکم من درست بود خدا را سپاس گوید و هرگاه خطا بود اصلاحم کنید. (۴)

با توجه به این دو دسته از روایات که یکی از اطاعت امام و خلیفه را به طور مطلق واجب می شمرد و دیگری آن را در موارد عدم مخالفت با احکام الهی لازم

۱- . کنز العمال ۶/۶۷.

۲- . کنز العمال ۵/۷۹۱ و ۷۹۴ و ۷۹۵. بیشتر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که آن حضرت، سهل بن حسن خراسانی را امر به دخول در تنور افروخته کرد و او از حضرت خواست که او را از این امر معاف بدارد و حضرت او را معاف داشت و به هارون مکی امر به دخول در تنور کرد و هارون مکی داخل تنور شد و بعد از مدتی سالم بیرون آمد. روشن است که دخول هارون مکی به آتش به امر امام صادق علیه السلام حکایت از مرتبه بالای ایمان و اعتقاد او به امام می کند. و اثبات میکنند که شیعیان آن حضرت اطاعت او را به طور مطلق واجب می دانسته اند و امر او را چون امر خدا و رسول به حساب می آورند.

۳- . کنز العمال ۵/۷۷۸.

۴- . کنز العمال ۵/۶۳۶.

می دانست. نتیجه می گیریم که از دیدگاه اهل سنت امامی که باید رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد هیچگونه مصونیت و عصمتی از خطا در احکام و دستورات خود ندارد و ممکن است بیشتر احکام و دستوراتی که بر اساس اجتهاد و برداشتهای خود از دین صادر می کند، مخالف احکام الهی بوده باشد؛ و او از درستی و نادرستی آن اطلاعی نداشته باشد. و بر فرد فرد مسلمانان لازم است هرگاه تشخیص دادند او بر خلاف قوانین الهی حکم صادر کرده به مخالفت برخاسته و از اطاعت او سرپیچی کنند. و با توجه به اینکه بیشتر برداشتهای او از دین متفاوت بلکه متخالف است و رهبر و پیشوای امت هم در این جهت هیچ فرقی با دیگران ندارد، پس قطعاً امت اسلامی روز به روز از دینی که مایه اتحاد و الفت و دوستی و رافع اختلاف آنها بود، فاصله گرفته، دوباره اختلاف و دودستگی بین آنها پدید خواهد آمد. پس بدیهی است که برای حفظ اتحاد و رفع اختلاف چاره‌ای نیست جز اینکه رهبری امت بر عهده کسی باشد که از هرگونه خطایی مصون باشد تا بتواند احکام و قوانین الهی را از تحریف و تغییر حفظ نماید و حکم او همچون حکم پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم در میان امت نافذ بوده و احدی حق مخالفت با او نداشته باشد. و این نه تنها دستور خدای تعالی و رسول گرامی اسلام است، بلکه حکم بدیهی عقلی است که امامان شیعه و علمای مذهب حقه جعفری در طول قرون متمادی بر آن تأکید کرده و غیر آن را باطل و نادرست می دانند.

(۲) امام خلیفه خداست

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ... يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعَهَا نُظَرَاءَهُمْ وَيَرْزَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالدُّعَاءُ إِلَى

دینه. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ (۱)

هرگز زمین خالی نمی ماند از کسی که حجت الهی را به پا دارد، خواه ظاهر و مشهور باشد و خواه ترسان و پنهان؛ تا اینکه حجت‌های الهی و دلایل روشن او باطل نشود... خداوند به وسیله آنها حجت‌ها و دلایل روشن خود را حفظ می کند تا آنها به کسانی که مانند خودشان هستند بسپارند و بذر آنها را در دل‌های افرادی همانند خودشان بکارند... آنان خلفای خدایند در روی زمین و داعیان به سوی دین اویند. آه آه از شوق دیدار آنها!

و امام رضا علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم. (۲)

همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول صلی الله و علیه و آله و سلم است.

خلیفه در لغت کسی را گویند که به دنبال دیگری می آید و به جای او می نشیند و کارهای او را انجام می دهد.

ابن اثیر می گوید: الخلیفه مَنْ یقوم مقام الذاهب و یسدّ مسدّه. یعنی: خلیفه کسی است که به جای دیگری در صورت رفتن او می نشیند و بر مسند او تکیه می کند. (۳)

ابن منظور می گوید: زجّاج گفته است: جاز أن یقال للأئمة خلفاء الله فی أرضه؛ بقوله عزّوجلّ: «یا داؤدُ انا جعلناک خلیفه فی الأرض». و قال غیره: الخلیفه، السلطان الأعظم. یعنی: صحیح است که به امامان خلفای الهی در زمین گفته شود زیرا خدای تعالی فرموده است: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، و دیگری گفته‌اند: خلیفه سلطان بزرگ را می گویند. (۴)

فیومی می گوید: خلیفه سلطان بزرگ را می گویند... بعضی گفته است: خلیفه

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، رقم ۱۴۷.

۲- الکافی ۱/۲۰۰.

۳- النهایه ۲/۶۹.

۴- لسان العرب ۹/۸۴.

خدا جز به حضرت آدم و داود نمی شود گفت، چون خدا فقط آن دو را خلیفه خود نامیده است. و گفته شده که اطلاق خلیفه خدا به دیگران اشکال ندارد زیرا خلافت و سلطنت آنها هم از خداست. (۱)

بدون هیچگونه شک و تردیدی می دانیم که سلطنت و حکومت و سرپرستی امور مردم فقط از آن خدای تعالی می باشد. خداوند متعال می فرماید:

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (۲)

خدا که پادشاه به حق است، متعالی و بلند مرتبه می باشد. هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش کریم است.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۳)

حکم فقط از آن خداست. به او توکل می کنم. و همه توکلکنندگان هم باید به او توکل کنند.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» (۴)

بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا برای خود غیر از خداپرستان و اولیایی برگزیده‌هاید که حتی سود و زیان خود را مالک نیستند؟!

روشن است کسی که چیزی پدید می آورد مالک آن می شود و مالک هر چیزی حاکم و سرپرست آن است. و به یقین می دانیم انسان آنگاه که متوجه خدای تعالی شد و او را به معرفت حقیقی شناخت، می یابد که او خالق و مالک همه است. خداوند متعال هم به این امر تذکر داده می فرماید

۱- . المصباح المنیر/ ۱۷۸.

۲- . مؤمنون (۲۳)/ ۱۱۶.

۳- . یوسف (۱۲)/ ۶۷.

۴- . رعد (۱۳)/ ۱۶.

«وَالِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (۱)

و به سوی قوم «تمود» برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من. خدا را پرستش کنید. معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید و عمارت در آن را به شما واگذار کرد.

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۲)

بگو: او کسی نیست که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد. خیلی کم او را سپاس می گذارید. بگو: او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

یکی از شؤون و وظایف مهم پیامبران الهی متوجه نمودن انسانهاست به خالق متعال. و یکی از راه های مهم تذکر و یادآوری خالق متعال این است که انسان متوجه مخلوقیت و فقر و نیاز خود شود و بداند که همه مملوک خدایند و چیزی از خود ندارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۳) می فرماید:

إِنَّ قَوْلَنَا: «إِنَّا لِلَّهِ» إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ. وَقَوْلُنَا: «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلَكِ. (۴)

ما با گفتن «ما از برای خداییم» اقرار به مملوکیت خود می کنیم. و با گفتن «و به سوی او باز خواهیم گشت» اقرار به هلاکت و فناى خود می نماییم.

و نیز می فرماید:

۱- . هود(۱۱)/۶۱.

۲- . ملک (۶۷)/۲۳ و ۲۴.

۳- . بقره(۲)/۱۵۶.

۴- . نهج البلاغه، کلمات قصار/۹۹.

فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ. يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا. (۱)

همانا من و شما بندگانی هستیم که همه ملک پروردگاری می باشیم که جز او پروردگاری نیست. او از خود ما چیزی را مالک است که ما خود مالک آن نیستیم.

در اینکه همه خلائق عبد و مملوک خدایند هیچ تردیدی وجود ندارد. و در این جهت فرقی هم میان اشرف خلق عالم پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم و فردی ضعیف و ناتوان وجود ندارد. بلکه کمال انسان به این است که افتخار به بندگی خدای تعالی کند و خود را چون بندهای بداند که از خود هیچ ندارد و همه را از آن او بداند و او را واقعاً سرپرست و مولای خود قرار دهد و از دستورات او سرپیچی نکند و در جریان همه امورش، احکام و قوانین او را سرلوحه قرار دهد.

بنابراین هیچ کسی در هر مرتبه‌ای از کمال که بوده باشد در عرض خدای تعالی - حقّ مولویّت و سلطنت و حکومت بر کسی دیگر ندارد و مولا و حاکم و سلطان - حقیقی و واقعی فقط خدای سبحان است و همگان بنده و ملک اویند و اطاعت از - دیگری در قبال او گناهی بزرگ و کفری آشکار و استکبار بر خداوند سبحان است. استاد بزرگوار مرحوم آیه الله ملکی میانجی در این باره می فرماید: روشن است که - مردم به حقیقت بنده خدا و ملک او هستند و همه متقوم به اویند. پس هیچ کسی به - استقلال و استبداد نمی تواند در امور مردم مداخله کند و سرپرستی امور آنها را به - عهده بگیرد جز خدای سبحان که خالق و آفریننده آنهاست و آنان که از سوی - خدای تعالی در تصدّی امور مردم مأذونند و خدای سبحان به آنها حقّ سلطنت عطا فرموده است. پس اطاعت خدای تعالی واجب است و همین طور اطاعت صاحبان امر هم از سوی او مأذون در مالکیت امر مردم هستند لازم است.

اما ستمگران و فرعونها که به زور بر مردم تسلط پیدا کرده و بدون اینکه از سوی خدا اذنی داشته باشند به امر و نهی و نظم امور و تشریح قوانین برای مردم اقدام کرده و می کنند، اطاعت آنها واجب نیست و فرمانبری از آنها لزومی ندارد، گرچه دستوره‌ای آنان در واقع هم مطابق احکام الهی بوده باشد، تا چه رسد به اوامری که مایه ستم و فساد است. چرا که عدل و داد از آنها فساد بر روی زمین است. البته باید توجه داشت اینکه می گوئیم اطاعت از آنها واجب نیست منظور به عنوان حکم اولی است و ممکن است به جهت برخی اعتبارات اطاعت از آنها به عنوان ثانوی واجب گردد. (۱)

داود بن فرقد می گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» (۲) پرسیدم و گفتم: آیا ملک و سلطنت را به بنیامیه خدا داده

است؟ حضرت فرمود:

لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ النَّاسُ إِلَيْهِ. إِنَّ اللَّهَ آتَانَا الْمُلْكَ وَ أَخَذَهُ بَنُو أُمِّيَّةَ. بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ التَّوْبُ وَيَأْخُذُهُ الْآخَرُ فَلَيْسَ هُوَ لِلَّذِي يَأْخُذُهُ. (۳)

چنین نیست که مردم می گویند. خداوند متعال ملک و سلطنت را به ما عطا فرمود و بنیامیه آن را به زور از ما گرفتند. و این مانند آن است که کسی لباس داشته باشد و دیگری آن را به زور از او بگیرد. در این صورت لباس مال کسی که آن را غصب کرده نخواهد شد.

و امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

الْمُلْكُ مُلْكَانُ: مُلْكٌ مَأْخُوذٌ بِالْغَلْبَةِ وَالْجَوْرِ وَ اخْتِيارِ النَّاسِ؛ وَ مُلْكٌ مَأْخُوذٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، كَمُلْكِ آلِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُلْكِ طَالُوتَ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ (۴)

۱- مناهج البيان ۳/۱۸۲.

۲- آل عمران(۳)/۲۶.

۳- تفسیر عتاشی ۱/۱۶۶.

۴- معانی الاخبار/۳۵۳.

سلاطین دو قسمند: قسمی سلطنت شان به زور و ستم و انتخاب مردم است؛ و قسمی از ناحیه خدای تبارک و تعالی است، مانند سلطنت آل ابراهیم و سلطنت طالوت و ذیالقرنین.

شیخ صدوق قده، نقل می کند که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: به نظرم رسیده که خود را از خلافت معزول کنم و با تو بیعت نمایم. حضرت به او فرمود:

إِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَكَ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ لَكَ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاساً أَلْبَسَكَ اللَّهُ وَ تَجْعَلَهُ لِعَیْرِكَ. وَ إِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ، فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ. (۱)

اگر خلافت از برای تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده، پس جایز نیست که لباسی را که خداوند آن را برای تو پوشانده بر کنی و به دیگری واگذاری. و اگر خلافت از برای تو نیست، پس جایز نیست که چیزی را که از آن تو نیست به من واگذاری.

بنابراین اگر خداوند متعال کسی را مقام امامت و خلافت و ولایت بخشید، سلطنت و ولایت واقعی و حقیقی از آن اوست و اطاعت او بر همه لازم و واجب خواهد بود. و اگر با وجود خلیفه الهی کسی غیر او را اطاعت کرده و فرمان برد، با خدای تعالی به مخالفت برخاسته و از بندگی خدا بیرون رفته بندگی دیگری را

اختیار کرده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عَزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» (۲) فرمود:

آنان که غیر از خدای تعالی برای خودشان خدایانی قرار داده‌اند، در روز رستاخیز خدایانشان با آنان به مخالفت برخاسته، از آنان و عبادتشان بیزاری خواهند جست. سپس فرمود: پرستش و عبادت، به سجده و

۱- . عیون الاخبار ۲/۱۳۹.

۲- . مریم (۱۹)/ ۸۱ و ۸۲ غیر از خدا، خدایانی را اختیار کردند تا عزت آنها باشند. چنین نیست. بزودی عبادت آنها را منکر خواهد شد و به مخالفت با آنها خواهند بست.

رکوع نیست، بلکه پرستش همان اطاعت است. هر کسی مخلوقی را در معصیت خدای تعالی اطاعت کند، او را پرستش کرده است. (۱)

و نیز از امام صادق علیه السلام در تفسیر جهات ولایت نقل شده که فرمود:

ولایت را دو جهت است: یکی ولایت والیان عدل؛ آنان که خدای تعالی آنها را سرپرست مردم قرار داده است و همینطور ولایت والیان آنها و ولایت والیان والیان آنها تا ولایت پایتترین والی که از طرف آنان به ولایت بر مردم منصوب می شود... جهت دوم ولایت والیان ظلم و ستمگر، و ولایت والیان آنهاست تا آخرین والی که از طرف آنان به ولایت بر مردم گمارده می شود...

جهت حلال از این ولایات، ولایت والی عدل است که خداوند متعال معرفت او و لایتش را واجب نموده است...

ولی وجه حرام از ولایت، ولایت والی ظالم و ستمگر، و ولایت والیان اوست... و کسب و کار با آنان اگرچه به جهت ولایتشان باشد حرام است. و هرکس با آنان کار کند، برای کوچکترین تا بزرگترین عملش عذاب خواهد شد. زیرا هر چیزی که به عنوان کمک به آنان باشد، معصیت و نافرمانی خدای تعالی حساب شده و از گناهان بزرگ شمرده خواهد شد... و به همین جهت است که کسب و کار با آنان و یاری کردن آنها حرام است، جز آنچه به خاطر ضرورت و اضطرار باشد. (۲)

پس خلافت از نظر قرآن و روایات به معنای ولایت و سلطنت و سرپرستی امور انسانهاست. و خلیفه الهی کسی است که از سوی خدای تعالی به سرپرستی امور مردم و رسیدگی به نظام زندگی آنها تعیین می شود و به همین جهت اطاعت او

۱- تفسیر قمی ۲/۵۵.

۲- تحف العقول/۳۳۲.

اطاعت خدا و معصیت او معصیت خدا محسوب می گردد. و چون اطاعت نوعی عبادت و خشوع در مقابل شخص خلیفه و سلطان است، پس مسلمان اگر کسی را که از سوی خدای تعالی به خلافت تعیین نشده اطاعت کند، او را در قبال خداوند متعال عبادت کرده است.

خلیفه در روایات اهل سنت

در روایتی نقل شده است که به ابوبکر گفته می شود: ای خلیفه خدا، و او در جواب می گوید: لست خلیفها لله، ولکنی خلیفه رسول الله. و أنا راض بذلک. یعنی: من خلیفه خدا نیستم، و لکن من خلیفه رسول خدایم. و من به همین راضی و خشنودم (۱)

ابن اثیر هم نقل می کند که بادیه نشینی پیش ابوبکر آمد و به او گفت: تو خلیفه رسول خدا (ص) هستی؟ ابوبکر گفت: خیر. پرسید: پس تو چه کارهای؟ گفت: «أنا الخالفه بعده» ابن اثیر در ادامه می نویسد: خلیفه کسی را گویند قائم مقام دیگری باشد و به جای او تکیه زند... و أما خالفه کسی را گویند که غنا و ثروتی نزد او نباشد و خیری در او وجود نداشته باشد. (۲)

در روایت اول ابوبکر از اینکه او را خلیفه خدا بخوانند ابا دارد، ولی از خلیفه رسول خدا بودن خشنود است. چگونه می شود کسی معرفت خدا و رسول را داشته باشد و خلافت و سلطنت رسول را از سوی خدا بداند و عملاً تکیه به مسند خلافت و سرپرستی مسلمین زند و با وجود این خود را فقط خلیفه رسول بخواند و از خلیفه خدا خواندن ابا داشته باشد؟! اگر انتساب به رسول صحیح باشد، انتساب به خدا هم صحیح خواهد بود و هیچ مشکلی نخواهد داشت. و این امر در آن زمان هم از امور روشن و واضح بوده است و لذا در روایت هم می بینیم ابوبکر خلیفه خدا

۱- . کنز العمال ۵/۵۸۵.

۲- . النهایه ۲/۶۹.

خوانده می شود. و چنانچه می بینیم امامان شیعه چون خلافت خود را به حق می دانستند و آن را به اعطای الهی و تعیین گزینش او می شناختند، به همین جهت خود را همانطور که خلیفه رسول می خواندند خلیفه خدا هم معرّفی می کردند.

در روایت دیگری از اهل سنّت می خوانیم: خلافت نبوت سی سال است. بعد از آن خداوند ملک و سلطنت را به هر که بخواهد عطا می کند. (۱)

گویندگان و نویسندگان این روایت چون به خوبی می دانستند که سلطنت و حکومت معاویه و سلاطین بعد از او هیچ ربطی به خدا و رسول ندارد و آنها خود را به شیطنت و زور بر مسلمین تحمیل کرده اند، به این جهت خواسته اند خلافت خلفای چهارگانه را از این امر جدا کنند. در حالی که می بینیم روایات فراوانی نقل می شود که:

«يَكُونُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً...» یعنی: بعد از من دوازده نفر خلیفه خواهد بود. (۲)

یا می گوید:

«يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً». یعنی: دوازده خلیفه بر این امت حکومت خواهد کرد. (۳)

و در روایت دیگر می گوید:

«يَكُونُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ». یعنی: بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همه از قریشانند. (۴)

و نیز می فرماید:

این دین تا قیامت باقی است تا دوازده نفر خلیفه بر شما حکومت کند. (۵)

۱- . کتزالعمّال ۶/۸۷.

۲- . کتزالعمّال ۱۱/۶۲۹.

۳- . کتزالعمّال ۱۳/۱۶۵.

۴- . کتزالعمّال ۱۳/۱۶۶.

۵- . کتزالعمّال ۱۳/۲۷ و صحیح مسلم ۶/۴.

روایات زیاد دیگری نیز به همین مضامین با تعبیرهای مختلف در کتب معتبر اهل سنت وجود دارد. پس با وجود این همه روایت چگونه می شود این روایت را - که خلافت سی سال است و بعد از آن ملک و سلطنت خواهد بود - پذیرفت؟! اما اینکه این دوازده خلیفه که همه هم از قریشاند چه کسانی هستند، بحث دیگری دارد که در آینده از آن سخن خواهیم گفت.

(۳) امام حجّت خداست

حجّت در لغت به معنای دلیل و برهان است. و در روایات اهل بیت علیهم السلام مصادیق مختلفی برای آن ذکر شده است. یکی از مصادیق حجّت از نظر ائمه علیهم السلام عقل است. در روایتی نقل شده که ابن سکیت از امام رضا علیه السلام پرسید: امروز حجّت بر خلق چیست؟ حضرت فرمود

العقل يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الكاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكذِّبُهُ. (۱)

عقل (امروز حجّت خداست بر خلق). با عقل راستگو را شناخته تصدیق می کند؛ و دروغگو را شناخته، تکذیب می کند.

یکی دیگر از مصادیق حجّت در روایات اهل بیت علیهم السلام قرآن است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زاجِرٌ وَ صامِتٌ ناطِقٌ، حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (۲)

قرآن امر و نهی می کند؛ و ساکت است و ناطق. حجّت خداست بر خلقش.

دیگر از مصادیق حجّت در روایات پیامبران و اوصیای الهی هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱- . الکافی ۱/۲۴.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ. وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ. (۱)

پیامبر حجّت خداست بر بندگانش. و عقل میان خدا و بندگانش حجّت است.

منصور بن حازم می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگتر و کریمتر از آن است که به خلقتش شناخته شود بلکه خلق به خدا شناخته می شوند (یا خلق به وسیله خدا می شناسند). حضرت فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که پروردگارش را شناخت سزاوار است بدانند که پروردگارش رضا و سخط دارد و رضا و سخط او هم جز از راه وحی یا رسول شناخته نمی شود. پس کسی که وحی به او نمی شود لازم است به جستجوی رسولان باشد. وقتی آنان را ملاقات کرد، می شناسد که آنان حجّت خدایند و اطاعتشان بر مردم فرض و لازم است.

[او می گوید:] به مردم گفتم: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجّت خدا بر خلق بود؟ گفتند: آری.

گفتم: پس بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجّت خدا بر خلق کیست؟

گفتند: قرآن.

گفتم: من به قرآن که نگاه می کنم می بینم مرجئه و قدریه و زندیقی که به قرآن ایمان ندارند، با قرآن احتجاج کرده و بر دیگران غلبه می کند. پس فهمیدم که قرآن در حجّیتش نیاز به قیّم دارد تا هرچه درباره آن گفت حق باشد. پس به آنها گفتم: پس قیّم قرآن کیست؟

گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، و عمر و حذیفه هم می دانستند.

گفتم: آیا همه قرآن را می دانستند؟

گفتند: خیر.

پس من کسی را نیافتم که بگویند او همه قرآن را می داند جز علی علیه السلام. زیرا هر گاه میان قوم مشکلی پیش می آمد این یکی می گفت:

من نمی دانم. و آن یکی هم می گفت: من نمی دانم. و آن سومی هم می گفت: من نمی دانم. ولی علی علیه السلام می گفت: من می دانم.

پس گواهی می دهم که علی علیه السلام قیم قرآن است و طاعتش بر همه واجب است. و او بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجت بر مردم است و هر چه درباره قرآن بگوید حق است.

[امام علیه السلام بعد از شنیدن حرفهای منصور] فرمود: خدای رحمت کند. (۱)

قرآن کریم از دو قسمت تشکیل شده است: یک قسمت آن - که اصل کتاب هم می باشد - محکّمات است. دلالت این قسمت از قرآن صریح و احتمال خلاف در آن وجود ندارد. و قسمت دیگر که متشابهاتند، آنها را فقط راسخان در علم یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم اطلاع دارند. پس این سخن منصور بن حازم که کسی جز علی علیه السلام علم همه قرآن را نداشت، سخن صحیحی است و کسی هم جز او و اولاد طاهرینش چنین ادعایی نداشته است. و آنها هم علوم قرآن از پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم به ارث برده‌اند.

پس حجّت کلّ قرآن بر ائمت پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم وقتی درست خواهد شد که اهل بیت پیامبر (ص) که عالمان علوم قرآنند در کنار قرآن قرار گیرند و علوم قرآن از آنها اخذ شود. بنابراین کسی که ندای «حسینا کتاب الله» می دهد و خود قرآن را در بیان حقایقش کافی می داند، سخنی بیدلیل و بیبایه

می گوید. و لازمه چنین سخنی آن است که همه معارف و احکام الهی در قرآن برای همگان قابل فهم باشد؟!!

و امّا عقل و علم، باید دانست که حجت عقل و علم در علوم بدیهی عقلی اعم از خوبی و زشتی و حسن و قبح و بدیهیات علمی یعنی امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع آنها جای هیچگونه شبهه و تردید نیست. ولی نور پرفروغ عقل در بسیاری از معارف عالی الهی و احکام تعبّدی دینی و حتّی در شناخت حقّ متعال - چنانکه در جای خود به تحقیق ثابت شده است (۱) - از فروغ افتاده و راه نفوذی به آنها پیدا

نمی کند مگر اینکه از جانب حقّ متعال به تذکیر و تنبیه پیامبران و اوصیاء و عالمان الهی که علمشان را از رسول و اوصیایش گرفته باشند منور شده باشد. و به همین جهت است که خواست الهی بر این قرار گرفته که زمین را خالی از حجت قرار ندهد اگرچه از دیده ها پنهان باشد. او را در اتمام حجت الهی در روی زمین بر انسانها و دیگر موجودات وظایفی است که باید آنها را انجام دهد و حقّ را ابلاغ کند و باطل را به بندگان الهی تذکر دهد اگر چه خود شناخته نشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ أَمَا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ أَمَا خَائِفًا مَغْمُورًا. لِئَلَّا

تُبْطَلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ... (۲).

هرگز زمین خالی نمی شود از کسی که حجت خدا را به پا دارد، خواه ظاهر باشد و مشهور و یا ترسان باشد و پنهان. تا اینکه حجتها و دلایل روشن الهی باطل نشود...

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ. (۳)

۱- رجوع شود به کتابهای توحید الامامیه و ترجمه آن و تنبیهات حول المبدء و المعاد.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار/۱۴۷.

۳- الکافی/۱/۱۸.

همانا خداوند زمین را بدون امام رها نمی کند. در غیر این صورت حق از باطل شناخته نشود.

در نامه‌های که از ناحیه مقدسه به شیخ مفید (ره) صادر شده آمده است :

ما گرچه در جایی دور از محل سکونت ستمگران اقامت کردیم. و این به خاطر آن است که خدای تعالی مصلحت ما و شیعیان ما را - تا وقتی که دولت در دنیا در دست فسّاق باشد - در این دیده است. ولی با وجود این ما به اخبار شما آگاه هستیم و هیچیک از اخبار شما از ما پوشیده نیست... ما در رعایت شما اهمال نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم و اگر غیر از این بود سختیها بر شما فرو می آمد و دشمنان بر شما غلبه می کردند. (۱)

پس حجت گرچه به خاطر برخی مصالح و حکمتها از دیده ها غایب می شود، ولی فیض وجودش بر مؤمنان و همه موجودات شامل است. و به اموری که از ناحیه خدای تعالی بر او محوّل گشته به طور کامل عمل می کند.

پس امامت و خلافت و حجت بودن امام، اختصاص به زمان بسط ید ندارد، بلکه در هر حالی و در هر زمانی این صفات بر او ثابت است و با قبض ید و غیبت از او زایل نمی شود. و مهم آن است که مسلمانان و مؤمنان در هر زمانی و در هر حالی به وظایف عام و خاص زمان و حال خود عمل نمایند. یعنی اینکه برای آنها در زمان شهود و بسط ید وظایفی خاص وجود دارد که آن وظایف در زمان قبض ید و غیبت به جهت خصوصیت زمانش وجود ندارد. و همچنین در زمان غیبت وظایفی است که در زمان شهود وجود ندارد. و وظایفی هم است که در همه ازمنه و احوال بر مؤمنان ثابت است. و به طور کلی عمل بر وظیفه در هر زمانی با توجه به ولایت و خلافت امام به حقّ و منصوب از ناحیه خدای تعالی لازم است و این عمل انسان رابه قرب الهی می رساند. و همین عمل بدون توجه به ولایت و خلافت امام به حقّ، انسان را

نه تنها به قرب الهی نمی رساند بلکه از او دور هم می نماید.

بنابراین مؤمن در زمان غیبت اگرچه امامش را مشاهده نمی کند و یا به هنگام شهود او را نمی بیند، ولی این موجب نمی شود که او از اعتقاد به امامت و خلافت الهی دست بردارد و از یاد او غفلت نماید. و این روشن است که خدای تعالی این امور را بر پیامبران و اوصیای آنها تقدیر و امضا کرده تا هم خود آنها با تحمل و صبر کاملتر شوند و هم مؤمنان حقیقی شناخته شوند.

و این مسأله هم روشن است که در زمان غیبت و همین طور در زمان شهود، ولی محبوس بودن امام، ارتباط ظاهری از طرف ما با او بریده شده ولی از طرف او ارتباط برقرار است و او به صورتهای گوناگون حجت الهی را بر بندگان تمام می کند و مهم آن است که انسان از صمیم قلب به او توجه نماید و هرگاه به حق رسید به آن پایبند شود و عمل نماید تا به هنگام بازخواست دچار مشکل نشود. و این حرفها که: من دسترسی به امام نداشتم، ما سرپرست نداشتیم، دشمنان خدا غلبه کرده بودند و... مشکل را حل نمی کند.

البته لازم نیست برای همه انسانها همه حقایق روشن شود و همه مؤمن واقعی کامل شوند. و این نه تنها در زمان غیبت بلکه در زمان شهود و همچنین در زمان وجود پیامبران و امامانی که بسط ید داشتند عملی نشده است. بلکه هر کسی به همان اندازه که حق برایش روشن می شود مورد بازخواست قرار خواهد گرفت. و اگر کسی در دوران حیاتش به هیچ وجه از حق اطلاع پیدا نکند - و این فرق نمی کند در زمان غیبت باشد یا در زمان شهود - چنین شخصی در آثار دینی مستضعف شمرده شده و حکم او از دیگران جداست. و بدیهی است که استضعاف در هر زمانی ممکن است و هیچ منافاتی هم با وجود حجت بر روی زمین ندارد.

پس آنچه از آثار دینی به دست می آید این است که خداوند متعال زمین را لحظهای خالی از حجت باقی نمی گذارد، ولی اینکه حجت بر تمام انسانها به یک اندازه در

دنیا تمام بشود و همه انسانها بتوانند با حجت الهی ارتباط برقرار کرده و او را به حسّ مشاهده کنند، چنین امری نه از تاریخ گذشتگان به دست می آید و نه تجربه حال حاضر آن را تأیید می کند و نه در روایات دینی از آن خبری وجود دارد. البته به قطع می توان گفت که زمانی نبوده که در آن زمان هیچ مؤمنی اصلاً وجود نداشته باشد، بلکه در هر زمانی مؤمنانی در درجات مختلف ایمان وجود داشته و دارند.

نکته قابل تذکر دیگر اینکه امام از نظر شیعه نه تنها حجت بر همه انسانهاست بلکه او امام و حجت تمام خلایق در همه عوالم است. امام صادق علیه السلام به سدید فرمود:

نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنِ مَعْصِيَتِنَا. نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ. (۱)

ما قومی هستیم که خدای تعالی امر به اطاعت ما کرده و از معصیت ما نهی فرموده است. ما حجت بالغه الهی هستیم بر آن که میان آسمان و زمین هست.

و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْأَيْمَةُ الْهَدَىٰ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ حُجَّتُهُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى. (۲)

خدای تعالی امامان هادی را یکی پس از دیگری ارکان زمین قرار داده تا به وسیله آنها زمین را از اضطراب باز دارد. و آنها را حجت بالغه خود بر آن که روی زمین و زیر خاک هست، قرار داده است:

و نیز می فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا مِنْ آدَمِيٍّ وَلَا إِنْسِيٍّ وَلَا جِنِّيٍّ وَلَا مَلَكَ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ

۱- .الكافي ۱/۱۷۷ و ۲۶۹.

۲- .البحار ۲۷/۴۶.

نَحْنُ الْحَاجُّونَ عَلَيْهِمْ. وَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا آلاَ وَقَدْ عَرَضَ لَآئِنَّا عَلَيْهِ وَآخْتَجَّ بِنَا عَلَيْهِ، فَمُؤْمِنٌ بِنَا وَكَافِرٌ وَجَاهِدٌ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ. (۱)

هیچ چیزی و هیچ آدمی و هیچ انسانی و هیچ جنّ و هیچ فرشته‌ای در آسمانها وجود ندارد. و خدا هیچ موجودی را نیافریده مگر اینکه ولایت ما را بر او عرضه داشته است، و بر او با ما احتجاج کرده است، برخی ایمان آورده و برخی کافر گشته و بعضی انکار نموده است حتی آسمانها و زمین و کوه‌ها.

پس این لطفی است بر نوع انسان که خداوند متعال از میان این مخلوق عده‌ای را برای همه مخلوقات حجّت قرار داده است. پس امام از نظر شیعه چنانکه مرجع همه انسانهاست، مرجع همه خلائق اعم از جن و فرشته و حیوانات حتی آسمانها و زمین و کوه‌ها هم می‌باشد. امر او نسبت به همه امر خدا و نهی او نهی خدا، محسوب می‌شود. و اطاعت از او اطاعت از خدا، و معصیت او معصیت خداست.

۴) امام عالم به دین خداست

اشاره

بیشتر روشن شد که امام خلیفه و جانشین پیامبر می‌باشد. و بدیهی است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم علاوه بر هدایت و راهنمایی مردم، بر مردم حکومت و سلطنت هم می‌کرد. پس امام که خلیفه الهی و جانشین رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می‌باشد قطعاً این دو جهت را باید دارا باشد. یعنی امام هم مانند پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم هم مردم را هدایت و رهبری می‌کند و هم سلطنت و حکومت بر آنها می‌نماید. و گفتیم که معنای خلیفه هم به همین جهت دلالت دارد.

حال این سؤال مطرح می شود که: آیا کسی که به جای پیامبر می نشیند و کارهای او را می خواهد تداوم بخشد و دین او را زنده نگه داشته و آن را از تحریف و تبدیل حفظ کند، آیا چنین کسی بدون علم و آگاهی از دین پیامبر می تواند به جای او نشسته از دین او محافظت نماید و آن را تداوم بخشد؟ آیا چنین کسی می تواند حجت بر مردم باشد تا فردای قیامت نتواند بر خداوند تعالی احتجاج نمایند؟ مسلّم است که هیچ عاقلی کارهای خود را به کسی که دانش کافی از آن کارها ندارد نمی سپارد، بلکه سعی می کند کسی را برای تداوم خواسته هایش انتخاب کند که نزدیکترین شخص به خودش باشد و به اهداف و خواسته هایش به طور کامل آگاهی داشته باشد.

ممکن گفته شود: این سخنی درست و به جاست؛ ولی شخصی هم که از مدیریتی قوی برخوردار است، می تواند از نیروهای متخصص به خوبی استفاده کرده، با کمک آنها دستگاه های مربوط به محدوده مدیریت خود را به خوبی به راه اندازد و از آنها در جهت خاصّ خودشان بهره برداری صحیح و کافی بکند.

جواب :

اولاً: درست است که مدیریت دانشی خاصّ است و شخص با داشتن آن می تواند حتی در اداره مملکتی با استفاده از عوامل متخصص و سیاستمدار موفق باشد، ولی اگر چنین شخصی از دانش سیاسی و مردم‌داری و مدیریت آگاهی کامل داشته باشد و در عرض آن علوم دیگر هم بهره‌های داشته باشد، ضریب موفقیت او خیلی بالا خواهد بود. و با وجود چنین شخصی استفاده از مدیرانی که دانش کافی برخوردار نمی باشند امری نامعقول است.

ثانیاً: سرپرستی جامعه دینی و جانشینی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نمی توان با امور عادی مردم قیاس کرد. دانش مدیریت یک دانش تجربی بشری است ولی کارهای پیامبر اسلام و اوصیای او منشأ الهی دارد که به همه جهات این

عالم و عوالم دیگر مربوط است. و روشن است پدید آورنده این دانش مدیریت، بشری است که نه از حقایق این جهان مادی اطلاع کافی دارد و نه از اهداف و حکمت‌های خالق آنها. دانشی که او پیریزی کرده و مدیریتی که او معقول می‌داند، در سطح درک و اطلاعات خود اوست. و ممکن است امور بسیاری را پیامبر اسلام از طریق وحی و اوصیای او با علمی که از او به ارث می‌برند، معقول و مشروع ندانند ولی این بشر آنها را اموری معقول و لازم بدانند و بالعکس.

ثالثاً: باید دید انتظار جوامع دینی بعد از پیامبران از اوصیای آنها چه بوده است. آیا مردم فقط از جانشین پیامبر این انتظار را داشتند که تنها مدیریت خوب داشته باشد و از او هیچ انتظار دیگری غیر از این نداشتند؟ آیا در نظر مردم علم به معارف و احکام الهی و زهد و پارسایی و اخلاق دینی در شخص خلیفه در درجه دوم از اعتبار بود یا آنها را در درجه اول از خلیفه انتظار داشتند؟ آیا انتظار مردم از خلیفه و جانشین پیامبران این نبود که در مقابل شبهات علمی و مشکلات دینی مردم پاسخگو باشند؟ مسلم است که پیروان همه ادیان الهی در مورد جانشینان پیامبرانشان چنین طرز فکری را داشتند و انتظار آنها از خلیفه پیامبرشان این است که او باید علاوه بر داشتن مدیریت قوی از معتقدین به پیامبر بوده و وارث علوم پیامبرشان بوده باشد.

رابعاً: چنانکه گفتیم پیامبر علاوه بر داشتن سلطنت و سرپرستی امور مردم، وظیفه مهم دیگری هم داشت که آن تعلیم و تزکیه و هدایت مردم بود. و به یقین می‌توان گفت شأن اصلی و اساسی پیامبران الهی هم همین جهت هدایت و تعلیم و تزکیه بوده است. و روشن است کسی که به جانشینی او معین می‌شود باید این دو جهت را دنبال کرده و خواسته‌های پیامبر را شکوفا کرده و تداوم بخشد.

خامساً: همه این بحثها درباره امام و خلیفهای است که بشر بخواهد او را به جای پیامبر انتخاب کند، ولی بنابر نظریه تحقیقی شیعه که امامت و خلافت همچون نبوت امری است که حق انتخاب برای بشر در آن وجود ندارد و تنها به امر پروردگار

و ابلاغ پیامبر مربوط است، و تعیین خلیفه و جانشینی باید از سوی خود او و به دستور خدا صورت گیرد. دیگر جایی برای این بحثها باقی نمی ماند. خدا خود بهتر می داند که چه کسی را برای این امر انتخاب نماید. درباره منصوص بودن امامت و خلافت در آینده بحث خواهیم کرد.

رابطه وجوب طاعت و علم

پیش از این بحث مفصّلی درباره وجوب اطاعت به طور مطلق از امام و خلیفه طرح کردیم و معلوم شد که خداوند متعال طاعت اولوالامر و خلفا را بر مؤمنین به طور مطلق واجب و لازم کرده است. با توجه به این امر روشن می شود که امام و خلیفه پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم باید کسی باشد که وارث علوم پیامبر است. زیرا اگر خلیفه عالم به علوم دینش نباشد یا در میان پیروان پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم کسی غیر از خلیفه وجود دارد که علوم او را به طور کامل آموخته باشد یا وجود ندارد. اگر وجود نداشته باشد امر مشکل خواهد بود. زیرا دین با علم پایدار می ماند و عالم است که شبهات وارد را دفع می کند و حوزه دین را از هر گونه انحراف حفظ می کند. و اگر چنین شخصی غیر از خلیفه وجود داشته باشد، بر خلیفه لازم خواهد بود به او رجوع کرده مسائل دینی را از او اخذ کرده و به آنها عمل نماید. و در این صورت او خود مطاع خواهد نه مطیع. و او که به حق هدایت می کند، به اطاعت سزاوارتر خواهد بود. خدای تعالی می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» (۱)

آیا کسی که به حق هدایت می کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی شود مگر اینکه هدایتش می کنند؟!

و نیز از ابراهیم علیه السلام نقل می کند که به پدرش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (۱)

ای پدر، به من علمی داده شده که به تو داده نشده است پس از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم.

البته در بحث وجوب اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم که خداوند متعال در بنیاسرائیل ملک و سلطنت را در خانوادگی قرار داده بود و نبوت را در خانوادگی دیگر، ولی بر ملک و سلطان رجوع به نبی را لازم کرده بود، و هر دو امر را در بعضی پیامبران و پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم جمع کرده بود.

رابطه حجت بودن امام و علم

پیشتر از منصور بن حازم نقل کردیم که: به مردم گفتیم: در زمان حیات رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم او خودش حجت خدا بر خلق بود. و بعد از آنها سؤال می کردم که، بعد از رسول خدا چه کسی حجت خدا بر امت پیامبر خاتم است؟

آنها گفتند: قرآن. گفتیم: چون هر گروهی به قرآن استناد می کنند پس نمی شود قرآن حجت بر امت باشد. سپس منصور اثبات کرد که کسی فقط می تواند حجت خدا باشد که عالم به همه قرآن باشد.

امام و خلیفهای که از مسائل دینی اطلاعی نداشته باشد و در معارف دینی و حقایق اسلامی متخصص نباشد، چگونه می تواند حجت تمام عیار بر مؤمنین باشد؟ امام رضا علیه السلام نیز با اشاره به همین امر می فرماید:

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صِدْرَهُ لِتَدْلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحُكْمَ وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إلهاماً، فَلَمْ يَعِيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ. فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَالَ وَالْعِثَارِ

يُخَصُّهُ اللهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ. وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.... (۱)

همانا خداوند متعال وقتی بندهای را به سرپرستی امور بندگانش انتخاب می کند، سینه او را بر این امر فراخ کرده و در دل او چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد، و علم را به او الهام می نماید تا بعد از آن از جواب هیچ سؤالی در نماند و از حق در جواب سرگردان نشود. پس امام معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است که از خطاها و لغزشها و سقوط در امان است. خداوند این امر را به او اختصاص داده تا حجت او بر بندگانش باشد و او را گواه بر خلقش قرار دهد. این فضل الهی است که به هر کس خواهد عطا می کند.

علم امام در روایات اهل بیت علیهم السلام

اشاره

برای علم امام علیه السلام در روایات اهل بیت علیهم السلام جهات مختلفی بیان شده است. در اینجا به انواع و طوایفی از آنها اشاره می شود:

(۱) کیفیت عالم شدن امام علیه السلام

بدیهی است که علم امام علیه السلام به عطای حق متعال است و روش تعلیم و تعلم عادی در کار نبوده است. و این عطای خاص الهی را نمی شود تصور کرد.

پس بیان چگونگی عالم شدن امام علیه السلام از توان بشر عادی خارج است. و ما هم در اینجا فقط به آنچه از خود آنها در این باره رسیده است اشاره می کنیم. امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثِهِ وَجُوهٍ: ماضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي، فَمُفَسَّرٌ. وَ أَمَّا الْغَابِرُ، فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ، فَقَدْزَفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَّرٌ فِي الْأَسْمَاعِ. وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا. وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا. (۱)

علم به سه وجوه به ما می رسد: گذشته، آینده، حادث. اما علم گذشته، علمی است که تفسیر شده است. و اما علم آینده، علم مزبور و مکتوب است. و اما حادث، چیزی است که در قلب انداخته می شود و در گوش نقش می بندد، و بهترین علم ما همین علم است. و پیامبری بعد از پیامبر ما وجود ندارد.

و در روایت دیگر امام صادق علیهما السلام در بیان این سه وجه می فرماید :

أَمَّا الْغَابِرُ، فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا. وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ، فَمَا يَأْتِينَا. وَ أَمَّا النَّكَتُ فِي الْقُلُوبِ فَالِهَامُ. وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ، فَأَمْرُ الْمَلِكِ. (۲)

اما علم گذشته علمی است که از ما گذشته است. و اما مزبور، آن است که خواهد آمد. و اما آنچه در دلها فرو می رود، الهام است. و آنچه در گوشها نقش می بندد، امر فرشته است.

و در حدیثی دیگر می فرماید :

أَمَّا الْغَابِرُ، فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ. وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ، فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ. وَ أَمَّا النَّكَتُ فِي الْقُلُوبِ، فَهُوَ الْإِلِهَامُ. وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ، فَحَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ لَا نَرَى أَشْخَاصَهُمْ. (۳)

اما علم گذشته، علم به آن چیزی است که موجود می شود. و مزبور، علم به آن چیزی است که موجود شده است. و اما آنچه در دلها فرو می رود، الهام است. و آنچه در گوشها نقش می بندد. حدیث فرشتگان است. ما سخن آنها را می شنویم و خود آنها را نمی بینیم.

۱- . الکافی ۱/۲۶۴.

۲- . الکافی ۱/۲۶۴.

۳- . بحار الانوار ۲۶/۱۸.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد :

اِذَا سُئِلَ الْإِمَامُ كَيْفَ يُجِيبُ؟ قَالَ: إِيَّاهُمْ أَوْ أَسْمَاعٌ. وَرُبَّمَا كَانَا جَمِيعًا. (۱)

وقتی از امام سؤال می شود چگونه جواب می دهد؟ فرمود: به الهام یا به خواندن در گوش و گاهی به هر دو.

انسان موقعی که از مادر زاده می شود هیچ چیزی نمی داند، خدای تعالی می فرماید :

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا (۲)».

و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیز نمی دانستید.

ولی بعضی از همین انسانها آنگاه که از مادر زاده می شوند، نه تنها که عالم است بلکه دارای مقام نبوت هم می شود. در قرآن می خوانیم که حضرت عیسی آنگاه که از مادر زاده شد و هنوز طفلی در گهواره بود، زبان به سخن گشود و گفت:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳)».

یعنی: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و همین انسان بعد از آنکه دانشمندی بزرگ می شود، موقعی می رسد که همه علوم خود را از یاد می برد و مانند بچه‌های می شود که تازه به دنیا آمده است. خداوند متعال می فرماید :

«وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا (۴)».

و بعضی از شما به پستترین مرحله عمر خویش می رسد تا اینکه بعد از علم و آگاهی هیچ چیزی نمی داند.

۱- بحارالانوار ۲۶/۱۹.

۲- نحل (۱۶)/۷۸.

۳- مریم (۱۹)/۳۰.

۴- حج (۲۲)/۵.

پس انسان به طور طبیعی از راه تعلیم و تعلّم می آموزد و با تفکر و تدبّر علومش را زیاد می کند. ولی چنانکه گفتیم این تنها روش برای فراگیری علم نیست، بلکه بسیاری از همین انسانها بوده‌اند که الفبای علم را نمی دانستند ولی با یک عنایت خاص صاحب علمی بس مهم شده‌اند که قضایای آنها را ما بارها خوانده و شنیده‌ایم. پس این یک موهبت الهی است که خدای تعالی به هر کس به هر اندازه که خواست از هر راهی عنایت می کند. و این امر از نظر شیعه در مورد آنان که از ناحیه خدای تعالی به خلافت و رهبری امت پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم انتخاب شده‌اند، مسلم است و جای هیچگونه شک و تردید در آن نیست. خداوند سبحان آنان را موقعی که از مادر زاده می شوند علمی عطا فرموده که هیچیک از دیگر بندگانش را عطا نفرموده است.

می دانیم خداوند متعال همه آنچه را می خواهد وجود دهد، با تمام خصوصیات در کتابی نوشته است، چنانکه می فرماید :

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۱)

ابواب علوم غیب نزد اوست. جز او کسی آن را نمی داند. و آنچه در خشکی و دریاست می داند. و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه آن را می داند. و هیچ دانهای در تاریکیهای زمین، و هیچتر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است.

خدای تعالی همین علم مکتوب را به عده‌ای از بندگان برگزیده‌اش عطا فرموده است. خدای تعالی می فرماید :

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (۱)

دانای غیب است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در اینصورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی قرار می دهد.

در اینکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم یکی از این پیامبران بزرگوار است که خدای تعالی از او خشنود و راضی است، جای هیچگونه شک و تردید نیست. و نیز در اینکه ائمه علیهم السلام وارث علوم انبیا هستند جای شبهه نیست. پیامبر درباره علی علیه السلام فرمود:

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا. (۲)

من خانه حکمت هستم و علی در آن است.

و نیز فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۳)

من شهر علمم و علی در آن است. پس هرکس اراده شهر کند، باید به سراغ در آن برود.

و نیز از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که به هنگام مریضیاش که منجر به رحلتش شد فرمود:

برادرم را بخوانید پیش من آید. پس به دنبال علی علیه السلام فرستادند و او وارد شد. آنگاه پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم رو به دیوار کردند و بر آنها ردایی کشیدند و پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم با او خلوت کرد و مردم پشت در جمع شده بودند. پس از مدتی علی علیه السلام بیرون آمد

۱- جن (۷۲)/۲۶ و ۲۷.

۲- فضائل الخمسه/۲۴۸، به نقل از صحیح ترمذی ۲/۲۹۹ و کنز العمال ۶/۴۰۱.

۳- فضائل الخمسه/۲۵۰، به نقل از مستدرک الصحیحین ۳/۱۲۶ و ۱۲۷ و کنز العمال ۶/۴۰۱ و ۱۵۶.

و مردی از میان مردم گفت: پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله و سلم در خلوت چیزی به تو گفت؟ علی علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، أَسِيرَ أَلْفِ بَابٍ فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»: آری، هزار باب از علم در بیخ گوشم خواند که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

آن مرد گفت: همه را فرا گرفتی؟

علی علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، وَ عَقَلْتُهُ»: آری، همه را فرا گرفتم و فهمیدم.

و خدای تعالی نیز درباره علی علیه السلام می فرماید: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

روشن است که مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» در آیه شریفه علی علیه السلام می باشد. و اگر این آیه با آیه: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۱)»: یعنی: کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من او را پیش تو می آورم

پیش از آنکه چشم بر هم زنی - ملاحظه شود معلوم می شود که مراد از کتاب در این آیه علم قرائت قرآن و نظایر آن نیست. چنانکه روایات اهل بیت علیهم السلام هم بر این امر دلالت دارد. (۲)

پس این سخن اهل بیت علیهم السلام که ما علم گذشته و حال و آینده را داریم هیچ مشکل عقلی و علمی ندارد و از دیدگاه کسی که ایمان به خدا و رسول و کتاب قرآن دارد، امری است ممکن و دلالت آیات الهی بر وقوع آن محکم و قوی است. پس برای ائمه، گذشته و حال و آینده از نظر احاطه علمی فرقی نمی کند.

۱- . نمل (۲۷)/۴۰.

۲- . ر.ک: تفسیر کنزالدقائق ۹/۵۶۲ - ۵۷۰.

(۲) امام محدث است

امام صادق علیه السلام در تبیین معنای محدث فرمود:

إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ. (۱)

محدث صدای ملک را می شنود و خود او را نمی بیند.

و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام می فرماید:

وَ أَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِي يُحَدَّثُ فَيَسْمَعُ وَ لَا يُعَايِنُ وَ لَا يَرَى فِي مَنَامِهِ. (۲)

و اما محدث کسی است که به او اخبار و تحدیث می شود و او می شنود و نمی بیند. و در خواب هم [ملک را] نمی بیند.

و اما اینکه چگونه صدای ملک را از غیر ملک تشخیص می دهد، امام صادق علیه السلام در این باره هم می فرماید:

إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ. (۳)

به او سکینه و وقار عطا می شود تا کلام فرشته را بشناسد.

و درباره اینکه امامان علیهم السلام محدث هستند امام باقر علیه السلام می فرماید

إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - مُحَدَّثُونَ. (۴)

همانا اوصیای محمد - علیه و علیهم السلام - محدثند.

تذکر به این نکته لازم است که محدث بودن ویژگی اختصاصی اوصیای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نیست، بلکه بر مؤمنان کامل هم به واسطه ملک و فرشته تحدیث و اخبار می شود. در مورد حضرت زهرا - علیها السلام - که در

۱- . الکافی ۱/۲۷۱.

۲- . الکافی ۱/۱۷۶.

۳- . الکافی ۱/۲۷۱.

۴- . الکافی ۱/۲۷۰.

روایات زیادی مطرح شده است، شاهد این مطلب است. (این بحث در آینده خواهد آمد) در مورد حضرت سلمان نیز روایاتی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. (۱) و در مورد مؤمن هم از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او سؤال شد:

أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا؟ قَالَ: يَكُونُ مُفَهِّمًا؛ وَ الْمُفَهِّمُ مُحَدَّثٌ. (۲)

آیا مؤمن محدث می شود؟ فرمود: به او تفهیم می شود. و کسی که به او تفهیمی شود محدث است.

در این روایت معنای محدث تعمیم داده شده است. زیرا تفهیم لازم نیست فقط به تحدیث تحقق پیدا کند، بلکه ممکن است به وسیله القا در دل هم صورت بگیرد. خدای تعالی هم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۳)

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است سپس بر این امر استوار و پایدار ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین نباشد و بشارت باد بر شما بهشتی که به شما وعده داده شده است.

البته در روایات زیادی که در تفسیر آیه وارد شده است آمده است که شیعیانی که بر ولایت پایدار و استوار بمانند و از آن خارج نشوند. فرشتگان به هنگام مرگ بر آنها فرود آمده و آنها را از خوف و اندوه بیرون آورده، به بهشت بشارت می دهند. (۴) ولی

همین آیه به طور کلی فرود آمدن فرشته بر مؤمن و شیعه کامل را تصدیق و تأیید می کند و این روایات دلالت اجمالی آیه را بر این مطلب نفی نمی کند.

نکته قابل توجه دیگر آنکه گفتیم محدث کسی است که صدای فرشته را

۱- ر.ک: بحارالانوار ۲۲/۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۳۱.

۲- بحارالانوار ۱/۸۲.

۳- فضلت/۳۰.

۴- تفسیر کنزالدقائق ۱۱/۴۴۷-۴۵۲.

می شنود ولی خود او را نمی بیند و در خواب هم نمی بیند. و این معنا منافات ندارد با روایات زیادی که درباره مراد فرشتگان با اهل بیت علیهم السلام و تکیه دادنشان بر متکاهای آنان و ریختن پرهایشان در خانه های اهل بیت علیهم السلام و بازی اطفال آنها با پرها و دیدار آنها با امامان علیهم السلام (۱) وارد شده است. زیرا در

این روایات سخن از فرشتهای نیست که خبر می آورد و آنچه در روایات تحدیث وارد شده است سخن از فرشتهای است که خبر می آورد. و ندیدن امام فرشته مخبر را در حال تحدیث امری است و نزول فرشتگان در خانه های آنان و دیدارشان امری دیگر است.

(۳) تأیید امام با روحالقدس

اشاره

شیعه معتقد است که خداوند متعال بندگان برگزیده اش را با روحالقدس تأیید می کند که به وسیله آن از خطا و لغزش و غفلت محفوظ می شوند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ مُسَيِّدًا مُوَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقُ. (۲)

همانا رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به وسیله روحالقدس مورد تأیید و تسدید و توفیق الهی قرار می گرفت. و با وجود آن هیچگاه در تدبیر امور مردم دچار خطا و لغزش نمی شد.

و در حدیث دیگر می فرماید:

وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النَّبُوَّةِ. فَإِذَا قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْأَمَامِ. وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو

۱- . الکافی ۱/۲۹۳، و بحارالانوار ۲۶/۳۵۱ - ۳۶۰.

۲- . الکافی ۱/۲۶۶.

وَلَا يَزُوهَا (۱)

پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نبوت را با روحالقدس متحمل می شود. و وقتی پیامبر رحلت کرد، روحالقدس به امام منتقل می شود. و در روحالقدس خواب و غفلت و لهو و عبث راه ندارد.

پس، از شئون مهم وجود روحالقدس در انسان این است که انسان با وجود آن هیچگاه سراغ گناه نمی رود و از خطا و لغزش و غفلت دوری می کند. و این برای انسان حاصل نمی شود مگر اینکه با وجود روحالقدس گناه و خطا و لغزش، منشأ آنها را خوب بشناسد و این شناخت در او به اندازه‌های قوی و شدید باشد که او از ارتکاب آنها بازدارد.

بنابراین روحالقدس نوری است که به انسان نبی یا امام از طرف خدای تعالی افاضه می شود و با آن نور امور زیای که از حد تصور ما بیرون است برای او روشن می شود. امام رضا علیه السلام در این باره می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا دَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسِهِ مُطَهَّرَهُ لَيْسَتْ بِمَلَكٍ، لَمْ تَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ هِيَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِمَّا تُسَدِّدُهُمْ وَ تُوفِّقُهُمْ. وَ هُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ... (۲)

خداوند متعال ما را با روحی مقدس و پاکیزه از خودش تأیید می کند. این روح فرشته نیست. از گذشتگان با هیچ کس نبوده است مگر با رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم. و او همراه امامان اهل بیت علیهم السلام است، و آنان به وسیله او مورد تسدید و توفیق قرار می گیرند. او ستونی از نور است که بین ما و خداوند کشیده شده است

و امام باقر علیهم السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۱/۲۷۲.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۴۸.

فَبُرُوحِ الْقُدُسِ - يَا جَابِرُ - عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى (۱)

ای جابر، [امامان و پیامبران] از زیر عرش گرفته تا زیر خاک را با روحالقدس می شناسند.

و در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام آمده است :

إِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا شَيْءٌ لَيْسَ عِنْدَنَا، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ (۲)

وقتی چیزی برای ما پیش آمد کند که ما از آن اطلاع نداشته باشیم، روحالقدس آن را به ما القا می کند.

و در روایت دیگر بعد از این تعبیر می فرماید :

وَ أَلْهَمَنَا اللَّهُ الْهَامَاً. (۳)

یعنی: روحالقدس آن را به ما القا می کند و خداوند به ما الهام می نماید.

و نیز می فرماید :

وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهٖ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا. قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَتَنَاوَلُ الْإِمَامُ مَا يَبْغِدَادَ بِيَدِهِ؟ قَالَ : نَعَمْ، وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ (۴)

و روحالقدس همیشه در امام ثابت است و امام با آن همه آنچه در شرق و غرب و خشکی و دریاست می بیند. [راوی می گوید] عرض کردم: فدایت شوم، آیا امام با دست خود می تواند چیزی را که در بغداد است بگیرد؟ فرمود: آری، و هر چیزی را که که زیر عرش باشد.

و عبدالله بن طلحه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

ای فرزند رسول خدا، علمی که به آن به ما اخبار می کنید آیا از مصحفی

۱- . الکافی ۱/۲۷۲.

۲- . بحار الانوار ۲۵/۵۵ و ۵۶ و ۶۲ و ۶۳.

۳- . بحار الانوار ۲۵/۵۶.

۴- . بحار الانوار ۲۵/۵۸.

است که پیش شماست؟ یا از روایتی است که برخی از شما از برخی دیگر نقل می کنید؟ و یا علم در نزد شما چگونه است؟ فرمود: ای عبدالله، امر خیلی بزرگتر از آن است. آیا کتاب خدا را نمی خوانی؟

گفتم: چرا می خوانم.

فرمود: آیا نمی خوانی «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»؟ (۱) یعنی: همین طور بر تو روحی از امر خود وحی

کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست. آیا نمی بینی که پیامبر زمانی نمی دانست که کتاب و ایمان چیست؟

می گوید: عرض کردم: ما هم همین طور قرائت می کنیم.

فرمود: «نَعَمْ، قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تِلْكَ الرُّوحَ فَعَلَّمَهُ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ. وَ كَذَلِكَ تَجْرِي تِلْكَ الرُّوحُ إِذَا بَعَثَهَا اللَّهُ إِلَى عَبْدٍ عَلَّمَهُ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ»:

آری، او زمانی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست تا اینکه خداوند این روح را فرستاد با آن علم و فهم را به او تعلیم کرد. و امر درباره این روح از این قرار است که وقتی خداوند آن را بر بندهای بفرستد علم و فهم را با آن به او تعلیم می دهد.

(۲)

اختلاف تعبیر روایات درباره روح که گاهی «روح القدس» و گاهی «روح منه» و گاهی «روح من امره» چنانکه در آیات شریفه هم مشاهده می شود، ما را به این امر می رساند که مقصود از روح مرحله‌ای از علم و فهم است که خداوند متعال به پیامبران و اوصیایشان عطا می فرماید. و از جمع این روایات به دست می آید که روح القدس مرحله‌ای از علم است که در همه انبیا و اوصیا بوده است، ولی «روح منه» و «روح من امرنا» مرحله‌ای است که فقط در پیامبر خاتم و اوصیای او بوده است.

۱- . شوری (۴۲)/۵۲.

۲- . بحار الانوار ۶۰-۲۵/۵۹.

نکته دیگری که در این روایات مشاهده می شود اینکه: در بیشتر روایاتی که در تفسیر دو آیه: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۱)» وارد شده است، تصریح شده که روح خلقی اعظم از ملائکه

است یا اعظم از جبرئیل و میکائیل است. ولی با وجود این در روایتی در تفسیر آیه «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» آمده است که روح فرشته است. (۲)

این هم ممکن است به این جهت باشد که این مرحله از علم در برخی موارد ممکن است به واسطه فرشته‌های از فرشته‌های الهی به پیامبر و اوصیایش القا شده باشد.

و نکته دیگری که در این روایات وجود دارد اینکه: در روایت دوم که در این بحث نقل کردیم آمده بود که وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد روحالقدس به امام منتقل می شود. از این روایت برداشت می شود که امام پیش از رحلت پیامبر حامل روحالقدس نیست. ولی در روایت دیگری تصریح شده که امام با وجود پیامبر هم حامل همین روحالقدس می باشد. پدر علی بن عبدالعزیز می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَّهَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْيَمَنِ لِيُقَضَىٰ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا وَرَدَتْ عَلَيَّ قَضِيَّتُهُ إِلَّا حَكَمْتُ فِيهَا بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قال: صدقوا.

قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ وَ لَمْ يَكُنْ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَائِبًا عَنْهُ؟

فَقَالَ: تَلَقَّاهُ بِهِ رُوحُ الْقُدْسِ (۳)

۱- اسرا(۱۷)/۸۵.

۲- بحارالانوار ۲۵/۶۰ ح ۳۲.

۳- بحارالانوار ۲۵/۷۵.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، مردم می گویند: رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن فرستاد تا میان مردم قضاوت کند، و علی علیه السلام فرموده است: هیچ قضیه‌ای بر من پیش نیامد مگر اینکه در آن قضیه به حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حکم کردم.

فرمود: راست می گویند.

عرض کردم: این چگونه ممکن است در حالی که نه همه قرآن نازل شده بود و نه رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نزد او بود؟

فرمود: روح‌القدس حکم را به او القا می کرد.

پس روایت اول می گوید: روح‌القدس که همراه پیامبر بود با رحلت او از روی زمین به بالا صعود نمی کند بلکه منتقل به امام می شود، و دلالت ندارد که امام علیه السلام در آن زمان با روح‌القدس ارتباطی نداشته است. ولی این روایت به صراحت دلالت دارد که روح‌القدس حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم را به علی علیه السلام با وجود پیامبر القا می کرد.

علاوه بر اینکه در روایات ائمه اطهار علیهم السلام عصمت امام تنها به زمان امامت او اختصاص ندارد بلکه پیش از امامت هم از امام عصمت الهی برخوردار است. و خواهیم گفت که وجود عصمت مشروط به وجود روح‌القدس است. پس معلوم می شود که امام پیش از امامت هم روح‌القدس را دارا بوده است.

قرائن و شواهد دیگری نیز برای این مطلب در روایات اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که ذکر آنها در اینجا لزومی ندارد.

روح القدس و عصمت

با توجه به روایاتی که درباره حقیقت روح‌القدس نقل شد، روشن می شود که

حامل روحالقدس نه خطا از او سر می زند و نه غفلت در او پیدا می شود و نه لغزشی و انحرافی در او یافت می شود. پس وجود روحالقدس در پیامبران و اوصیا از آثار عصمت در آنهاست. درباره عصمت و رابطه آن با علم در آینده بحث خواهیم کرد.

روح القدس و قدرت

در حدیثی که نقل کردیم آمده بود که امام علیه السلام به وسیله روحالقدس هر چیزی را که در زیر عرش قرار داشته باشد با دست خود می تواند آن را بگیرد. و این حاکی از قدرت فوقالعاده و تصرف او در تکوین است که به اذنالهی در اختیار او گذاشته شده است. و از این معلوم می شود که علم با قدرت هم رابطه نزدیکی دارد. و این امر با توجه به آیه: «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یزتد الیک طرفک» (۱) یعنی: کسی که علمی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر

هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد - روشن می شود که انسان با داشتن علمی از کتاب دارای قدرتی فوقالعاده می شود.

۴) نزول فرشتگان بر امام در شب قدر

خدای تعالی می فرماید:

«تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (۲)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای هر امری نازل می شوند.

آیه شریفه دلالت دارد که فرشتگان و روح در شب قدر به زمین فرود می آیند. و این فرود هم به جهت هر امری می باشد (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).

۱- . نمل (۲۷)/۴۰.

۲- . قدر (۹۷)/۴.

اکثر مسلمین قائلند که شب قدر هر سال تکرار می شود نه اینکه یک شب خاص در زمان پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بوده و بعد رفع شده است. و ظاهر آیه شریفه هم دلالت بر تکرار این شب در هر سال دارد. بلکه در روایات اهل بیت علیهم السلام صریحاً آمده است که این شب اختصاص به زمان پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم ندارد و پیش از او و بعد از او هم شب قدر بوده و خواهد بود. (۱)

و نیز مسلم است شب قدر نامیدن این شب به این جهت است که خداوند متعال در این شب از سال امور خلاق را تا شب قدر دیگر مورد تقدیر و اندازه‌گیری قرار می دهد. پس در این شب همه حوادث یک سال به تفصیل مورد اندازه‌گیری قرار می گیرد و حوادث سالهای بعدی در شب قدر خود همان سالها مورد تقدیر قرار می گیرند. بنابراین منظور از «من کل امر» همه حوادث یک سال، می باشد. و فرشتگان و روح به جهت همین تقدیرات فرود می آیند. زیرا مناسبت شب قدر با نزول فرشتگان و روح اقتضا می کند که نزول آنها به زمین برای ابلاغ امور تقدیر شده در این شب برای زمینیان باشد. و بدیهی است که در زمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم خود او محلّ نزول این فرشتگان و روح بود و بعد از او هم کسی جز اهل بیت علیهم السلام چنین ادعایی نکرده و فقط آنان هستند که در روایات متعدّد این موضوع را خبر داده‌اند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...» می فرماید:

أَيُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِكُلِّ أَمْرٍ... (۲)

یعنی آنان از نزد پروردگارشان با هر امری بر محمد و آل محمد فرود می آیند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید :

ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَهُ وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ، تَنْزَلُ

۱- . ر.ک: کنزالدقائق ۱۴/۳۶۶ و ۳۶۷.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۷۰.

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ دَائِمٌ الْبَرَكَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ (۱)

آنگاه یکی از شبهای ماه رمضان را بر شبهای هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نامید. فرشتگان و روح در این شب به اذن پروردگارشان با هر امر سلام و دائمالبر که تا طلوع فجر، بر آن بندگانی که خداوند متعال می خواهد، برای رساندن قضای محکم الهی، فرود می آیند.

امام باقر علیه السلام می فرماید :

إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سِنَةً سِنَةً، يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا...

(۲)

همانا در شب قدر به ولی امر تفسیر امور سال به سال نازل می شود. و در این شب هم دستورهایی نسبت به خود او و هم دستورهایی نسبت به مردم، به او ابلاغ می شود.

اشکال : از آیه شریفه و روایاتی که در تفسیر آن نقل شد، به این نتیجه رسیدیم که : در شب قدر. هر سالی اموری مورد تقدیر قرار می گیرند که در سالهای قبل مورد تقدیر قرار نگرفته است. و آنچه در شب قدر تقدیر می شود، در همان شب به پیامبر و وصی او به وسیله فرشتگان و روح می رسد. لازمه این سخن آن است که رسول یا وصی او عالم به مقدراتی که در سالهای بعد پیش خواهد آمد نباشد.

جواب : این سؤال در روایتی مطرح شده است و امام علیه السلام از آن جواب فرموده است. و ما هم در جواب از این اشکال به نقل آن اکتفا می کنیم مردی به امام باقر علیه السلام گفت:

ای فرزند رسول خدا، خواهش می کنم بر من خشم نکنی.

۱- صحیفه مبارکه سجّادیه، دعای دخول شهر رمضان.

۲- الکافی ۱/۲۴۸.

حضرت فرمود: برای چه.

او گفت: به خاطر چیزی که می‌خواهم از شما سؤال کنم.

فرمود: بگو.

او گفت: خواهش می‌کنم خشم نکنی.

فرمود: خشم نمی‌کنم.

گفت: این گفته خودتان را درباره شب قدر که فرشتگان و روح در آن شب بر اوصیا فرود می‌آیند. می‌دانی؟ آیا آنها چیزی را به اوصیا می‌آورند که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نمی‌دانست؟ یا چیزی را می‌آوردند که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به آن آگاه بود؟ در حالی که شما می‌دانید که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به هنگام رحلتش هیچ چیزی را عالم نبود مگر اینکه علی علیه السلام نیز آن را حفظ کرده بود؟

امام باقر علیه السلام فرمود: ترا با من چه کار؟! و چه کسی تو را به اینجا آورد؟

او گفت: قضای الهی برای طلب دین مرا پیش شما آورد.

حضرت فرمود: آنچه می‌گویم خوب به آن توجه کن. همانا رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم آنگاه که به آسمانها برده شد، وقتی فرود می‌آمد خداوند متعال همه آنچه تحقق پیدا کرده بود و همه آنچه در آینده تحقق پیدا می‌کرد به او آموخت. و مقدار زیادی از آن علم به صورت جمعی و جُمَلی بود که تفسیر آنها در شب قدر می‌آید و علی علیه السلام هم مانند رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم علم جمعی و جملی را دارا بود و تفسیر آن هم در شبهای قدر می‌آید.

راوی پرسید: آیا علم جمعی و جملی تفسیر نداشت؟

حضرت فرمود: چرا، ولی امر الهی در شبهای قدر به پیامبر و اوصیا می آید که فلان کار و فلان کار را انجام بده. و آنها این امر را می دانستند و در شب قدر دستور می رسد که آن چگونه باید انجام گیرد.

گفتم: لطفاً این سخن را برایم تفسیر کن.

فرمود: رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم هنگام رحلتش همه علم و تفسیر آن را می دانست.

گفتم: پس در شبهای قدر چه علمی به آنها می آمد؟

فرمود: امر و تسهیل در آنچه می دانست.

حضرت فرمود: همانا فرشتگان و روح در شب قدر فرود می آیند به خاطر حکمی که با آن میان بندگان حکم کند.

او پرسید: آیا این حکم را می دانستند؟

فرمود: آری قطعاً می دانستند ولی توان امضای چیزی از آن را نداشتند تا اینکه در شبهای قدر برای آنها امر می شد که تا سال آینده چه کار بکنند... (۱)

مسلم است که پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام حامل علم و کتاب مبین هستند و نیز حامل عرش علم و کتابی که خداوند متعال همه مخلوقات را پیش از وجودشان در آن ثبت کرده است می باشند.

از طرف دیگر این امر هم مسلم است که در شبهای قدر، بلکه در هر روزی، علوم جدیدی بر پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام می رسد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّهُ لَيَحْدُثُ الْأَمْرَ سِوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ عِلْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْخَاصُّ وَالْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلَ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ. ثُمَّ قَرَأَ: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِثْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)

(۲)

همانا هر روزی، به ولی امر غیر از آنچه در شب قدر می رسد، علم خاص و پنهان و حیرتانگیز و مخزون الهی حادث می شود مانند آن امری که شب قدر نازل می شود. سپس این آیه را تلاوت کرد که: و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود، کلمات خدا پایان نمی گیرد. خداوند عزیز و حکیم است.

و نیز مسلم است که در هر شب جمعه به علوم اهل بیت علیهم السلام افزوده می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

در هر شب جمعه اولیای الهی را سرور و شادی پیدا می شود.

گفتم: فدایت شوم؛ این چگونه است؟ فرمود :

إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَآفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعَرْشَ وَآفَى الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَأْفَيْتُ مَعَهُمْ فَمَا أَرْجِعُ إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَنَفَدَ مَا عِنْدِي. (۳)

شب جمعه رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و من هم با آنها، با عرش الهی برخورد می کنیم. و من بر نمی گردم مگر با علمی که تازه استفاده کرده‌ام. و اگر چنین نباشد، آنچه نزد ماست تمام می گردد.

علاوه بر اینها روایاتی هم است که دلالت می کند اگر علم امامان علیهم السلام افزوده نشود پایان می یابد.

۱- . لقمان (۳۱)/۲۷.

۲- . الکافی ۱/۲۴۸.

۳- . الکافی ۱/۲۵۴.

زراره می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود :

لَوْلَا أَنَا نَزَدَا لَأَنْفَدْنَا.

قَالَ: قُلْتُ: تَزْدَاوَنَ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ، عُرِضَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ عَلَيَّ الْأَيْمَّةُ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا (۱).

اگر به علم ما افزوده نشود علم ما تمام می گردد.

زراره گفت: عرض کردم: آیا به شما علمی داده می شود که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم آن را نمی داند؟

فرمود: آگاه باش؛ همانا وقتی علمی به ما داده می شود، ابتدا به رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم عرضه می شود و بعد به امامان علیهم السلام و سپس کار به ما منتهی می شود.

همه این روایات که درباره زیاد شدن علم پیامبر و علم ائمه علیهم السلام نقل شد، با توجه به آن روایتی که در توضیح حدوث علوم جدید برای ائمه علیهم السلام در شب قدر نقل گردید، معنای آنها روشن می شود. زیرا بنا بر آن روایت بیشتر علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علوم امامان اهل بیت علیهم السلام علوم جمعی و جملی هست که نیاز به تفسیر دارد. و خداوند متعال تفسیر آن را بنا بر مصالحی به تدریج در شبهای قدر و شبهای جمعه و یا روز به روز به آنها می رساند. یعنی خداوند متعال پیامبر و امامان را عالم به علوم که در آینده تحقق پیدا خواهد کرد نموده است، ولی همه آنها را که به آنان تعلیم کرده، وعده نداده است که حتماً و به طور قطعی در خارج موجود کند. خداوند متعال در این امور آزاد و مختار است و می تواند آن را در کتاب ثبت کرده و به پیامبر و وصی آموخته است در خارج تحقق دهد و می تواند هیچیک از آن ثبت شده و تعلیم داده

شده را در خارج به وجود نیاورد. و این امر هیچ اشکالی در حکمت و علم او ایجاد نمی کند. بلی اگر در موردی وعده‌های داده باشد، با آموختن و ثبت نمودنش همراه با اخبار حتمی و قطعی از وقوع آن بوده باشد، به طوری که اگر آن چیزی در خارج تحقق پیدا نکند موجب خلف وعده و دروغ گردد، و یا زیادی تغییر و تبدیل موجب وهن و سستی در حکمت و فاعلیت او شود، در این موارد به خاطر اینکه خدای تعالی از این امور منزّه است، هیچ تغییری ایجاد نمی کند و همانطور که ثبت شده یا به پیامبر و وصی او یا فرشته‌های تعلیم شده، در خارج محقق می شود. و به همین جهت بوده است که امامان اهل بیت علیهم السلام در روایاتی فرموده‌اند :

لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَحَدَّثْتُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: أَيُّهَ آيَةٍ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱) (۲)

اگر آیهای در کتاب خدا نبود، آنچه تا قیامت واقع می شود برایتان اخبار می کردم.

راوی گفت: عرض کردم: کدام آیه؟

فرمود: این آیه که: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند. و نزد اوست اصل کتاب.

و آیه «يَزِيدُ اللَّهُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (۳) یعنی: خداوند هرچه بخواهد در خلق زیاد

می کند بر این مطلب تأکید می کند. زیرا با اندکی تأمل در آیه شریفه متوجه می شویم که منظور از زیاد شدن در خلق همان است که در آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...» به آن اشاره شده است. چون اثبات آنجا درست است که در سابق در کتاب ثبت نشده باشد. به همین جهت است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید :

و هَلْ يُمَحِّى إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتًا؟! وَ هَلْ يُثَبِّتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ (۴)؟!!

۱- هود(۱۱)/۳۹.

۲- تفسیر عیاشی ۲/۲۱۵. و ر.ک: قرب الاسناد/۱۵۵ و التوحید/۳۰۵.

۳- فاطر(۳۵)/۱.

۴- الکافی ۱/۱۴۶.

و آیا جز آنچه ثابت است محو می شود؟! و آیا جز آنچه وجود نداشت ثبت می شود؟!

پس اثبات در حقیقت همان زیاد کردن است. یعنی: چیزی که نبود و وجود نداشت، به وجود آوردن آن اثبات آن است. و به وجود آوردن چیزی جدید اضافه کردن در آن چیزهایی است که پیش از آن موجود بودند.

پس خداوند متعال پیامبر و امام را علاوه بر اینکه عالم به کتاب کرده است، به تدریج از تغییراتی که در کتاب انجام می دهد آگاه می کند. یعنی اگر چیزی را از آن کتاب محو کرد یا امر جدیدی را در آن افزود، همه آنها را به پیامبر و امام می رساند. و آیه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۱)» - یعنی: هر روز او در کاری است - هم بر وجود تغییر در

خلق دلالت دارد. زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ. لِأَنَّهُ كَلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ (۲)

ستایش خدای راست که مرگ ندارد و امور حیرتانگیز او تمام نمی شود. زیرا که او هر روز در کاری است و امر تازه‌های را که وجود نداشت ایجاد می کند.

و این امر جدید و بدیع ممکن است بخشش گناهی باشد یا دفع اندوهی و یا دادن مقام و منزلتی به کسی و گرفتن آن از دیگری باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه نقل کرده است. (۳) یا اموری دیگر غیر از اینها مانند اجابت

دعای مؤمنی یا کمک و اعانت به کسی که گرفتاری دارد و اموری دیگر از این قبیل.

بنابراین چنین نیست که خداوند متعال قول حتمی و قطعی داده باشد که هرچه در کتاب نوشته و یا هرچه به پیامبر و امام علمش را داده، همه را بدون کم و کاستی و بدون اینکه در آن چیزی بیافزاید، به طور حتم و قطع به وجود آورد، بلکه آنها را علم و آگاهی داده و ایجاد اموری را برای آنها به طور حتم و قطع مشخص کرده که

۱- . رحمن (۵۵)/۲۹.

۲- . توحید (۱۱۲)/۳۱.

۳- . البرهان ۴/۲۶۷.

انجام خواهد گرفت و اموری دیگر را موقوف به خواست خود نموده و برخی دیگر را تازه در کتاب ثبت می کند که پیش از این در آن نبوده است. و این دو قسمت به تدریج به پیامبر و امام علیه السلام ابلاغ می گردد.

اشکال: شبه های در میان برخی اهل علم رایج است که: امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که در جنگ خندق با عمرو بن عبدودّ به مبارزه برخاست آیا می دانست که به او غلبه خواهد کرد و او را خواهد کشت یا نمی دانست؟ اگر می دانست، علم به این امر موجب می شود از عظمت عمل او کاسته شود و در نتیجه نمی توان آن را عملی شجاعانه و جسورانه به حساب آورد. و اگر بگویید این را نمی دانست، نقص در علم او قائل شدید و علم او را نسبت به قاتل خود و اموری دیگر از این قبیل نفی کرده اید. و این امر با روایات زیادی که درباره گستردگی علم امام نسبت به آینده وارد شده است منافات پیدا می کند.

البته این شبهه نه تنها در امامان اهل بیت علیهم السلام بلکه نسبت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم و نیز پیامبران پیش از او به ویژه درباره مأمور شدن حضرت ابراهیم بر ذبح فرزندش اسماعیل و اقدام او به این امر با وجود علم او به عاقبت امر، و اموری دیگر از این قبیل جاری است.

جواب:

اولاً: هیچ اشکالی ندارد که خداوند متعال علم به برخی از حوادث را به پیامبر یا امام عطا نکند. چنانکه قرآن کریم این امر را در جریان حضرت موسی و خضر علیه السلام به صراحت بیان کرده است. و در این امر جای هیچگونه شبهه و تردید نیست.

ثانیاً: چنانکه به تفصیل بیان شد: درست است که خداوند متعال ائمه علیه السلام را از آنچه واقع خواهد شد آگاه کرده است، ولی چنین تضمینی نداده است که همه آنها را آنگونه که تعلیم داده حتماً به وجود آورد. و خود پیامبران و امامان هم

از این امر آگاه بودند و می دانستند که ممکن است خدای تعالی بنا به مصالحی از آنچه نوشته و به پیامبران و امامان هم از این امر آگاه بودند و می دانستند که ممکن است خدای تعالی بنا به مصالحی از آنچه نوشته و به پیامبران و امامان تعلیم داده صرفنظر کند و یا اموری جدید بر آنها بیافزاید. پس خداوند متعال قول قطعی نداده که هرچه در کتاب نوشته و یا به اولیایش تعلیم داده، همه را بدون هیچ کم و کاستی و بدون اینکه تغییری در آن دهد، و به طور حتم تحقق و وجود دهد. بلکه آنان را علم و آگاهی داده و ایجاد اموری را بر آنها به طور حتم و قطع مشخص کرده و اموری دیگر را موقوف به مشیت خود نموده و برخی دیگر را تازه در آن کتاب ثبت می کند که پیش از این در آن نبوده است. حتی در جریان شهادت حضرت سیدالشهدا - صلوات الله علیه - استاد ما آیهالله ملکی میانجی می گفت: حضرت با اینکه قطعاً می دانست در کجا شهید خواهد شد و چه کسی او را به شهادت خواهد رساند، و می دانست که خانوادهاش چگونه به اسارت برده خواهند شد، ولی با وجود همه این امور و بعد از آنکه همه اصحاب و جوانان بنیهاشم به شهادت رسیده بودند، باز این احتمال را می داد که ممکن است برای خدای تعالی در این امر بدا (۱) حاصل شود، چنانکه در مورد ذبح حضرت اسماعیل چنین شد.

(۵) مصحف فاطمه - سلام الله علیها

مصحف فاطمه - علیهاالسلام - هم یکی دیگر از منابع علوم امامان اهل بیت علیهم السلام است. آنها برخی امور را با استناد به این کتاب اخبار می کردند. حماد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در مصحف فاطمه - علیهاالسلام - دیدم که در سال صد و بیست و پنج مردمانی زندیق ظاهر می شوند.

۱- . درباره حقیقت بدا به کتاب توحید الامامیه و ترجمه آن مراجعه شود.

او می گوید: عرض کردم. مصحف فاطمه چیست؟

فرمود: خداوند متعال آنگاه که پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم را قبض روح کرد، فاطمه - علیه السلام - از رحلت او به سختی دچار حزن و اندوه شد. پس خداوند متعال فرشته‌های را به او ارسال می کرد و او را دلداری می داد و با او سخن می گفت تا حزن و اندوه او برطرف شود. فاطمه - علیها السلام - این امر را با امیرالمؤمنین علیهم السلام در میان گذاشت و حضرت به او فرمود: هرگاه آن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی مرا خبر ده. پس فاطمه - علیها السلام - او را خبر می کرد و او همه آنچه را که فاطمه - علیها السلام - می شنید می نوشت؛ تا اینکه از این سخنان مصحف فاطمه - علیها السلام - جمع شد.

سپس فرمود:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.»

آگاه باش در این مصحف چیزی از حلال و حرام وجود ندارد و فقط آنچه در آینده واقع خواهد شد در آن هست. (۱)

در حدیثی دیگر به فضیل می گوید :

يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظَرُ قَبِيلَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لَا.

قَالَ: كُنْتُ أَنْظَرُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ. لَيْسَ مِنْ مَلِكِكَ يَمْلِكُ [الْأَرْضَ] إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ. وَ مَا وَجَدْتُ لَوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا. (۲)

ای فضیل، آیا می دانی پیش پای تو به چه چیزی نگاه می کردم؟

۱- . الکافی ۱/۲۴۰.

۲- . الکافی ۱/۲۴۲.

عرض کردم: خیر.

فرمود: به مصحف فاطمه - علیهاالسلام - نگاه می کردم. هیچ مَلِک و پادشاهی بر روی زمین پادشاهی نخواهد کرد جز اینکه در این کتاب اسمش و اسم پدرش نوشته شده است. و من در مورد فرزندان حسن علیه السلام چیزی در آن نیافتم.

پس بیشتر علوم مصحف فاطمه علیهاالسلام، بلکه همه آن، مربوط به حوادث و وقایع آیندگان می باشد. و به تصریح روایات زیادی از امامان اهل بیت علیهم السلام در این مصحف از قرآن و احکام الهی چیزی وجود ندارد. (۱) و ائمه علیهم السلام بر

این مطلب تأکید فراوان کرده‌اند تا گمان نشود که آنان اعتقاد به تداوم و وحیالهی بعد از پیامبر دارند و مصحف فاطمه - علیهاالسلام - را کتابی آسمانی همچون کتاب قرآن می دانند. و چنانکه نقل شد مصحف فاطمه - علیهاالسلام - کتابی است که فرشتهای مطالب آن را به حضرت زهرا - سلام الله علیها - اخبار کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با دست خویش نوشته‌اند.

و همان طور که گفتیم تحدیث و نزول فرشته، نه تنها برای امامان اهل بیت علیهم السلام هیچ اشکالی ندارد، بلکه از نظر کتاب و سنت برای مؤمنین واقعی و کامل هم امری مسلم است و جای هیچگونه شبهه و تردید در آن نیست.

(۶) امام اسم اعظم را می داند

روایاتی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که اسم اعظم از هفتاد و سه حرف تشکیل یافته است و خداوند متعال هفتاد و دو حرف از آن را برای اهل بیت علیهم السلام آشکار کرده است و علم یک حرف از آن را از بندگانش پنهان داشته و

۱- بحارالانوار ۲۶/۳۷ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۸ و ج ۴۷/۲۷۱.

مختص به خود نموده است. و اولیای الهی هر کدام علم برخی از آنها را از سوی خدای تعالی دارا می شوند. امام علی نقی علیه السلام می فرماید :

إِسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا. كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٍ، فَتَكَلَّمَ بِهِ، فَانْحَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَبَأَ، فَتَنَاولَ عَرْشَ بَلْقِيسَ حَتَّى صَبَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ. ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقَلِّ مِنْ طَرْفِهِ عَيْنٍ. وَعِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا. وَحَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَائِرٌ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ (۱)

اسم اعظم خدای تعالی هفتاد و سه حرف است. حرفی از آن نزد آصف بود و با به زبان آوردن آن، زمین برای او از محلی که او قرار داشت تا محل قوم سبا شکافته شد و او تخت بلقیس را گرفت و در کمتر از یک چشم به هم زدن آن را پیش سلیمان آورد و سپس زمین گسترده شد. و از آن اسم اعظم نزد ما هفتاد و دو حرف است. و یک حرف از آن پیش خدای تعالی در علم غیب است که خدای تعالی آن را به خود مختص کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثِهِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَأَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا. وَأَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ. وَأَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ. وَكَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَيُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأَعْطَى مُحَمَّدًا إِثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا. وَاحْتَجَبَ حَرْفًا لِكَلَّا يُعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يُعَلِّمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ. (۲)

خدای عزوجل اسم اعظم خویش را هفتاد و سه حرف قرار داد. از آن، بیست و پنج حرف به حضرت آدم داد. و بیست و پنج حرف هم به نوح عطا کرد. و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف عطا فرمود. و موسی را چهار حرف داد. و

۱- . الکافی ۱/۲۳۰.

۲- . بحار الانوار ۱۱/۶۸.

عیسی را دو حرف عطا فرمود. و او با آن دو حرف مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد و شخص پیسدار را شفا می داد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هفتاد و دو حرف داد. و یکی را مخفی داشت تا آنچه پیش اوست دانسته نشود و آنچه را بندگان دارند، بدانند.

روایت دیگر عمر بن حنظله می گوید: به امام باقر علیهم السلام عرض کردم:

خیال می کنم که مرا نزد شما منزلتی باشد.

حضرت فرمود: آری.

گفتم: حاجتی از شما دارم.

فرمود: حاجت چیست؟

گفتم: می خواهم اسم اعظم را برایم تعلیم کنی.

فرمود: توان تحملش را داری؟

گفتم: آری.

فرمود: داخل خانه شو. و او هم داخل خانه شد. و امام علیه السلام دست خویش بر زمین نهاد و خانه تاریک شد. رگهای گردن عمر از ترس به لرزه افتاد.

حضرت فرمود: آیا باز هم می خواهی اسم اعظم را یادت دهم؟

او گفت: نه.

حضرت دست خویش را از زمین برداشت و خانه به حالت سابق برگشت. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نزد سلیمان اسم اکبر خدا بود که اگر چیزی را با آن از خدا می خواست، عطا می کرد؛ و اگر خدا را با آن می خواند، اجابت می نمود. و اگر سلیمان امروز

زنده بود، به ما محتاج بود. (۱)

از این روایات استفاده می شود که: اسم اعظم خدای تعالی علمی بس مهم است که داشتن آن انسان را به مرتبهای می رساند که بسیاری از کارهای دشوار و سخت را که در حالت عادی و طبیعی محال است، به راحتی می تواند انجام دهد. و این علم را خدای تعالی از بندگانش مخفی داشته و فقط مراتبی از آن را به تعدادی از اولیایش عطا فرموده است. و گاهی اوقات افرادی را از باب ابتلا- و امتحان از آن بهره‌مند ساخته که از جمله این افراد به بلعم بن باعورا می شود اشاره کرد که از معصوم نقل شده که او اسم اعظم را می دانسته است. (۲)

البته روشن است که امثال او را خداوند متعال با مقداری اندک از آن علم مورد آزمایش قرار می دهد تا عبرت دیگران شود.

و روایاتی هم وارد شده که خدای تعالی آیاتی از قرآن کریم را شامل اسم اعظم کرده است. (۳) به نظر می رسد منظور از این روایات هم این باشد که در این آیات قرآن هم

آثاری وجود دارد که خداوند متعال همه آثار را در اسم اعظم خویش قرار داده است. یعنی خدای تعالی از آن علم ویژه در این آیات قرار داده که اگر کسی به آن امر آگاهی داشته باشد، با خواندن این آیات آثار مهمی از آنها نمایان خواهد شد.

(۷) امام، حامل علوم قرآن

پیشتر در بحث ویژگی حجت بودن امام از منصور بن حازم نقل کردیم که او در مناظره استدلال می کرد که: قرآن به تنهایی نمی تواند بعد از رسول خدا صلی الله و

۱- . بحار الانوار ۲۷/۲۷.

۲- . بحار الانوار ۱۳/۳۷۷.

۳- . بحار الانوار ۹۳/۲۲۳-۲۳۲.

علیه و آله و سلم حجت خدای تعالی بر مردم باشد و قرآن باید قیّم و مفسّر و مبین داشته باشد. و او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام نیست. چون او بود که به همه قرآن اطلاع داشت و بقیه هر جا مشکلی برایشان رو می آورد اگر تعصبات و عناد را کنار می گذاشتند به او رجوع می کردند.

در اینجا قصد داریم به برخی از احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام که درباره علم قرآن وارد شده است اشاره نماییم. قرآن درباره خودش می گوید:

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۱)».

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، به یقین آن کوه را از خشیت و خوف خدا متلاشی و خاضع می دیدی.

مهمترین ویژگی قرآن این است که انسان را به خدا و آفریندهاش، به کسی که روزی از اوست، علم و قدرت و حیات و زندگی و همه خوبیها از اوست، هدایت می کند. کیست که متوجه خدایش شود ولی در مقابل او استکبار ورزیده و سر فرود نیاورد؟! کیست که عظمت و بزرگی خدا را یاد کند و در دلش خوف و خشیت ایجاد نشود؟!... ولی این انسان گاهی عناد ورزیده و با قدرت و توانی که خدای مهربان و حکیم به او عطا فرموده، در مقابل خدای کریم و عطوف می ایستد و با او مخالفت می کند و به جای اینکه قدردان نعمتهای الهی باشد با او دشمنی می نماید و همه خوبیها و نیکیهای خدای تعالی را فراموش کرده، در خواب غفلت فرو می رود. خدای تعالی همین انسان را خطاب کرده و به او تذکر می دهد که: ای انسان، غفلت تا کی؟ آیا وقت آن نرسیده است که تو هم مثل این کوه ها و دیگر مخلوقات الهی در

پیشگاه خدایت سر تعظیم فرود آورده و پیشانی به خاک نهاده، عظمت و بزرگی او را ارج نهی؟! آیا وقت آن نرسیده که این همه محبتها و مهربانیهای او را با انداختن خود به دامان او پاسخ مثبت داده و نشان دهی که بندهای سربراه شدهای؟! آیا وقت

آن نرسیده که چون دیگر بندگان الهی بدانی که هر کجا بروی و هر قدر قدرت و مکنت و دانش داشته باشی از مملکت او نتوانی برون روی؟! پس بیا بیشتر از اینها خودت را از او دور نکن و با چنگ زدن به قرآن و اهل بیت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم خود را به او نزدیک کن.

پس هدف اساسی نزول قرآن این است که رابطه میان خالق و مخلوق و بنده و مولا را ثابت و استوار کند و بندهای را که از مولایش بریده به سوی او برگرداند. خدای تعالی با انزال قرآن می خواهد این انسان با استفاده صحیح از آن و عمل به قوانین و احکام الهی، هر لحظه رابطه خود را با خالق خویش محکمتر کند و توجهش را به او بیشتر نماید. این ویژگی و خصوصیت در سرتاسر قرآن مشهود است. خدای تعالی می فرماید:

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَتَشَعَّرُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (۱)».

خداوند نیکوترین سخن نو را فرو فرستاد. کتابی که آیاتش همانند یکدیگرند که از شنیدن آن پوست آنان که از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲)».

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود دل‌هایشان ترسان می شود و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می شود و تنها به پروردگارشان توکل می کنند.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ». (۳)

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع گردد؟

یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن این است که در آن شفای همه دردهاست اعم از دردهای جسمی و روحی. در قرآن می خوانیم:

۱- زمر (۳۹)/۲۳.

۲- انفال (۸)/۲.

۳- حدید (۵۷)/۱۶.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ». (۱)

ای مردم، از سوی پروردگارتان اندرزی برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست، و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

«وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ». (۲)

و از قرآن آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم.

قرآن چنانکه خودش می فرماید نسخه دره است. خدای تعالی، قرآن را داروی دردها قرار داده است. طیب بیهمتا نسخه‌های بینظیر نوشته، ولی چگونه به آن طیب باید راه یافت؟ و از کجای قرآن باید نسخه دردهای خود را پیدا کنیم؟ طیب یگانه همیشه حی و حاضر است و هر مریضی از هر صنفی و قماشی که باشد در هر لحظه شب و روز در او را به صدا درآورد، به او پاسخ می گوید. پس لازم است برای پیدا کردن رموز نسخه او به کسانی که آشنایی به آن رموز دارند رجوع کنیم. و آنان جز اهل بیت علیهم السلام نیستند.

یکی دیگر از ویژگیهای دانش قرآن این است که هر کس با قرآن باشد و قرآن را محور و اساس کارهای خویش قرار دهد، قرآن به او دانش خود را ارزانی می کند و با دانش قرآن خیلی از کارهای سخت و دشوار را به آسانی می توان انجام داد. زیرا خدای تعالی می فرماید :

«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لَئِنَّ اللَّهَ لَمُنْذِرٌ جَمِيعًا». (۳)

اگر به وسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآیند یا زمین با آن پیموده شود، یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود [باز هم ایمان نخواهند آورد]. ولی همه کارها در اختیار خداست.

با قرآن می توان کوه ها را به حرکت درآورد و مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا

۱- یونس (۱۰)/۵۷.

۲- اسراء (۱۷)/۸۲.

۳- رعد (۱۳)/۳۱.

داد و هزاران کار دشوار و سخت که خارج از عادت و توان بشر است انجام داد. زیرا که در همین قران بیان همه چیز است. خدای تعالی می فرماید :

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَبَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (۱)

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

پس دانش قرآن خیلی بزرگتر و بلندتر از آن است که ما بتوانیم با این مدارک ضعیف بشری به آن دست یابیم. و معلوم است راهی برای رسیدن به آن جز کسی که بر او نازل شده است وجود ندارد. پس او یقیناً و قطعاً نخستین کسی است که خدای تعالی این دانش را به او عطا فرموده است. و ما وقتی به سراغ او می رویم می بینیم او خودش فرموده است :

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا.

من شهر علمم و علی در آن است.

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۲)

من خانه حکمتم و علی در آن است.

و نیز درباره علی علیه السلام فرموده است :

عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ. (۳)

علی با قرآن و قرآن با علی است. آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

و در حدیث متواتر ثقلین - که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد - اهل بیت

۱- . نحل (۱۶)/ ۸۹.

۲- . این دو حدیث را فیروزآبادی در فضائل الخمسه ۲/۲۴۸-۲۵۲، از صحیح ترمذی و مستدرک الصحیحین و کنز العمال و کتب دیگر نقل کرده است. و نیز رجوع شود به معالم المدرستین ۱/۳۱۸.

۳- . این حدیث هم در فضائل الخمسه ۲/۱۱۲ از مستدرک الصحیحین و کتب دیگر اهل سنت نقل شده است.

خویش را قرین و همراه قرآن قرار داده و به مردم امر کرده تا به آن دو به صورت توأمان چنگ زنند.

پس وقتی علوم قرآن در سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، راه رسیدن به آن علوم هم به گفته خود پیامبر جز اهل بیت او نیست. بنابراین دوری از اهل بیت علیهم السلام و کنار گذاشتن آنها، در حقیقت دوری از دانش قرآن و کنار گذاشتن آن است و در نتیجه دوری از هدایت و نور و شفای دردها و علوم صاف و زلال است.

پس تنها راه رسیدن به دانشهای قرآنی مراجعه به اهل بیت علیهم السلام است. ولی افسوس که معاندان با جهل و نادانی و عناد هر قدر توانستند این راه دانش را بستند و امت پیامبر خاتم را از این نور پرفروغ بی بهره ساختند و تنها گروهی که توانست با هزاران گرفتاری و گذشتن از جان و مال اندکی از این دریای بیکران بهره برد و قطره هایی از آن را برای نسلهای آینده خود باقی گذارد، شیعه امامیه می باشد. گرچه در آثار باقی مانده از قدمای اهل سنت هم موارد فراوانی از دانش قرآن از پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که حجّت با وجود آنها بر همه علما و دانشمندان اسلام تمام گشته است، ولی آنچه نباید می شد کردند و باب علم و دانش الهی را سدّ کردند و از نقل حدیث منع نمودند و به جای اینکه صاحبان دانش الهی و وارثان علوم و اسرار نبوی را روی چشمهای خود حفظ کنند و اوامر و دستورات آنان را به جان و دل پذیرا شوند، با آنها به جنگ و ستیز برخاستند و هر قدر که توانستند از آنان به قتل رساندند و دست مردم را از رسیدن به آنان کوتاه کردند و از رفت و آمد مردم با آنها ممانعت نمودند و دوستان و خویشان آنها را مورد آزار و اذیت قرار دادند. و تنها زمان اندکی که حکومت از آل مروان به بنیعباس منتقل می شد، روزنهای باز شد و علوم و دانش فراوانی از امام باقر و امام صادق علیه السلام منتشر گردید و شاگردان این دو بزرگوار توانستند اندکی از علوم الهی را که از زبان آن دو بزرگوار بیرون می آمد ثبت کنند.

امامان اهل بیت علیهم السلام در روایات زیادی با قاطعیت تمام تصریح کرده‌اند

که همه علوم قرآن را کسی جز اهل بیت علیهم السلام نمی داند. امام باقر علیه السلام می فرماید :

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ. (۱)

هیچ کسی غیر از اوصیا نمی تواند ادعا کند که همه علوم قرآن را اعم از ظاهر و باطن می داند.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي. فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَخَبْرُ الْأَرْضِ وَخَبْرُ مَا كَانَ وَخَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ. (۲)

سوگند به خدا، همانا من همه کتاب خدا را از اول تا آخرش می دانم چنانکه گویا که در دست من است. در قرآن خبر آسمان و زمین و گذشته و آینده وجود دارد. خدای عزوجل می فرماید: در قرآن بیان هر چیزی هست.

راوی می گوید به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم :

فدایت شوم؛ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث همه پیامبران بود؟

فرمود: آری.

عرض کردم: از آدم تا خودش؟

فرمود: خداوند هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم عالمتر از او بود.

گفتم: همانا عیسی بن مریم مردگان را به اذن الهی زنده می کرد.

فرمود: راست گفستی. و سلیمان بن داود هم زبان پرندگان را می فهمید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم این مقامات را دارا بود.

۱- . الکافی ۱/۲۸۸.

۲- . الکافی ۱/۲۹۹.

سلیمانبن داود وقتی هدهد را گم کرد و در امر آن شک کرد گفت:

مَالِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ»

یعنی: چرا هدهد را نمی بینم یا بلکه او از غایبان است.

سپس بر او خشم کرد و گفت:

لَأَعَذَّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱)».

یعنی قطعاً او را کیفر شدید خواهم کرد یا او را ذبح می کنم مگر اینکه دلیل روشنی برای من بیاورد. خشم او بدین جهت بود که هدهد او را به آب راهنمایی می کرد.

پس خداوند این پرنده را چیزی داده بود که آن را به سلیمان نداده بود در حالی که مورچه و انس و جن و شیاطین و گردنکشان همه از او فرمان می برند و او با وجود این آب را زیر هوا عالم نبود و این پرنده آن را می شناخت.

وَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى (۲)». وَقَدْ وَرَّثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسَيِّرُ بِهِ الْجِبَالَ، وَ

تُقَطِّعُ بِهِ الْبُلْدَانَ، وَ تُحْيِي بِهِ الْمَوْتَى. وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ... إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳)». ثُمَّ قَالَ: «ثُمَّ

أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۴)» فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ

أُورِثْنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبَيُّانٌ كُلُّ شَيْءٍ. (۵)

همانا خدای تعالی در کتابش می فرماید: اگر به وسیله قرآن کوه ها به حرکت درآیند یا زمین با آن پیموده شود یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود [باز هم ایمان نخواهند آورد]. و ما این قرآنی که با آن کوه ها به حرکت درمی آید و شهرها با آن پیموده می شود و مردگان با آن زنده می شوند. به ارث بردهایم. و ما

۱- . نمل (۲۷)/ ۲۰ و ۲۱.

۲- . رعد (۱۳)/ ۳۱.

۳- . نمل (۲۷)/ ۷۷.

۴- . فاطر (۳۵)/ ۳۲.

آب زیر هوا را می شناسیم... خداوند متعال می فرماید: هیچ غایبی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین موجود است. و سپس می فرماید: سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم. آن گروه ما هستیم. ما را خداوند متعال برگزیده و این کتابی که بیان همه چیز در آن است به ما ارث داده است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

خداوند متعال همه آنچه را که امت تا روز قیامت به آن نیاز دارد در کتابش نازل کرده و به رسولش بیان نموده است. و برای هر چیزی حدی قرار داده، و برای آن راهنمایی تعیین کرده که [مردم را] به آن دلالت کند. (۱)

۸) امام، وارث علوم پیامبران و اوصیا

یکی دیگر از جهات و منابع علم امام علیه السلام علمی است که به وراثت از پیامبران و اوصیای پیشین به او می رسد. در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است که آنان وارث همه صحف و کتب و آیاتی هستند که خداوند متعال به پیامبران عطا فرموده است. و با توجه به آنچه درباره رابطه علم و قدرت گفتیم، معلوم می شود که آیاتی که خداوند متعال به پیامبران عطا فرموده بود، مانند تابوت بنی اسرائیل و تبدیل عصا به مار بزرگ و سنگی که از آن دوازده چشمه جاری می شد، زنده کردن مردگان، شفای کور مادرزاد و امثال و نظایر این امور، همه به علم بر می گردد. و آنان با داشتن علمی از کتاب یا حروفی از اسم اعظم چنین کارهای خارقالعادهای را انجام می دادند.

در روایات زیادی از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده که خداوند متعال را دو نوع علم است: علمی عام که به پیامبران و رسولان و فرشتگان آن را تعلیم فرموده و علمی خاص که تنها خودش از آن اطلاع دارد. و علم عام را که پیامبران و

رسولان و فرشتگان می دانند، ما اهل بیت هم آنها را می دانیم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود :

همانا سلیمان از داود به ارث برد و محمد از سلیمان و ما از محمد. و نزد ماست علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح بود. (۲)

و در اخبار زیادی نقل شده است که سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از علائم امامت در امت پیامبر خاتم است چنانکه تابوت در بنی اسرائیل علامت خلافت و ملک و سلطنت بود. امام باقر علیه السلام می فرماید :

إِنَّ السَّلَاحَ فِينَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ حَيْثُ مَا دَارَ التَّابُوتُ فَتَمَّ الْمُلْكُ وَ حَيْثُ مَا دَارَ السَّلَاحُ فَتَمَّ الْعِلْمُ. (۳)

همانا سلاح رسول خدا در میان ما مانند تابوت در بنی اسرائیل است. تابوت به هر که می رسید، ملک و پادشاهی هم از آن او می شد. و سلاح هم به دست هر کسی برسد، علم هم پیش او خواهد بود.

و امام صادق علیه السلام فرمود :

الوَاحُ مُوسَى عِنْدَنَا وَ عَصَا مُوسَى عِنْدَنَا. وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ. (۴)

الواح موسی نزد ماست. و عصای موسی نزد ماست. و ما وارث پیامبریم.

۹) صحیفهای که امامان از پیامبر در بیان احکام دارند

یکی دیگر از جهات مهم درباره علم امام و معرفت او نسبت به احکام و قوانین الهی است. بیشتر بیان کردیم که امام با وجود اینکه مقام وجوب طاعت را داراست، ولی هیچگاه او از پیش خود حلالی را حرام نمی کند و حرامی را حلال نمی نماید و او فقط احکام الهی را بیان کرده و به مردم ابلاغ می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- الکافی ۱/۲۵۵ و ۲۵۶ و بحارالانوار ۲۶/۱۵۹-۱۶۵.

۲- الکافی ۱/۲۵۵.

۳- بحارالانوار ۲۶/۲۰۶ و ۲۱۰.

۴- بحارالانوار ۲۶/۲۱۸.

إِنَّ لِلذِّينِ حَدَّآ كَحُدُودِ بَيْتِي هَذَا وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى جِدَارِ فِيهِ. (۱)

همانا دین خدا را حدی است مانند حدود این خانه من. و با دست خود اشاره نمود به دیواری در آن.

در اینجا سخن در یکی از منابع این علم است که در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام تبیین شده است. و نیز می فرماید :

إِنَّ عِنْدَنَا لَصَیْفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ وَ خَطٌّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ. مَا مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ إِلَّا وَ هُوَ فِيهَا حَتَّى أَرُشُ الْخَدَشِ. (۲)

نزد ما صحیفهای است که طولش هفتاد ذراع است. آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم املا کرده و علی علیه السلام با دست خویش نوشته است. هیچ حلال و حرامی نیست جز اینکه در آن ثبت شده است حتی دیه خراش.

امام باقر علیه السلام با اشاره به خانهای بزرگ به حُمران فرمود :

يَا حُمْرَانُ، إِنَّ فِي هَذَا الْبَيْتِ صَیْفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِخَطِّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ. لَوْ وَلَّيْنَا النَّاسَ، لَحَكَمْنَا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَلَمْ نَعُدْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ (۳).

ای حمران، در این خانه صحیفهای است به خط علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که طول آن هفتاد ذراع است. اگر ما حکمران مردم شویم، به آنچه خدای تعالی نازل فرموده حکم می کنیم و از این صحیفه پافراتر نمی گذاریم.

روایات در این باره فراوان است و در برخی از آنها این صحیفه «جامعه» نامیده شده

است (۴). امامان اهل بیت علیهم السلام با بیان این روایات خواستهای مردم

بفهمانند که: آنان با وجود این صحیفه دیگر نیازی به اعمال رأی و استفاده از قیاس

۱- . بحار الانوار ۲/۱۷۰.

۲- . بحار الانوار ۲۶/۴۲.

۳- . بحار الانوار ۲۶/۴۲ و ۴۳.

۴- . بحار الانوار ۲۶/۴۲ و ۴۳ و ۴۴...

در احکام الهی ندارند و احکام الهی بعد از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم قابل تغییر نیست. و هرچه بر پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نازل شده، او هم برای علی علیه السلام آن را بیان کرده و بعد از علی علیه السلام هم امامان یکی پس از دیگری وارث و حامل این صحیفه و دیگر کتب و علوم ارزشمند الهی شده‌اند.

۱۰) اصول و کلیات علم نزد ائمه است

یکی دیگر از منابع علوم اهل بیت علیهم السلام اصول و کلیاتی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم در اختیار آنان گذاشته است که با مراجعه به آن مصادیق و جزئیات را علم پیدا می‌کنند.

صدوق - علیهاالرحمه - در کتاب شریف خصال این روایات را در باب «مابعدالالف» جمع کرده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در آن بیماری که در پی آن رحلت فرمود گفت: دوستم را صدا کنید پیش من بیاید. عایشه به سراغ پدرش فرستاد. وقتی او رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی خود را پوشاند و فرمود: دوستم را صدا کنید پیش من بیاید. ابوبکر بازگشت و حفصه کسی را به دنبال پدرش فرستاد. پدر او هم که رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رخ برکشید و فرمود: دوستم را بخوانید پیش من بیاید. عمر هم بازگشت. و فاطمه علیهاالسلام به سوی علی علیه السلام فرستاد و او وقتی وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و عبای خویش را بر سر علی علیه السلام کشید. علی علیه السلام فرمود:

فَحَدَّثَنِي بِالْأَلْفِ حَدِيثٍ يَفْتَحُ كُلَّ حَدِيثِ أَلْفِ حَدِيثٍ حَتَّى عَرَفْتُ وَ عَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم.

یعنی: هزار حدیث برایم نقل کرد که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر به دست

می آید. و این امر آن قدر ادامه یافت که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرق کردیم (۱).

در روایت دیگر علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ مِمَّا كَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يُفْتَحُ أَلْفُ بَابٍ. (۲)

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از حلال و حرام و آنچه تا قیامت تحقق پیدا خواهد کرد برایم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

و در روایاتی دیگر به جای هزار باب علم، هزار حرف و در بعضی هزار کلمه تعبیر شده است (۳).

و در روایتی امام صادق علیه السلام در این باره توضیحی داده است. موسی بن بکر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: مردی که یک روز یا دو روز یا سه روز یا چهار روز یا بیشتر در حال اغما و بیهوشی می ماند، چقدر از نمازهایش را باید قضا کند؟ حضرت در جواب می فرماید:

أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا يَجْمَعُ لَكَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ كُلُّ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ وَ اللَّهُ أَعِيدَرُ لِعَبْدِهِ. وَ زَادَ فِيهِ غَيْرُهُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَ هَذَا مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يُفْتَحُ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا أَلْفَ بَابٍ. (۴)

بدان، چیزی به تو یاد می دهم که با آن بتوانی این مسأله و نظایر آن را حل کنی. هر امری که از سوی خدا بر بندهاش مستولی شود، بنده در آن معذور است. در نقل دیگری برای این روایت دنباله‌های هم آمده است که امام فرمود: این از ابوابی است که از هر بابش هزار باب گشوده می شود.

۱- الخصال/۶۴۲.

۲- الخصال/۶۴۳.

۳- الخصال/۶۴۸-۶۵۰.

۴- الخصال/۶۴۴.

(۱۱) علم صحیح نزد ائمه است

بیشتر گفتیم که تنها امامان اهل بیت علیهم السلام وارث علوم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علوم پیامبران و اوصیای پیشین، هستند. و نیز گفتیم که تنها آنها هستند که علوم قرآن و احکام و قوانین دین اسلام را به طور کلی از پیامبر آموخته‌اند. بنابراین برای به دست آوردن علم صحیح که هیچگونه شبهه و تردیدی در آن نباشد، باید سراغ آنها را گرفت. زیرا فقط آنها هستند که دین خالص را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرده‌اند و با وجود جهات گوناگون علومشان هیچ نیازی به اعمال نظر و استفاده از قیاس ندارند. دینی که آمده است مردم را هدایت کند و احکام و قوانین خدا را برساند، بیان این دین فقط در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از او هم فقط امامان اهل بیت علیهم السلام این مقام را دارا شده‌اند. و به همین جهت است که فرموده‌اند:

إِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ، فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ (۱)

اگر طالب علم صحیح هستی، نزد ما اهل بیت است.

و نیز فرموده‌اند:

فَوَاللَّهِ لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ (۲).

سوگند به خدا، علم صحیح یافت نگردد مگر از اهل بیتی که بر آنها فرشته وحی نازل شده است.

پس راه رسیدن به علم دین اختصاص به امامان اهل بیت علیهم السلام دارد. بنابراین هر کلمه‌ای که از غیر آنها درباره دین صادر شود باطل خواهد بود و هیچگونه نورانیت و هدایتی در آن نخواهد بود و عمل بر آن هم ثوابی به دنبال نخواهد داشت.

كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ، فَهُوَ بَاطِلٌ (۳).

هر چیزی که منشأ آن این خانه نباشد، باطل است.

۱- وسائل الشیعه ۲۷/۷۲.

۲- بحار الانوار ۲/۹۱.

۳- وسائل الشیعه ۲۷/۷۵.

خداوند متعال هم می فرماید :

﴿وَأَتُوا التَّبِیُّوتَ مِنْ أَوْبَابِهَا﴾ (۱)

خانه ها را از درهایشان وارد شوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه می فرماید :

التَّبِیُّوتُ هِيَ تَبِیُّوتُ الْعِلْمِ الَّذِي اسْتَدْعَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ، وَأَوْبَابُهَا أَوْصِيَاءُهُمْ. وَكُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ يَجْرِي عَلَى غَيْرِ أُيْدِي أَهْلِ الْأَصْطِفَاءِ وَعُهُودِهِمْ وَحُدُودِهِمْ وَشَرَائِعِهِمْ وَسُنَنِهِمْ وَمَعَالِمِ دِينِهِمْ، مَرْدُودٌ غَيْرٌ مَقْبُولٌ (۲).

منظور از خانه ها، خانه های علم است که پیامبران علم را در آنها به ودیعه گذاشته‌اند. و منظور از درهای خانه ها، اوصیای پیامبرانند. و هر عمل خیری که از غیر برگزیدگان و یا بدون مطابقت با پیمانها و حدود و شرایع و روشها و معالم دین آنها صادر می شود، مردود و غیرمقبول است.

و در جای دیگر می فرماید :

نَحْنُ التَّبِیُّوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ يُؤْتَى مِنْ أَوْبَابِهَا. نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَتَبِیُّوتُهُ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهُ... (۳).

ما هستیم خانه هایی که خداوند دستور داده که به آنها باید از درهایشان وارد شد. ما باب خدا و خانه های اویم که به آنها باید از باب وارد شد...

پس وقتی خدای تعالی خواسته است علم و دینش را از طریق پیامبران و اوصیا به مردم برساند، چاره‌ای نیست جز اینکه همه در اخذ دین و حلّ مشکلات دینی به آنان رجوع کنند و هرچه آنها درباره دین فرمودند بپذیرند و از خود نه چیزی به آن بیفزایند و نه از آن چیزی کم کنند.

درباره تفسیر آیه شریفه نکته‌های است و آن اینکه: معنای ظاهر آیه این است که خدای تعالی بندگانش را امر می کند به اینکه به خانه ها از درهایشان وارد شوند. چگونه می شود این معنا مراد و مقصود خدای سبحان باشد در صورتی که کسی در

۱- . بقره (۲)/۱۸۹.

۲- . الاحتجاج ۱/۵۲۸.

۳- . الاحتجاج ۱/۵۴۰.

این امر شک نمی کند که راه ورود به خانه در آن است. پس معلوم می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام که علوم قرآن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرده است به همین جهت می فرماید که منظور از خانه ها، خانه های علم و منظور از درها، ما هستیم. او می خواهد بگوید: خدا شما را به چیزی امر نکرده که همه شما خواسته یا ناخواسته به آن عمل می کنید، بلکه امر کرده است که علم دین را باید از پیامبران و اوصیا اخذ کنید.

به نظر می آید در این تعبیر نکته های هم نهفته باشد و آن اینکه: خانه را اگرچه از در وارد شدن راه معقول آن است، ولی از طرق دیگری هم می توان به آن وارد شد. پس در مواردی ممکن است انسان به برخی مسائل دینی از طرقی غیر از اوصیاء علم پیدا کند ولی چنین دانشی چون از طریق نامعقول (۱) و بدون رضای الهی حاصل

شده، هر عملی بر طبق آن مردود و غیرمقبول خواهد بود، و اگر در امور اعتقادی باشد، بر اعتقاد آن فایده های مترتب نخواهد شد. در این باره در بحث اینکه امام باب الله و راهنمای الهی است باز هم سخن خواهیم گفت.

(۱۲) علم امام در طفولیت

از نظر عقلی هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی بچه های را که تازه به دنیا آمده است علم و دانشی عطا کند که انسان هر قدر در کسب و دانش تلاش و کوشش کند نتواند به پای او برسد. و این امر بنابر آنچه قرآن کریم برای ما، از داستان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند، در خارج هم تحقق پیدا کرده است که پیشتر در این باره سخن گفتیم. و حالا سخن در این است که خدای تعالی درباره امامان اهل بیت

۱- . نامعقول بودن این طریق به خاطر آن است که هر طریقی غیر از طریقی که خدای تعالی به آن راضی و خشنود است، به طور معمول انسان را به مقصد نمی رساند و اگر طریقی به طور اتفاقی و با زحمات زیادانسان را به مقصد رساند، این موجب نمی شود که پیمودن چنین راهی با وجود راه آسان و قطعی عقلاً درست باشد. البته باید توجه داشت آنچه از غیر طریق به دست می آید به یقین مقصود خدای تعالی نیستاگرچه سالک آن طریق خیال می کند به آن رسیده است.

علیه السلام نیز چنین کرده و آنان را از آغاز کودکی علمی عطا فرموده است. امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ. فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، كَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» (۱). فَإِذَا وَضَعَتْهُ،

سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. فَإِذَا دَرَجَ، رُفِعَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى بِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ (۲).

امام صدا را در رحم مادر می شنود. وقتی چهار ماهه شد، در بازوی راستش نوشته می شود: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدل تمام شد. هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد.» و آنگاه که مادرش او را به دنیا آورد، نوری میان آسمان و زمین برای او تابش می کند. و آنگاه که به حرکت و جنبش درآمد، ستونی از نور برای او بلند می شود که با آن میان مشرق و مغرب را می بیند.

روایات دیگری هم به همین مضمون نقل شده است (۳). و نیز در تاریخ ولادت

امامان اهل بیت علیهم السلام روایاتی وارد شده است که حاکی از داشتن علمالهی امام در حال طفولیت می باشد. و اضافه بر اینها عصمت امام علیه السلام چنانکه خواهد آمد از نظر شیعه اختصاص به زمان امامت او ندارد و امام علیه السلام در کودکی هم معصوم است. طبق سنت الهی عصمت همواره با علم تحقق پیدا می کند. درباره علم امام علیه السلام جهات دیگری نیز قابل بحث است که از طرح آنها به جهت مفصل شدن بحث علم صرف نظر می کنیم.

شبه های در علم امام به سبب شهادت خویش

می گویند: شما معتقدید که امام علیه السلام عالم به سبب و زمان و مکان شهادت خویش است. پس امام با علم به مسموم بودن آب یا انگور، آن را به اختیار

۱- انعام(۶)/۱۱۵.

۲- بحارالانوار ۲۶/۱۳۲.

۳- بحارالانوار ۲۶/۱۳۲-۱۳۶.

تناول می کند. و نیز با علم به اینکه امشب در هنگام اقامه نماز صبح شخصی به او حمله کرده و او را به شهادت می رساند. باز با پای خود به مسجد می رود، در صورتی که می توانست در آن شب نماز را در خانه اقامه کند یا عدهای را نگهبان و محافظ قرار دهد. پس او که با علم و آگاهی و اختیار سم را تناول کرده، آیا این مصداق خودکشی نیست؟! و او که با پای خود و با علم به کمین دشمن بدون محافظ به سوی مسجد می رود، آیا خودش شریک در قتل خود نیست؟!

جواب: می دانیم پیامبران و اوصیا از مقام و منزلت بزرگی نزد خدای تعالی برخوردار بودند و خداوند متعال به آنها علم و قدرت و کمالات ویژه و فوقالعاده به آنها داده بود، ولی آنان با وجود این علم و قدرت فوقالعاده در میان خلق مانند سایر افراد بشر می زیستند؛ به طوری که حتی خیلی از آنهايي که به پیامبران ایمان می آوردند، از این کمالات آنها اطلاع چندانی نداشتند. آری؛ در میان هر امتی عدهای از مؤمنین کامل و واقعی بودند که پیامبر و وصی را در سطحی بالاتر از دیگران می شناختند، ولی آنها نیز به آن حدی نمی رسیدند که پیامبران را در حد واقعی خودشان بشناسند. و این به خاطر آن بود که پیامبران و اوصیا موظف به مراعات ظاهر بودند و فقط به هنگام ضرورت و برای عدهای خاص که اهل بودند اظهار برخی حقایق و واقعیات می کردند. و به همین جهت است که می بینیم بیشتر پیامبران و اوصیای الهی به وسیله همین انسانها آزار و اذیت شده و از دست آنها شکنجه ها دیده اند و در نهایت به شهادت رسیده اند. زیرا معلوم است اگر انسان بداند که طرف مقابلش از همه حيله ها و نیرنگهایش اطلاع دارد و دارای قدرت و توانایی فوقالعاده است، هیچگاه جرأت نمی کند در مقابل او قرار گرفته با او ستیز کند.

پس اگر شخصی آب شرب یا میوه را مسموم کرده در اختیار امام می گذارد، به طور حتم خبر ندارد که امام از این کار او خبر دارد و این کار او در پیش او عیان است. و همچنین کسی که نقشه ترور امام را می کشد، اگر بداند که امام از آنچه در

دلش می گذرد آگاه است، هیچگاه به چنین کاری اقدام نمی کند. پس با توجه به این مطلب، جرم برای شخص قاتل و برای کسی که آب و انگور را مسموم می کند، ثابت است و جای هیچگونه شک و تردیدی در این امر وجود ندارد.

و امّا اینکه امام چرا با وجود علم و آگاهی، اقدام به خوردن آب و انگور مسموم می کند یا از رفتن به نماز خودداری نمی نماید، این هم به آن جهت است که اگر پیامبران و اوصیا از اول همه نیرنگها و حيله ها و اسرار نهفته دشمنانشان را هویدا می ساختند و همه متوجه این امر می شدند، دیگر کسی شقاوت خود را نمی توانست بروز دهد و این باب بزرگ ابتلا و امتحان الهی بسته می شد؛ ابتلا- و امتحانی که موجب بالا- رفتن درجات و کمالات پیامبران و اوصیا می شود و حجت را بر خلق و دشمنان تمام می کند. زیرا در این حالت است که تسلیم خالص اولیای الهی به صورتی خیلی واضح و روشن ثابت می شود و دشمنی و عناد کافران هم به وضوح نمایان می گردد. و این امری معقول و مشروع است و جای هیچگونه شبهه و تردید در آن نیست. پس امام با علم به تقدیر الهی درباره شهادتش و با علم به مسموم بودن آب و انگور، اقدام به خوردن آن می کند و با علم به نقشه ترور اقدام به رفتن نماز می کند تا اثبات نماید که آنچه خدا برایش تقدیر کرده و از برای او نوشته است قبول دارد و راضی به قضا و قدر الهی است. و چون این عمل مصالح و حکمی بس مهم دارد، پس از نظر عقلی و شرعی اقدام به آن هیچ اشکالی ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

عَهْدَ إِلَيَّ رَبِّي تَعَالَى عَهْدًا. فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ. اسْمَعْ: عَلَيَّ رَأْيُهُ الْهُدَى وَ إِمَامٌ أَوْلِيَائِي، وَ نُورٌ مِّنْ أَطَاعِنِي. وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ أَحَبَّهُ، فَقَدْ أَحَبَّنِي. وَ مَنْ أَبْغَضَهُ، فَقَدْ أَبْغَضَنِي. فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ...

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي مُسْتَخِصُّهُ بِبَلَاءٍ لَمْ يُصِبْ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ.

قَالَ: قُلْتُ: أَحِبِّي وَ صَاحِبِي!

قَالَ: ذَلِكَ مِمَّا قَدْ سَبَقَ مِنِّي إِنَّهُ مُبْتَلَىٰ وَ مُبْتَلَىٰ بِهِ (۱).

پروردگرم عهدی با من بست. گفتم: پروردگارا این عهد را برایم بیان کن. فرمود: ای محمد، گوش کن: علی پرچم هدایت و پیشوای دوستانم است. او نور کسانی است که از من اطاعت می کنند. او کلمهای است که همراه پرهیزکاران است. کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست می دارد. و کسی که او را دشمن بدارد، مرا دشمن می دارد. این امر را به او بشارت ده... سپس فرمود: من او را به بلایی اختصاص داده‌ام که غیر از او کسی از امت را اصابت نکند.

گفتم: او برادر و دوست من است!

فرمود: ابتلای او از اموری است که امضا شده است و او مبتلا به آن خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ وَ مَعَادِنَ الْعِيقَانِ وَ مَغَارِسَ الْجِنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِ مِثْلَ مَا فَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ، لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أُجُورُ الْمَبْتَلِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَىٰ قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعْفِهِ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعِهِ تَمَلُّ الْقُلُوبِ وَ الْعُيُونِ غِنَىٰ، وَ خَصَاصِهِ تَمَلُّ الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ أَذَىٰ.

وَ لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَ عِزِّهِ لَا تُضَامُ وَ مُلْكِهِ تَمِيدُ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَ تَشُدُّ إِلَيْهِ عَقَدُ الرِّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْاِعْتِبَارِ وَ أَبْعَدُ لَهُمْ فِي الْاِسْتِكْبَارِ وَ لَا يَمُنُّوا عِزَّنِ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مِيَاثِلِهِ بِهِمْ، فَكَانَتْ النَّيَاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْاِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لِوَجْهِهِ وَ الْاِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْاِسْتِشْلَامُ

لِطَاعَتِهِ، أُمُورَ آلِهِ خَاصَّةً لَا تُشَوِّبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كَلَّمَا كَانَتِ الْبُلُوبُ وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ، كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ (۱).

اگر خدا می خواست هنگامی که پیامبرانش را مبعوث می کرد، گنجها و معادن طلا و باغهای سرسبز را برای آنها بگشاید و پرندگان آسمان و حیوانات زمین را با آنها همراه کند، این کار را می کرد. و اگر چنین می کرد، بلا از بین می رفت و جزا باطل می شد. و خبرها مضحمل می گردید و پادشاهای مبتلایان برای قبول کنندگان ثابت نمی شد و مؤمنان مستحق ثواب نیکوکاران نمی گردیدند، و اسامی، معانی خود را لازم و همراه نمی شدند. ولی خداوند سبحان پیامبران خویش را در تصمیمها و اراده هایشان قوی کرد و در ظاهر حالات آنها را در دیدگان مردم ناتوان قرار داد، و آنان با وجود این دارای قناعتی بودند که دلها و دیدگان را پر از بینایی می کرد و دارای فقری بودند که چشمها و گوشها را پر از ناراحتی می نمود. و اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که به خیال کسی نمی آمد و دارای عزتی بودند که کسی جرأت استکبار در مقابل آنها نمی کرد، و دارای سلطنتی بودند که گردنهای مردان به سوی آن کشیده می شد و بار سفر به سوی بسته می شد. این امر باعث می شد احترام آنان بر خلق آسان گردد و استکبار در مقابل آنها دشوار شود و مردم یا به خاطر ترس مجبور به ایمان می شدند و یا به خاطر رغبتی که آنها را به سوی پیامبران می کشید. و در این صورت نیتها خالص نمی شد و نیکیهها مشترک می گردید. ولی خدای سبحان اراده کرده پیروی رسولانش و تصدیق کتابهایش و خشوع برای او و اطاعت امرش و پذیرش طاعتش، همه خالص برای او باشد و هیچ چیز دیگری با آن آمیخته نشود. و هر قدر امتحان و ابتلا بزرگتر باشد، ثواب و جزا هم گرانقدرتر خواهد بود.

البته در برخی روایات نقل شده که هنگام خوردن آب و انگور مسموم، خداوند

متعال امام علیه السلام را دچار فراموشی می کرد. راوی می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

الإمامُ يَعْلَمُ إِذَا مَاتَ؟

قَالَ: نَعَمْ، يَعْلَمُ بِالتَّعْلِيمِ حَتَّى يَتَّقَدَّمَ فِي الأَمْرِ.

قُلْتُ: عَلِمَ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرُّطْبِ وَ الرِّيحَانِ المَسْمُومِينَ الَّذِينَ بَعَثَ

إِلَيْهِ يَحْيَى بن خَالِدٍ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَأَكَلَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ؟

قَالَ: أَنسَاءٌ لِيُنْفَذَ فِيهِ الحُكْمُ (۱).

آیا امام وقت رحلت خویش را می داند؟

فرمود: آری، با تعلیم الهی می داند تا بر مرگ مهیا شود.

عرض کردم: امام موسی کاظم علیه السلام مسموم بودن خرما و ریحانی را که یحیی بن خالد برایش فرستاده بود می دانست؟

فرمود: آری.

عرض کردم: در حالی که می دانست آن را تناول کرد؟

فرمود: خداوند او را فراموشاند تا حکم دربارهاش نافذ گردد.

(۵) عصمت امام

معنای عصمت

عصمت در لغت به معنای منع و حفظ است. ابن منظور می گوید: عصمت در کلام عرب به معنای منع است.

عَصَمَهُ يَعِصِمُهُ عَصَمًا

یعنی: منع و حفظ کرد او را... و اعتصم فلان بالله

۱- . بحارالانوار ۲۷/۲۸۵. ودر ادامه روایت دیگری هم به این مضمون وجود دارد.

یعنی به وسیله خدا امتناع کرد... و اعتصمت بالله

یعنی: به لطف خدا از معصیت امتناع کردم (۱).

معصوم در لسان اهل شرع کسی را گویند که به لطف خداوند سبحان از هرگونه آلودگی به گناه و کارهای زشت و ناشایست و پلید امتناع کند در حالی که توان انجام آنها را داشته باشد. پس از نظر لغت معصوم معنای عام و مطلق دارد که شامل همه انواع حفظ و منع می شود و متعلق خاصی برای آن نیست. ولی از نظر اهل شرع متعلق خاصی برای آن بیان شده که منع از پلیدی و زشتی و گناه باشد. بنابراین معنای مصطلح اهل شرع هم مصداقی از مصداق لغوی است و اصطلاح جدیدی در مقابل معنای لغوی آن نیست. امام صادق علیه السلام می فرماید:

المَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمَحَارِمِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲) (۳).

معصوم کسی است که توسط خدا از همه گناهان حفظ می شود. و خدا فرموده است: هرکس به حفظ الهی بپیوندد، به یقین به راه راست هدایت شده است.

پس معصوم کسی است که از محارم الهی امتناع و اجتناب می کند. و این امتناع و دوری کردن فعل خود اوست، ولی لطف و توفیق الهی در حق او هم بیتأثیر نیست. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا. وَلَوْ وَكَلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا، لَكُنَّا كِبَغِضِ النَّاسِ. وَلَكِنْ نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَنَا: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۴) (۵).

همانا خدای عزوجل ما را به خودمان وانگذاشته است. و اگر ما را به خودمان وا می گذاشت، ما هم مانند بعضی از مردم می شدیم ولی ما کسانی هستیم که خدای عزوجل درباره ما فرموده است: مرا بخوانید، اجابت کنم شما را.

۱- لسان العرب ۱۲/۴۰۳ و ۴۰۴.

۲- آل عمران (۳)/۱۰۱.

۳- معانی الاخبار/۱۳۲.

۴- مؤمن (۴۰)/۶۰.

۵- بحار الانوار ۲۵/۲۰۹.

دلیل عصمت امام**(۱) وجوب اطاعت**

بیشتر گفتیم یکی از مهمترین ویژگیهای امام علیه السلام این است که اطاعت او بر امت به طور مطلق واجب است. و آنجا اشاره کردیم که خود همین مطلب یکی از ادله عصمت امام می باشد. زیرا وجوب اطاعت به طور مطلق به این معناست که اوامر و دستوراتی که از او صادر می شود، پیروی از آنها لازم و واجب است و تخلف حرام و ممنوع است. حال اگر همین شخص معصوم از خطا و گناه نباشد، ممکن است امت را به گناه و معصیت امر کند و چون خدا اطاعت او را به طور مطلق واجب کرده است پس اطاعت او را در این امر هم واجب نموده است. در نتیجه لازم می آید خدای سبحان از طرفی از گناه و معصیت نهی کند و از طرفی به آن امر نماید. و به همین جهت است آنان که گناه و خطا را بر امام روا می دانند، اطاعت امام را به طور مطلق واجب نمی شمارند. و بیشتر آرای علمای عامه و روایات آنها را نقل کردیم. ولی در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام هم به عصمت و هم به وجوب طاعت به طور مطلق تصریح شده است. و در برخی روایات رابطه میان این دو نیز به صورت آشکار مشهود است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِوَلَاةِ الْأَمْرِ. وَ إِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ (۱).

اطاعت [به طور مطلق]

فقط از خدای تعالی و رسول خدا و والیان امر واجب است. و اطاعت صاحبان امر به آن جهت واجب شده است که آنان معصوم و پاکیزه‌اند و امر به معصیت نمی کنند.

(۲) حجت بودن امام

پیش از این گفتیم که امام حجت خدا بر روی زمین است. و روشن است اگر

کمترین گناه و معصیتی از حجت سربزند یا جهل و نادانی و نسیان در او راه پیدا کند، حجت بودن او دچار مشکل می شود. و خداوند متعال منزّه است از اینکه کسی را برای خود بر خلق حجت اختیار کند و او را از غفلت و نسیان و گناه و پلیدی حفظ نکند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ (۱).

خدای تعالی ما را پاکیزه و معصوم کرد و گواه بر خلقش و حجت بر روی زمینش قرار داد.

و امام رضا علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ عَزَّوَجَلَّ أُمُورِهِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صِدْرَهُ لِتَذَلُّكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ وَالْأَهْمَةَ الْعِلْمِ الْهَامِماً، فَلَمْ يَعْى بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَلَا يَحِيزُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ. فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَيِّدٌ، قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ. يَخُصُّهُ اللَّهُ بِمَذَلِّكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ (۲).

بندهای که خدای تعالی او را برای امور بندگانش برمی گزیند، سینهاش را برای این امر فراخ می کند و در دلش چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و به او علم را الهام می کند، پس در جواب هیچ سؤالی عاجز نمی ماند و از حق سرگردان نشود. پس او معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است و از خطا و انحراف و لغزش در امان است. خداوند این امور را به او اختصاص داده است تا حجت او بر بندگانش باشد و گواه بر خلقش.

در این دو روایت، به ویژه روایت دوم، رابطه عصمت و حجت بودن امام به وضوح بیان شده است. زیرا امام فرموده است: خدای تعالی این امور را به امام اختصاص داده است تا حجت او بر بندگانش باشد، و از جمله اموری که در جمله های قبل مطرح شده عصمت امام است.

۱- . الکافی ۱/۱۹۱.

۲- . الکافی ۱/۲۰۲ و معانی الاخبار/۹۸.

۳) نفی امامت ظالم**اشاره**

یکی دیگر از ادله عصمت امام این است که خدای تعالی می فرماید:

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱)».

خدای تعالی گفت: همانا من تو را بر مردم امام قرار دادم. گفت: و از دودمان من؟ فرمود: عهد من بر ستمکاران نمی رسد.

در این آیه شریفه خدای تعالی کسی را که مرتکب ستمی شود امامت را از او نفی کرده است. امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید:

فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ (۲).

این آیه امامت هر ستمکاری را تا قیامت باطل کرده است و امامت تنها در برگزیدگان قرار یافته است.

می دانیم که ظلم و ستم انواع مختلف دارد و آیه کریمه به اطلاق هر نوع ظلم و ستمی را مانع امامت می داند. و یکی از ستمهای بزرگ ستم به خدای تعالی است. کسی که عبودیت و بندگی او رابه جا نمی آورد و بندگی او را رها کرده دیگری را بندگی می کند و عبادت او را گذاشته به عبادت بندگان او پرداخته است، در حق او ستم کرده است. خدای تعالی از جمله وصایا و مواظب لقمان به فرزندش را به این صورت بیان می کند:

يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۳).

پسرم چیزی را شریک برای خدا قرار مده. همانا شرک ستمی بزرگ است.

شرک در حق خدای سبحان صور مختلفی دارد:

الف: شرک در توحید

اعم از توحید در ذات و صفات مانند شرک در ربوبیت و خالقیت و رازقیت و...

ب: شرک در عبادت

یعنی بنده خدا در عبادت خدا کسی دیگر را شریک خدا قرار

۱- . بقره (۲)/۱۲۴.

۲- . الکافی ۱/۱۹۹.

۳- . لقمان (۳۱)/۱۳.

دهد، هم خدا و هم دیگری را عبادت و پرستش کند. به دیگر عبارت وقتی مشغول عبادت خداست، هم نیت عبادت خدا را داشته باشد و هم قصد خضوع و خشوع در مقابل بندهای از بندگان خدا.

ج: شرک در اطاعت

یعنی انسان در عرض خدا برای بندگان خدا هم مقام وجوب طاعت قائل شود و همان طور که اطاعت خدا را بر خود واجب می داند، عیناً اطاعت بندهای از بندگان خدا را هم بر خود لازم بداند یا اطاعت کسی را بر خود واجب بداند که خدای تعالی اطاعت او را بر بندگانش واجب نکرده است.

بنابراین اگر کسی مرتکب یکی از انواع شرک شود، نه تنها در حق خدای سبحان ستم کرده است، بلکه در حق خود هم ستم روا داشته و این تن و جان خود خود را از حقی که خدا برایش قرار داده خارج ساخته است. پس چنین شخصی به هیچ وجه شایسته مقام امامت نخواهد بود. به همین جهت است امام معصوم علیه السلام می فرماید:

مَنْ عَبَدَ صَمًا أَوْ وَثَنًا أَوْ مِثْلًا، لَا يَكُونُ إِمَامًا (۱).

کسی که مجسمه یا بت یا تمثالی را عبادت کند، امام نمی شود.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: خدای تعالی به ابراهیم علیه السلام در جواب سؤال او که پرسید ظالم از دودمان من کیست، فرمود:

مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا (۲).

کسی که بتی را غیر از من سجده کند، او را هیچگاه امام قرار نخواهم داد و امام بودن چنین شخصی صحیح هم نیست.

نظر عامه در امامت ظالم

پیش از این در بحث وجوب اطاعت از علمای عامه نقل کردیم که آنها درباره وجوب اطاعت امام اختلاف دارند. برخی به طور مطلق آن را واجب می دانند ولی

۱- بحار الانوار ۲۵/۲۰۶.

۲- بحار الانوار ۲۵/۲۰۱.

می گویند منظور از اولوالامر، اجماع اهل حلّ و عقد است و چون قائل به عصمت اجماع هستند پس اطاعت آن را به طور مطلق واجب دانسته‌اند. در آن بحث اشکالاتی بر این سخن داشتیم که نیازی به تکرار دیده نمی شود.

و برخی از علمای عامّه اولوالامر را والیان امر و خلفای رسول خدا دانسته‌اند ولی چون ظلم و ستم را از آنها روا می دانند، اطاعت آنها را فقط در صورتی لازم می دانند که بر خلاف دستورات الهی و نبوی نباشد.

و نیز از کتب روایی عامّه نقل کردیم که روایات رسیده از طریق عامّه هم در این زمینه مختلف است. برخی اطاعت هر خلیفهای را اعمّ از ظالم و عادل واجب دانسته و برخی فقط اطاعت خلفای عدل را واجب دانسته است. و از این میان زمخشری یکی از علمای بزرگ عامّه و از مفسّرین قرآن در تفسیر آیه مورد بحث می گوید:

من كان ظالماً من ذريّتك، لا يناله استخلافى و عهدى اليه بالامامه. و انما ينال من كان عادلاً بريئاً من الظلم. و قالوا: فى هذا دليل على أنّ الفاسق لا يصلح للامامه. و كيف يصلح لها من لا يجوز حكمه و شهادته و لا تجب و لا تقبل خبره و لا يقمّ للصلاه؟! و كان أبوحنيفه (ره) يفتى سراً بوجوب نصره زيد بن عليّ - رضوان الله عليهما - حمل المال اليه و الخروج معه على اللّصّ المتغلّب المتسمى بالامام و الخليفه كالدّوانيقي و أشباهه. و قالت له امرأه: أشرت على ابني بالخروج مع ابراهيم و محمد ابني عبد الله بن الحسن حتّى قتل. فقال: ليتنى مكان ابنك. و كان يقول فى المنصور و أشياعه: لو أرادوا بناء مسجد و أرادوني على عدّ أجره لما فعلت. و عن ابن عيينه: لا يكون الظالم اماماً قطّ. و كيف يجوز نصب الظالم للامامه و الامام انما هو لكفّ الظلمه؟ فاذا نصب من كان ظالماً فى نفسه، فقد جاء المثل السائر: من استرعى الذئب ظلم (۱).

یعنی: کسی که از دودمان تو ظالم و ستمکار باشد، خلافت و امامت به او

نمی رسد، بلکه امامت از دودمان تو فقط از آن کسی است که دادگر و از ظلم و ستم بدور باشد. و گفته‌اند: این آیه دلالت می کند که فاسق صلاحیت برای امامت ندارد. چگونه می شود کسی که نه قضاوت و شهادتش نافذ است و نه اطاعتش واجب و نه خبرش پذیرفته می شود و نه می تواند امام جماعت شود، صلاحیت برای امامت داشته باشد؟! و ابوحنیفه در نهان فتوا به وجوب یاری زید بن علی - رضوان الله علیهما - می داد و او را کمک مالی می کرد، و خروج با او را بر دزدی که به زور بر گرده مردم سوار شده و خودش را امام و خلیفه می نامید - مانند دوانیقی و امثال او - لازم می دانست. و زنی به او گفت: ای ابوحنیفه، فرزند مرا گفתי که با ابراهیم و محمد دو پسران عبدالله بن حسن قیام کند و او هم چنین کرد و کشته شد. ابوحنیفه گفت: ای کاش من جای فرزند تو بودم. و ابوحنیفه درباره منصور و پیروانش می گفت: اگر آنها خواسته باشند مسجدی را بنا کنند و از من بخواهند اجرت‌های آن را محاسبه کنم، این کار را برای آنها نمی کنم. از ابن عیینه نقل شده که می گفت :

ظالم هیچگاه امام نمی شود. چگونه می شود ظالم به امامت منصوب شود در حالی که امام باید دست ظالمان و ستمگران را کوتاه کند؟! پس نصب ظالم به امامت این مثل رایج را تحقق می بخشد که: گوسفند را گرگ سپردن ظلم است.

ظلم و ستم چنانچه گفتیم انواع و اقسامی دارد. این سخن زمخشری و آنچه او از ابوحنیفه و ابن عیینه نقل می کند، مربوط به ظلم و ستم و فسق ظاهری علنی است. یعنی ظلم و فسقی است که از اعضا و جوارح انسان صادر می شود از دست و زبان و چشم و دهان و امثال اینها، و آن هم به صورت علنی و آشکار نه در خفا و نهان. پس زمخشری و موافقان او از علمای عامه آخرین سخنی که درباره عصمت امام می توانند بزنند این است که امام باید از اینگونه ستم و فسق مبرا باشد. چنانکه شیعه همین مطلب را درباره امام جماعت و شاهد در محکمه و امثال این دو لازم

می داند. پس از نظر زمخشری و دیگر علمای عامّه اگر امام هیچ اعتقادی به خدا و معاد و دیگر اصول و ضروریات دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نداشته باشد ولی این اعتقاد خود را اظهار نکند، اشکالی در امامت او نخواهد بود. و همین طور امامی هر روز شرب خمر کند و اقدام به روزه خواری و همین طور دیگر واجبات و محرمات الهی کند، ولی همه را در نهان انجام دهد، مشکلی در امامت او نخواهد بود. پس کافر واقعی که خود را در میان مسلمانان مؤمن واقعی جا زده باشد، می تواند امام و خلیفه مسلمانان شود. زیرا آنان بر طبق مبنای خود امامت و خلافت مسلمین را یک منصب الهی نمی دانند که اختیارش به دست خدا باشد، بلکه امام و خلیفه را منتخب بشر می دانند. ولی شیعه امامت را همچون نبوت یک منصب الهی می داند و انتخاب او را تنها در اختیار خدا می داند (۱). و خدا هم

می گوید: من ظالمین را مقام امامت عطا نمی کنم. چون او عالم به ظاهر و نهان همه انسانهاست، انسانی را که در باطن به خود و دیگران ستم روا دارد، هیچگاه خداوند سبحان چنین شخصی را به امامت بر مسلمانان و خلیفه و جانشین پیامبرش انتخاب نمی کند.

۴) حفظ دین و بیان احکام الهی بعد از پیامبر

در آینده بیان خواهیم کرد که وظیفه و هدف مهم امام در جامعه دینی بعد از پیامبر حفظ و پاسداری از دین الهی می باشد. او باید دین خدا را همان طور که خدای تعالی به پیامبرش رسانده و او به مردم ابلاغ کرده، در میان مردم، حفظ کند. و اگر عدّه‌های به خاطر تمایلات نفسانی خواستند به تحریف احکام و قوانین الهی دست بزنند، یا چیزی را در دین بیفزایند، او باید آنان را از این کار باز دارد و یا حداقل مخالفت خود را اعلان نماید تا مردم بدانند که آنچه این عدّه می گویند صحیح نیست. و این امر بدون داشتن مقام عصمت الهی امکانپذیر نیست. چون

۱- . در این باره در آینده سخن خواهیم گفت.

کسی که عصمت الهی شامل حال او نباشد، یا غفلت و نسیان به او غلبه می کند و یا هوای نفس و تمایلات حیوانی او را وادار می کند که در بیان احکام و قوانین الهی کوتاهی کند یا چیزی را در آنها بیفزاید.

عصمت امام پیش از امامت

دلیلهایی که برای عصمت امام ذکر گردید، جز دلیل سوم تنها عصمت امام را به هنگام امامتش اثبات می کرد. ولی دلیل سوم از این جهت اطلاق دارد. زیرا خدای سبحان می فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»: عهد من ستمکاران را نمی رسد. بلکه ظهور این آیه نسبت به زمان پیش از امامت روشتر از زمان بعد از امامت است. زیرا درست است که علم الهی نسبت به ظلم و ستم پیش از اعطای امامت و بعد از آن به طور مساوی است، ولی از جهت اثباتی آنچه حجت خدای تعالی را تمام می کند ظلم و ستمی است که پیش از امامت صادر شود. یعنی وقتی خدای تعالی کسی را به امامت برگزید، اگر کسی از روی عناد از خدای تعالی سؤال کند که خداوند چرا او را بر این امر انتخاب کردی، خدای تعالی با بیان عصمت و طهارت او، وی را مجاب می کند و به این طریق حجت بر مخالفین و معاندین تمام می شود و بر ایمان و اطمینان مؤمنین افزوده می شود.

گذشته از اینکه بر اساس آیات قرآن و روایات متواتر از امامان اهل بیت علیهم السلام وجود انسان دارای پیشینه‌های بس طولانی است. و همین انسان موجود در این کره خاکی، پیش از آمدن به این دنیا، عوالمی را سپری کرده است و در این عوالم هم مانند این عالم از سوی خدای تعالی مکلف به اموری شده است و امتحانهایی را در آن عوالم گذرانده است و ظلم و ستم و کفر و ایمان و فسق و عدل در آنجا برایش ثابت شده است. پس وقتی خدای تعالی می گوید: «عهد من ظالمین را نمی رسد» باید این کلام را با توجه به این شناختی که او از انسان به دست داده، معنا کرد. پس اگر انسانی در آن عوالم از پذیرش تکلیف الهی امتناع کرده و از امتحان

الهی با موفقیت بیرون نیامده. معصیت و گناه و ستم را در آنجا برای خود رقم زده است و با همین سابقه وارد این دنیا شده است. و نزد خدای تعالی تا اینجا ظالم و ستمکار است. و از میان همین انسانها عده‌های در هیچیک از این عوالم که بر ایشان گذشته، هیچگاه از پذیرش تعریف الهی امتناع نکرده، و با موفقیت تمام از امتحانهای خدای تعالی بیرون آمده‌اند. و بدیهی است که میزان موفقیت همه این عده یکسان نبوده، بلکه برخی از آنها از دیگران پیشی گرفته‌اند. و همین موجب شده است که خدای تعالی آنان را در عوالم بعدی بر دیگران مقدم کند. و نبوت و امامت هم در آنجا برای انبیا و اوصیا ثابت و استوار شده است. و خدای تعالی با عنایت خاصی که نسبت به آنان داشته، آنها را در صلبهای طاهر و پاکیزه جریان داده تا اینکه بدون هیچگونه آلودگی و با پاکیزگی و طهارت قدم به دنیا گذاشته‌اند. حضرت سیدالشهدا - صلوات الله علیه - در دعای عرفه عرض می کند :

ابْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبِيلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ، ثُمَّ أَسَيَّكْتَنِي الْأَصْلَابَ آمِنًا لِرَيْبِ الْمُؤْمِنُونَ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَ السَّنِينَ، فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبِ إِلَى رَحِمٍ فِي تَعَادُلٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ... (۱).

آفرینش مرا با نعمت و احسان خود شروع کردی پیش از آنکه چیزی قابل ذکر بوده باشم. مرا از خاک آفریدی، سپس در صلبها نشانیدی، جایی که از مرگ و گذشت زمانها و سالها در امان بودم، پس همواره در روزهای گذشته و قرنهای سپری شده، از صلبی به رحمی در حرکت بودم. به خاطر مهر و لطف و احسانت مرا در دوران امامان کفر بیرون نیاوردی...

و پیش از این نقل کردیم که خدای تعالی به امام به هنگام ولادت علمی خاص عطا می فرماید و با گذشت ایام به تدریج بر علوم او افزوده می شود. و در بحث بعدی خواهیم گفت که علم تأثیر فراوانی در عصمت دارد.

رابطه علم و عصمت

علم و عصمت رابطه نزدیکی با هم دارند. منشأ اساسی عصمت علم است. انسان وقتی چیزی را به حقیقت و واقعیت درک می کند و آثار و پیامدهای آن را به طور کامل و صحیح می شناسد، به ویژه اگر این معرفت و شناخت نسبت به تمام آثار دنیوی و اخروی آن به صورت عیان و مشاهده باشد - یعنی انسان وقتی فعلی را انجام می دهد تمام آثار خوب و بد آن را در دنیا و آخرت، هم نسبت به خود و هم نسبت به دیگران به صورت عیان مشاهده کند، بلکه آثار آن را نسبت به جسم و جان خویش بیابد و وجدان کند - آیا چنین انسانی وقتی دید کاری که انجام می دهد چقدر آثار بد در خود او و جامعه ایجاد می کند، به ویژه آثار سوء آن را نسبت به تن و روان خویش وجدان کند، آیا این انسان دنبال چنین کاری می رود؟! آیا مقدمات انجام آن را فراهم می کند؟! و آیا به فکر ارتکاب آن می افتد؟! مسلّم است که جواب در مورد انسان عاقل و حکیم منفی است. و برعکس اگر دید آثار عمل و کاری خیلی خوب و پرمفعت نسبت به خود و دیگران است، با شوق و علاقه و میل تمام به انجام آن اقدام می کند.

و در بحث علم امام گفتیم که خدای تعالی پیامبران و اوصیای آنها را علمی بس عظیم عطا فرموده که گرچه همه آنها از این عطای الهی یکسان برخوردار نشده اند، ولی همه آنها از آن علم به اندازه های بهرهمند شده اند که آنها را از مفاسد و مصالح اعمال و کردارها آگاه کند. و ما می دانیم که چه قدر از کارهای بد و قبیح که در جوامع بشری انجام می شود، به سبب نداشتن شناخت کامل از آثار و پیامدهای مخرب آنها از اشخاص ناآگاه سر می زند. و روشن است که اگر آنها آثار اعمالشان را می شناختند و وجدان می کردند، از ارتکاب آنها پرهیز می کردند.

پس همانطور که علم و شناخت در عصمت و طهارت تأثیر دارد، همان طور هم غفلت و نسیان و جهل در عصیان و آلودگی تأثیر دارد. چه بسیارند انسانهایی که در حال مستی و فراموشی و جهل، مرتکب کارهای زشت و قبیح می شوند، ولی آنگاه

که به حال عقل و شناخت آمدند، از کرده های خود نادم و پشیمان می شوند. و خود این پشیمانی و ندامت گویای تأثیر فراوان علم و توجه در اجتناب از بدیها و زشتیهاست.

پس این گناهان و کارهای ناشایست که در روی این کره خاکی از انسان سر می زند، ناشی از جهل و غفلت و نسیان به آثار و پیامدهای آنهاست. البته منظور از جهل یعنی نبود علمالیقین و عینالیقین.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدَّ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ، لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَ
أَطَعْتُمْ... (۱).

اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ مشاهده کرده اند شما هم به عیان می دیدید، قطعاً بیتابی می کردید و ترس وجود شما را بر می داشت، و گوش می کردید و اطاعت می نمودید...

و نیز می فرماید :

فَإِنَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ، جَلَّ وَعَزَّ وَقَوِيَ وَشَبَّحَ وَرَوَى، وَرَفَعَ عَقْلَهُ عَنِ أَهْلِ الدُّنْيَا، فَبَدَنَهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَبْلَهُ وَعَقْلَهُ مَعَ الْآخِرَةِ فَأَطْفَأَ
بِضَوْءِ قَلْبِهِ مَا أَبْصَرَتْ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا، فَقَدَّرَ حَرَامَهَا وَجَانَبَ شُبُهَاتِهَا... (۲)

کسی که از خدا تقوا کند، بزرگ و عزیز و قوی و سیر و سیراب می شود و عقل و خردش از اهل دنیا فراتر می رود. بدنش با اهل دنیا می باشد و دل و عقلش آخرت را می بیند. دوستی دنیا را که مقابل دیده هایش است (دنیای نقد) با نور دلش از بین می برد. پس حرام دنیا را واقعاً چرکین و ناپاک می شمارد و از شبهات دوری می کند...

البته باید توجه داشت که خدای تعالی انسان را مختار و آزاد قرار داده است و او با وجود علم به مصالح و مفاسد هر عمل و کاری، باز آزاد است که آن را انجام دهد

۱- . نهج البلاغه، خطبه/۲۰۰.

۲- . الکافی/۲/۱۳۶.

یا آن را ترک کند. و ممکن است با وجود علم به ضرر عظیمی که در کاری دارد، آن را مرتکب شود. پس وجود علم به مصالح و منافع، علت تامه فعل نیست؛ چنانکه وجود علم به ضررها و مفسدات، علت تامه ترک نمی باشد. بنابراین داشتن علم کامل علت تامه عصمت نیست، بلکه ممکن است انسان از این علم برخوردار باشد ولی معصوم نباشد. ولی این مسلم است که عصمت بدون علم به طور عادی از انسان آزاد و مختار ممکن نیست. امام زینالعابدین علیه السلام می فرماید:

[الْمَعْصُومُ] هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ؛ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱).

معصوم کسی است که ملازم ریسمان الهی باشد. و ریسمان الهی قرآن است. این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند.

امام علیه السلام در این کلامشان رابطه عصمت و ملازمت با قرآن را بیان می کند. و معلوم است عصمت وقتی محقق می شود که انسان آگاهی کامل به علوم قرآن داشته باشد و عامل به آن بوده باشد. در حدیث معروف بین شیعه و سنی که به تواتر نقل شده، بر این امر تأکید شده است و در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: برای شما بعد از خودم دو چیز گرانبها گذاشتم: کتاب خدا و اهل بیت. تا وقتی که به این دو چنگ بزنید از حق گمراه نشوید. و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کوثر بر من وارد شوند. (در باره این روایت در آینده بحث خواهیم کرد.) (و در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام نقل کردیم که فرمود: هنگامی که خدای تعالی بندهای را برای امور بندگانش بر می گزیند، سینهاش را برای این امر فراخ می کند و در دلش چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و به او الهام می کند، پس او در جواب هیچ سؤالی عاجز و ناتوان نمی شود و از حق سرگردان و حیران نمی گردد. پس او معصوم و مورد تأیید و تسدید الهی است و از خطا و انحراف و لغزش در امان است (۲).

۱- معانی الاخبار/۱۳۲.

۲- الکافی ۱/۲۰۲.

در این روایت حضرت ابتدا به جهاتی از علوم امام اشاره می کند، سپس عصمت و در امان بودن از خطا و لغزش و انحراف را مترتب بر آن می نماید.

(۵) نصبی بودن امام

اشاره

یکی دیگر از ویژگیهای مهم و اساسی امام بنا بر اعتقاد شیعه، منصوب بودن او از ناحیه خدای تعالی است. شیعه می گوید: بشر حق تعیین امام را از سوی خود ندارد، بلکه این امر از توان بشر خارج است. پس در اینجا دو عنوان مورد بحث قرار می گیرد:

الف: تعیین امام خارج از توان بشر است و باید خدای تعالی او را تعیین کند.

ب: خداوند متعال این کار را انجام داده است.

ما ابتدا ادله عنوان اول را ذکر کرده، سپس به بحث از عنوان دوم می پردازیم.

ادله نصبی بودن امام

(۱) وجوب طاعت به طور مطلق

پیشتر ذکر کردیم که یکی از ویژگیهای مهم امام وجوب طاعت و فرمانبری مطلق از اوست. و گفتیم که هیچیک از خلائق را نسبت به دیگری حق مولویت و آمریت نیست، و مولویت و آمریت فقط حق خدای تعالی است که مالک و خالق همه خلائق است. بنابراین کسی حق مولویت و آمریت در عرض خدای تعالی ندارد و طاعت هیچ کسی در عرض خدای تعالی نه تنها لازم و واجب نیست بلکه حرام و ممنوع است. پس وجوب طاعت امام باید در طول وجوب طاعت خدای تعالی بوده و به آن بر می گردد. و این ممکن نیست مگر اینکه خدای تعالی او را حق مولویت و آمریت بر مردم عطا فرماید و اطاعت او را بر مردم واجب و لازم نماید. و فقط در این صورت است که اطاعت او واجب و لازم می شود.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که: اگر مردم بدون توجه به امر خدای تعالی

جمع شدند و کسی را مولا و امام برای خود انتخاب کردند و با او تعهد نمایند که از او اطاعت کرده و از دستورات او پیروی کنند، آیا در این صورت مولویت و آمریت برای او بر این خلق ثابت می شود یا نه؟ و در این صورت، آیا اطاعت او بر مردم واجب و معصیت و نافرمانی او حرام و ممنوع می شود یا نه؟

جواب: می دانیم که بر اساس توحید الهی، خلق همه مملوک خدایند و خدای سبحان مالک و مولای همه است. بنده و مملوک حق ندارد با وجود مولایش با کسی تعهد کند که از او امر و دستورات او پیروی کند مگر اینکه از مولای خویش اذن گرفته باشد. امام رضا علیه السلام می فرماید:

رَعِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَ الْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۱) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا وَ

لَا مُؤْمِنَهُ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ». (۲)

از گزینش خدا و گزینش رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و اهل بیتش به گزینش خود روی آوردند. در حالی که قرآن به آنها ندا می کند که: «پروردگار تو می آفریند آنچه را که می خواهد و برمی گزیند. آنها را حق گزینش نیست. پاک و منزّه است خدای تعالی از آنچه آنها شریک قرار می دهند.» و نیز می فرماید: «هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و رسولش به امری حکم کردند آنها اختیاری درباره امرشان داشته باشند». (۳)

پس مردم حق ندارند بدون اذن مالک و خالق خود کسی را برای خود امام و واجبالطاعه برگزینند. و خدای سبحان هم به آنها چنین اذنی را نداده است بلکه چنانچه می بینیم آنها را از این کار برحذر داشته است.

(۲) جانشینی خدا

گفتیم یکی از ویژگیهای امام خلیفه و جانشین خدا بودن امام است. وقتی ما

۱- . قصص (۲۸)/۶۸.

۲- . احزاب (۳۳)/۳۶.

۳- . الکافی ۱/۲۰۱.

پذیرفتیم که پیامبران و اوصیا، جانشینان و خلفای خدای تعالی بر روی زمین هستند، باید این را هم بپذیریم که خلیفه خدا باید به وسیله خود او برگزیده شود. چگونه می شود خدای تعالی برای خلق خویش از ناحیه خود خلیفه و امامی لازم بداند ولی انتخاب آن را در اختیار خلق قرار دهد! آیا می شود کسی را که مردم برای خود بدون تأیید خدای سبحان خلیفه انتخاب می کنند. خلیفه خدا نامید؟! آیا می شود کسی را که مردم از میان خود برگزیده و به جای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم می نشانند بگوییم او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ وجه او را به جانشینی خود انتخاب نکرده است؟! و این در حالی است که می دانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه و سلطان خدای سبحان بر روی زمین بوده است و سلطنت او از سلطنت خدای تعالی بر خلق سرچشمه گرفته بود. زیرا بدیهی است که در میان خلائق هیچ کسی نسبت به دیگری حق سلطنت و سرپرستی ندارد و سلطنت و سرپرستی فقط حق خالق و مالک خلائق می باشد. و در میان بندگان کسی می تواند به دیگران سلطنت کند که از طرف مالک و خالق آنها مأذون باشد. و به اعتقاد شیعه خدای تعالی این اذن را به پیامبران و اوصیا داده است و آنان را برای سلطنت بر مردم تعیین و انتخاب کرده است و حق تعیین و انتخاب سلطان را به هیچ کسی نداده و مردم را از انتخاب سلطانی در قبال سلطانی که خودش تعیین نموده، منع کرده است.

(۳) دانش و عصمت

یکی دیگر از ادله نصبی بودن امام از سوی خدای تعالی این است که امام بنابر آنچه پیش از این بیان شد باید عالم به همه دانشهای دین و دیگر علوم که برای یک پیشوا لازم است باشد. و اضافه بر این باید از عصمت و پاکدامنی هم برخوردار باشد تا بتواند حجت خدای تعالی بر همه خلائق گردد. و درباره علم امام یادآور

شدیم که خدای تعالی ممکن است علم دین و دانشهای دیگر را حتی به بچه‌های که تازه به دنیا آمده، عطا کند. با این بیان روشن می‌شود که بشر از گزینش و انتخاب چنین شخصی ناتوان و عاجز است. زیرا بدیهی است کسی که می‌خواهد شخصی را برای امری انتخاب و تعیین کند، باید از دانش و توانایی منتخب خود نسبت به آن امر، شناخت کافی داشته باشد. و این امر در مورد شناخت امام بدیهی است که از مردم منتفی است. زیرا که شناخت امام همچون شناخت نبی - چنانکه در آینده خواهد آمد - بدون توجه به تعریف و تعیین الهی برای بشر ممکن نیست. بنابراین تعیین او هم خارج از قدرت و توانایی بشر می‌باشد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید :

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدَرَ الْأَمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟! إِنَّ الْأَمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهُمْ بِأَرَائِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا أَمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

آیا قدر و منزلت امامت را در میان امت می‌شناسند تا گزینش امام برای آنها جایز باشد؟! همانا امامت قدرش بزرگ و شأنش عظیم و منزلتش بلند و اطرافش دست نیافتنی و عمقش دورتر از آن است که مردم بتوانند با خرده‌ایشان به آن برسند یا با آرای خود آن را نایل شوند یا با گزینش خود امامی را نصب کنند.

سپس امام علیه السلام با توضیحی مفصل درباره شأن و منزلت و صفات امام علیه السلام در آخر کلامش می‌فرماید :

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مَثَلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ؟! أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدَمُونَهُ؟! تَعَدُّوا - وَ بَيْتِ اللَّهِ - الْحَقَّ وَ نَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَ الشِّفَاءُ، فَتَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱).

آیا مردم توان شناخت چنین شخصی را دارند تا او را برای امامت برگزینند؟! یا

ممکن است برگزیده آنان دارای این صفات باشد تا او را مقدّم بدارند؟! سوگند به خانه خدا که از حق تجاوز نموده و کتاب خدا را پشت سرشان انداختند گویا که نمی دانند. و هدایت و شفا در کتاب خداست، ولی آن را به دور انداختند و از هوای نفس خویش پیروینمایند...

پس امامت امری نیست که گزینش و انتخابش برای مردم ممکن باشد و معلوم شد که این امر فقط با تعیین و گزینش الهی صحیح است. حال سؤال این است که: آیا خداوند سبحان کسی را برای امامت تعیین کرده است یا نه؟ جواب این سؤال پرواضح است، زیرا مسلمان می داند که برای رسیدن به این امر در دو چیز باید جستجو شود: اول کتاب خدا، دوم روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. و اما قرآن کریم، در آیاتی صفات شخصی را که برای این امر معین شده بیان کرده است. برخی از آن آیات در مباحث سابق به طور مفصل مورد بحث قرار گرفت، که عبارت است از آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)».

و آیه:

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۲)». و

آیات دیگر در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اما روایاتی که در این باره از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فراوان است که برخی از آنها هم در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

گزینش امام در نظر عامه

اشاره

علمای عامه تعیین و گزینش امام و خلیفه را به اختیار و انتخاب مردم می دانند. به یقین می توان گفت که منشأ این نظر و اعتقاد اعمال خلیفه اول و دوم

۱- . نساء(۴)/۵۹.

۲- . بقره(۲)/۲.

بوده است. یعنی این عالمان خواسته‌اند عملی که توسط این خلفا صورت گرفته توجیه کرده، آن را به صورت قانونی درآورند. در صورتی که هیچ عاقلی در این امر شک نمی‌کند که گزینشی که در سقیفه صورت گرفت و طبق آن ابوبکر توسط عده‌های معدود از کارگزاران سقیفه به خلافت انتخاب گردیده با هیچیک از اصول و ضوابط انتخاب آزاد سازگار نیست. زیرا آن عده که در سقیفه جمع شده بودند بعد از کشمکش‌های فراوان و یا به کارگیری انواع حلیه‌ها و با استفاده از زور، ابوبکر را به خلافت انتخاب و تعیین کردند و آنگاه از مردم خواستند به این انتخاب گردن نهاده و از او امر او پیروی کنند و مخالفین را به زور وادار به بیعت و پذیرش این انتخاب کردند.

و در مورد خلیفه دوم هیچگونه گزینش و انتخابی از ناحیه مردم و حتی اهل حلّ و عقد صورت نگرفت، بلکه این خلیفه اول بود که احساس مسؤولیت نمود و دلش به حال اسلام و مسلمین سوخت و خواست بار بزرگی را از دوش مردم یا اهل حلّ و عقد بردارد، به همین جهت خودش به تنهای اقدام کرد و عمر را برای خلافت تعیین کرد و از مردم خواست تا با او بیعت نمایند و دستوراتش را گردن نهند.

و خلیفه دوم هم در لحظه‌های آخر عمر خویش دست به ابتکاری جدید زد و خودش چند نفر را تعیین نمود و آنها را دستور دارد تا در اتاقی جمع شوند و از میان خود یکی را به خلافت انتخاب کنند. و نتیجه این امر هم آن شد که عثمان به خلافت رسید و مردم مجبور شدند خلافت او را نیز بپذیرند. البته عمر با اینکه تعیین خلافت را به عهده شورای چند نفری گذاشت، ولی خودش می‌گفت: اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود، انتخاب خلیفه را به شورا واگذار نمی‌کردم (۱).

این اجمال به خلافت رسیدن سه خلیفه اول مسلمین بود. و تفاوت هر یک از آنها با دیگری به وضوح روشن است. و این تفاوت چنانکه می‌بینیم به گونهای نیست که بتوان همه آنها را تحت ضابطهای جمع کرد.

۱- الغدیر ۷/۱۴۴، به نقل از طبقات ابن سعد ۳/۲۴۸ و اسدالغابه ۲/۲۴۶ و...

هرکسی این سه جریان را- یعنی شورای سقیفه و تعیین عمر توسط ابوبکر برای خلافت، و واگذاری عمر تعیین خلیفه را به شورای چند نفری - بدون تعصب مورد تأمل قرار دهد، این سؤال به ذهنش می آید که: چگونه می شود رسول خدا با وجود مقام نبوت و خلافت انتخاب خلیفه را بر عهده امت اسلام یا اهل حلّ و عقد واگذار می کند، ولی این خلفا با اینکه خود را پیرو او می دانند، روش دیگری برخلاف روش او اتخاذ می کنند؟!

با اندکی تأمل و دقت در این سه جریان به یقین می توان گفت که: اینها حوادثی نبوده که مولود همان لحظه بوده باشد، بلکه همه اینها حاصل افکار و اندیشه های پیشین و نقشه های طراحی شد از قبل می باشد که در آن زمان خاص ظهور و بروز کرده است. زیرا چگونه می شود که عده های که ادعای پیروی و دوستی و محبت پیامبرشان را دارند، بدن مبارک او را رها کنند و برای رسیدن به خلافت، شورا به راه اندازند و به جدال و کشمکش پردازند؟! آیا این عده های که شورای سقیفه را به راه انداختند، اسلام و مسلمین را چنان در خطر دیدند که مصیبت بزرگ از دست دادن پیامبر عظیم الشان هم نتوانست آنها را از این کارشان باز دارد؟! یا آنان به اندازه های غرق در پیاده کردن نقشه ها و افکار خود بودند که این مصیبت بزرگ را فراموش کردند گویا که اصلاً مصیبتی بر آنان وارد نشده بود؟! آیا اینها که اینقدر دلشان به اسلام و مسلمین می سوخت و می دانستند که پیامبرشان کسی نیست که هوای نفس بر او غلبه کند و غیر حق بر زبانش جاری نمی شود، آیا نمی شد همین عده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره کسب تکلیف کنند؟! آری؛ آنها خیلی خوب می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها این کار را انجام داده و رهبری امت را بعد از خود معرفی و تعیین کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتی در آخرین لحظه های عمر خویش هم از آنان قلم و دوات خواست تا برای آنها این امر را مسجل کند، ولی همین افرادی که تشکیل شورا دادند، در حضور پیامبر با ایجاد اختلاف و سروصدا و سخنان بیمنطق، پیامبر را آزرده و مانع از نوشتن این

امر شدند. اینها خوب می دانستند که در هیچ اّمت و شریعتی چنین کاری سابقه ندارد که پیامبری انتخاب و تعیین رهبری اّمت خویش را به عهده امت قرار داده باشد بلکه همیشه این امر به وصایت انتخاب و تعیین می شد، ولی افسوس که ریش سفیدان این اّمت نگذاشتند کسی که توسط خدا و رسول تعیین شده بود، در رأس رهبری این اّمت قرار گیرد. این کار باعث شد که رهبری اّمت اسلامی دست عدّه‌های بیفتد که دین را وسیله‌های برای رسیدن به حکومت قرار دادند و آنان که شایسته این مقام بودند و راهکارهای ترویج و تبلیغ و هدایت مردم را می دانستند، از رهبری مردم کنار گذاشته شوند و اّمتی که تازه داشت راه انسانیت و بندگی خدا را پیدا می کرد، دوباره به حالت پیش از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردد و بار دیگر به جای دوستی و محبّت و الفت، کینه و دشمنی و برادرکشی و جنگ و ستیز برقرار گردد. و هنوز چند سالی نگذشته بود که رهبری اّمت اسلام به دست دشمنان دین و اشخاصی مقام پرست و عیاش افتاد. و این نتیجه آن چیزی بود که در سقیفه رقم خورد.

این ماجرای سقیفه و تعیین عمر توسط ابوبکر برای خلافت و شورای چند نفری عمر برای تعیین خلافت و اعتقاد به صّیحت و درستی این کارها، موجب اختلاف آرای علمای عامّه در این زمینه شده است که به طور اجمال اشارهای به آن می شود.

قاضی ماوردی و قاضی ابویعلی هر دو در کتاب «الاحکام السلطانیّه» می نویسند: امامت که همان خلافت بعد از رسول است به سه شکل منعقد می گردد:

(۱) خلیفهای جانشین خویش را تعیین کند.

در این زمینه هیچگونه اختلافی نیست. و پذیرش خلیفه بدین شکل مورد اجماع و اتفاق است. آن دو به این امر استدلال کرده‌اند که ابوبکر بعد از خودش، عمر را به زمامداری مردم تعیین نمود و کسی هم با این نظریّه مخالفت نکرد. پذیرش عموم مسلمانان نشان می دهد که این راه و روش را صحیح دانسته‌اند.

(۲) خلیفه به انتخاب مردم تعیین شود.

ماوردی می گوید: اکثریت دانشمندان بر آنند که خلیفه به وسیله پنج تن از اهل حلّ و عقد انتخاب می شود یا اینکه یک نفر از آنها انتخاب می نماید و چهار نفر دیگر موافقت می کنند. دلیل این قول هم خلافت ابوبکر است که پنج نفر با وی بیعت کردند و این بیعت پذیرفته شد. آنگاه خلیفه منتخب در سقیفه به مردم عرضه شد و مردم نیز خواه و ناخواه او را پذیرفتند. و دلیل دیگر شورایی است که عمر برای تعیین خلیفه پس از خویش معین نمود. این نظریه را بیشتر علمای عامّه پذیرفته‌اند، ولی گروهی از آنان می گویند: خلافت همانند عقد ازدواج است. همانطور که در عقد نکاح، یک نفر عقد را اجرا می کند و دو نفر بر آن شهادت می دهند، در خلافت هم یک نفر بیعت می کند و دو نفر اعلام رضایت می نمایند. و گروه دیگر معتقدند: تنها یک نفر بیعت کند کافی است.

(۳) خلیفه با زور شمشیر به خلافت می رسد.

ابویعلی می گوید: آن کسی که با شمشیر و زور بر جامعه اسلامی غلبه یافت و خلیفه شد و امیرالمؤمنین نامیده شد، برای هر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، جایز و روا نیست که شبی را به روز آورد در حالی که او را امام نداند؛ خواه خلیفه آدمی جنایتکار باشد و خواه پاکدامن (۱).

علامه امینی (ره) در کتاب شریف‌الغدیر آرای علمای دیگری را نیز در این باره نقل می کند. در اینجا به اختصار مواردی از آن ذکر می گردد:

۱. امام‌الحرمین می گوید: انعقاد امامت مشروط به اجماع و اتفاق همه افراد اهل حلّ و عقد نیست. دلیل بر این سخن ثبوت و انعقاد امامت ابوبکر است. پس نظر درست این است که امامت با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد نیز منعقد می شود.

۱- نقش ائمه در احیاء دین ۱۱/۵۴ - ۵۸ به نقل از احکام السلطانیة ماوردی ص ۷ و الاحکام السلطانیة ابویعلی/۲۳. در نقل تلخیص صورت گرفته است.

۲. امام فرقه مالکیه هم می گوید: در بیعت با امام لازم نیست که همه مردم حضور داشته باشند بلکه حضور دو یا یک نفر هم کافی است.

۳. قرطبی می گوید: با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد، امامت ثابت می شود و بر دیگران لازم است آن را بپذیرند. دلیل ما بر این مطلب این است که عمر به تنهایی با ابوبکر بیعت کرد و هیچیک از اصحاب این کار را ناپسند نشمردند.

۴. قاضی ایجی می گوید: در انتخاب امام و بیعت با او نیاز به اجماع نیست. زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر لزوم چنین اجماعی وجود ندارد، بلکه بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد بر این امر کفایت می کند (۱).

این گفتار برخی از علمای بزرگ عامّه است که با اندکی دقت در آنها انسان متوجه می شود که این تعصّب باطل اینها را چقدر از راه راست و عقلایی منحرف کرده است و برای اینکه کار عمر و ابوبکر را توجیه کنند، مرتکب سخنانی بیخردانه شده‌اند. چگونه می شود امامی که به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشیند و رهبری امت اسلام را به عهده می گیرد، به این صورت با بیعت کردن یک نفر به این مقام انتخاب و تعیین گردد و اطاعتش بر دیگران لازم و واجب شود؟! آیا هیچ عاقلی این گونه تعیین و انتخاب را درباره کدخدای دهی روا می دارد تا چه رسد بر خلیفه الهی بر همه مسلمانان و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه امور مربوط به اداره مملکت اسلامی .

سقیفه، جریان از پیش طراحی شده

کسی که اندکی در جریان امور سیاسی و اجتماعی قرار گیرد، می داند که منحرف کردن فکر و خط سیر مردم خیلی مشکل نیست؛ به ویژه در جوامعی که سطح فرهنگ سیاسی و اجتماعی آنها خیلی پایین باشد. ولی در عین حال یک نفر بدون داشتن هیچگونه برنامه‌های، چنین کاری را نمی تواند صورت دهد. تا زمانی که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم بود، آنان از رهبری دانا و آگاه و متقی و هدایتگر و متخلق به مکارم اخلاق برخوردار بودند. او رهبری الهی بود که مردم را با خدا آشنا می کرد و شایستگی و برتری اشخاص را به علم دانش و تقوا و ایمان می دانست. در نظر او هر کس اطاعتش از خدا بیشتر بود به خدا نزدیکتر بود و بر رهبری امت اسلامی سزاوارتر و شایستهتر بود. البته این تنها نظر ایشان نبود، بلکه این خواسته خدای تعالی است که خالق و مالک همه خلایق است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به دستور خدای تعالی - در طول مدّتی که رهبری این امت را برعهده داشت، بارها به ولایت و امامت پسرعمّ خود علی علیه السلام را به صراحت و بدون هیچگونه ابهامی، به آنها گوشزد کرده بود و علم و تقوا و ایمان او را برای آنها بیان کرده بود. ولی عدّه‌ای که نمی خواستند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام رهبری این امت را به دست گیرد، در همان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای پیاده کردن این هدف و خواسته خود، با هم عهد و پیمان بستند. برخی از محققین و آشنایان به تاریخ اقوام و ملل، می گویند: وقتی عمر خیر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید و دانست که او دارفانی را وداع گفته است، دست به شمشیر برد و آنان را که می گفتند پیامبر رحلت فرموده است مورد تهدید قرار داد. او به شدّت رحلت پیامبر را انکار می کرد، با اینکه به چشم خود دیده بود که پیکر مطهر آن بزرگوار در خانه خود بیحرکت افتاده است. او چرا این کار را می کرد؟ روشن است که او می دید اگر کمی دیر بجنبید کار از کار خواهد گذشت و نقشه و برنامه به هم خواهد خورد. او این کار را کرد تا مدتی مردم را با این اندیشه مشغول کند تا ابوبکر از خانه ییلاقی خویش بیاید و دیگر هم پیمانان جمع شوند و برنامه خود را پیاده کنند (۱).

مترجم محترم کتاب خاستگاه خلافت در زیرنوشتی در این باره از ابن ابی الحدید در شرح نهجالبلاغه ۲/۴۳ نقل می کند که: همین که عمر دانست پیامبر(ص)

رحلت فرموده است، از وقوع فتنه در مورد امامت و پیشوایی ترسید که مبادا گروهی از انصار یا دیگران بر آن دست یابند به نظر او و برای آرام کردن مردم، مصلحت در آن بود که چنان اظهار کند و بگوید پیامبر (ص) از دنیا نرفته است و این شبهه را در دل بسیاری از ایشان بیندازد... و عمر هم آنچه در این مورد اظهار کرد برای نگهداری دین و دولت بود تا آنکه ابوبکر که در سَنَح بود - و سَنَح منزلی دور از مدینه بود - رسید. و چون به ابوبکر پیوست قلبش قوی شد و بازویش استوار گردید و طاعت مردم و میل ایشان نسبت به ابوبکر قطعی شد. عمر با حضور او احساس اَمِّیت کرد که دیگر حادثهای پیش نخواهد آمد و تباهی و فساد صورت نخواهد گرفت، بنابراین از سخن و ادّعی خود دست برداشت و سکوت کرد (۱).

این یک طرف قضیه است که نشانهای بر وجود نقشهای از پیش طراحی شده می باشد و بالاتر از آن نکاتی دیگر در لابلاهی تاریخ است که برخی مورّخین از آن پرده برداشتهاند. در این باره نیز مترجم محترم کتاب خاستگاه خلافت در زیر نوشتی آورده است: در زمان حیات پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم ابوبکر، عمر، ابوعبیده جَرّاح، سالم هم پیمان ابوحذیفه و عثمان جمع شدند و برای رسیدن به حکومت بعد از پیامبر هم سوگند گشتند و این قرار را در نامه‌های نوشتند و آن را نزد ابوعبیده جَرّاح گذاشتند. و عمر می گفت: ابوعبیده امین این امّیت است! بر اساس این قرار بود که خلیفه دوم بارها می گفت: اگر ابوعبیده یا سالم مولای ابوحذیفه زنده بودند، خلافت را به ایشان واگذار می کردم. در داستان تعیین خلیفه دوم هم این جریان خودش را نشان می دهد: ابوبکر هنگام مرگش عثمان را طلبید و گفت: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. این آن چیزی است که ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمین وصیت می کند... آنگاه ابوبکر غش کرد. عثمان نوشت: اَمّا بعد، من بر شما عمر بن خطّاب را خلیفه قرار دادم... چون ابوبکر به هوش آمد گفت: بخوان. عثمان نوشته را خواند. ابوبکر گفت: الله اکبر! ترسیدی مسلمانها بعد از من گرفتار اختلاف

شوند؟ بله، من همین را می خواستم بگویم. (تاریخ طبری ۱/۲۱۳۸) عثمان از کجا خبر داشت که ابوبکر چه کسی را می خواهد بعد از خود برای خلافت انتخاب کند؟ آیا جز این است که قراری در کار بوده است تا به ترتیب ابوبکر، عمر، سالم، ابوعبیده و عثمان خلیفه شوند. و چون سالم و ابوعبیده در زمان عمر مردند، عمر شورای خلافت را طوری ترتیب داد که عثمان برای خلیفه شدن رأی بیاورد... (۱).

این جریان در روایات هم نقل شده است. علی بن ابراهیم یکی از راویان بزرگ شیعه و استاد مرحوم ثقه‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب شریف کافی می باشد. او در کتاب ارزشمند تفسیر خود، در تفسیر آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمُومَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا (۲)».

یعنی: به خدا سوگند می خوردند که نگفتند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و تصمیم به کاری گرفتند که به آن نرسیدند.

از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

این آیه درباره کسانی نازل شده که در کعبه هم قسم شدند که نگذارند خلافت به دست بنی‌هاشم بیفتد. کلمه کفر همین مطلب است. و در عقبه سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و قصد کشتن او را کردند. (۳)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب فرمود، هفت نفر در مقابل او بودند و آنان عبارتند از ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده و سالم مولی ابن حذیفه و مغیره بن شعبه.

عمر گفت: چشمانش را نمی بیند که مانند دیوانه است - منظورش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - حالا بلند می شود و می گوید: پروردگارم مرا فرمود.

۱- . خاستگاه خلافت/۲۷۶.

۲- . توبه (۹)/۷۳.

۳- . تفسیر علی بن ابراهیم ۱/۳۰۱.

پس وقتی پیامبر ایستاد و فرمود: ای مردم، چه کسی بر سرپرستی شما از خود شما سزاوارتر است؟
گفتند: خدا و رسولش.

فرمود: خداوندا، گواه باش. سپس فرمود: آگاه باشید کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امارت مؤمنین را بر او تبریک بگویید. آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و سخنان منافقین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را خواند و در این باره از آنان پرسش کرد، و آنان انکار کردند و سوگند یاد کردند (۱).

و در تفسیر عیاشی هم در تفسیر آیه مزبور روایتی به همین مضمون نقل شده است (۲). و مرحوم کلینی در تفسیر آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ..» (۳) نقل

کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

این آیه درباره فلان و فلان و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است. آنگاه که آنها نامهای در میان خود نوشتند و با هم عهد و پیمان بستند که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کند، هیچگاه نگذارند خلافت به بنی هاشم برسد. و نبوت و ارجمندی هم همین طور. پس خدای تعالی این آیه را درباره آنها نازل فرمود.

راوی می گوید: از حضرت درباره این آیه هم سؤال کردم: «أَمْ أَبْرُمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (۴):

بلکه آنها تصمیم محکم بر امری گرفتند، ما نیز اراده محکمی داریم. یا آنان می پندارند که ما اسرار نهانی و نجوای آنان را نمی شنویم؟ آری

۱- تفسیر علی بن ابراهیم ۱/۳۰۱.

۲- تفسیر عیاشی ۲/۹۸ و ۹۹.

۳- مجادله (۵۸)/۷.

۴- زخرف (۴۳)/۷۹ و ۸۰.

رسولان ما نزد آنها هستند و می نویسند.

حضرت فرمود: این دو آیه در همان روز درباره آنها نازل شده است.

پس سقیفه جریانی نبود که کارگردانان آن در همان لحظه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون هیچگونه سابقه همکاری و همفکری آن را صورت داده باشند، بلکه آنان پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقشه آن را کشیده بودند و پایه های آن را محکم کرده بودند و به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را پیاده نمودند.

نقش رأی اکثریت در خلافت

روشن شد که علمای عامه در تعیین خلیفه و امام نه تنها برای اکثریت مردم هیچ شأنی قائل نیستند، بلکه در تعیین خلیفه رأی و نظر یک نفر از اهل حلّ و عقد را کافی می دانند، و در عمل هم خلیفه اول و دوم به همین صورت برای خلافت مسلمین تعیین شده است.

اما از نظر شیعه، چنانکه گفتیم شیعه تعیین و انتخاب امام را تنها حقّ مسلمّ خدای تعالی می داند و مقام امامت را بالاتر و بلندتر از آن می داند که افکار و عقول جمع بتواند او را بدون تعریف و تعیین الهی شناخته و او را تعیین و انتخاب نماید. بنابراین رأی مردم هیچ نقشی در تعیین امام ایفا نمی کند و امامت و خلافت فقط به تعیین و نصب خدای تعالی ثابت می شود. و آنگاه که خدای تعالی کسی را به این مقام تعیین و نصب کرد و توسط پیامبرش به مردم ابلاغ کرد، بر امت متدین و خداپرست لازم و واجب است دست بیعت با او داده، امامت او را بپذیرند و از دستورات او پیروی کرده، او را در اجرای احکام و قوانین الهی و پیاده کردن عدل و داد حمایت و یاری کنند. و چون خدای تعالی این دنیا را دنیای تکلیف و ابتلا و امتحان قرار داده و اراده کرده همه آنهایی که درّ عالم در به وجود آورده بود دوباره در این دنیا آورد، به همین جهت پیامبران و اوصیاء را امر به تحمّل کفّار و مشرکین و

مخالفین کرده و بر آنها لازم نموده تا وقتی مردم به سراغ آنها نیامده و از آنها نخواستند که سرپرستی امور آنان را به عهده گیرند، هیچگاه به زور، خود را بر مردم مسلط نکنند، اگرچه این حقّ مسلّم و مشروع آنهاست. زیرا که این امر با اصل ابتلا و امتحان تنافی دارد. و هرگاه مصلحت اقتضا کند آنان بر این امر قیام می کنند گرچه مردم آن را نخواهند. چنانکه حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف با عدهای معدود بر احقاق حقّ قیام خواهد نمود و حکومت الهی را در دنیا برپا خواهد ساخت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا أَنْ يَقَارُوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا... (۱).

آگاه باشید، سوگند به خدایی که دانه را می شکافد و خلاق را می آفریند اگر مردم حاضر نمی شدند و حجّت به وجود یاور تمام نمی شد، و اگر نه این بود که خدای تعالی از علما عهد گرفته که در برابر شکمخواری ظالمان و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر را بر شانه او می انداختم و آخرش را با جام آغازش سیراب می کردم.

و نیز می فرماید :

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَعْصَيْتُ عَلَى الْقَدَى، وَ شَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا. وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ (۲).

نگاه کردم پس دیدم یآوری جز اهل بیتم ندارم، پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمها را می بستم در حالی که پر از خاشاک بود و می نوشیدم در حالی که استخوان در گلویم بود، و بر فرو نشاندن خشم و به نوشیدن چیزی که تلختر از حنظل است صبر نمودم.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

او خلافت را حق خود می داند و از اینکه از حق خود کنار زده شده به شدت ناراحت است و در مناسبت‌های مختلف این ناراحتی و نارضایتی خود را اظهار می کند. او می گوید :

به خدا سوگند، از هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا هم اکنون از حق خویش کنار گذاشته شده‌ام و دیگران به ناحق بر من مقدم شده‌اند (۱).

و نیز می فرماید :

خداوندا، من از قریش و کسانی که آنها را کمک می کنند به تو شکایت می کنم، آنان خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و درباره امری که حق من بود به مبارزه با من هماهنگ شدند (۲).

شدت ناراحتی او از این امر در خطبه شقشقیه تجلی می کند. او به خدا سوگند یاد می کند که: ابوبکر با اینکه می دانست خلافت حق من است، ولی با وجود این آن را به زور تصاحب کرد. و من چون یآوری نداشتم صبر کردم، در حالی که خاشاک بر دیدگان داشتم و استخوان در گلو؛ تا اینکه او خلافت را بعد از خودش به پسر خطاب سپرد. و من باز صبر نمودم؛ تا اینکه او هم تعیین خلافت را بعد از خود به شورا واگذار کرد؛ آن هم چه شورایی! او مرا به پندار خودش یکی از آنها قرار داد.

او از اینکه در چنین شورایی قرار گرفته به سختی اظهار ناراحتی کرده می فرماید :

مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ!؟

کی بود که در تقدّم من بر اوّلی از آنها تردیدی بوده باشد تا اینکه کار من به جایی برسد که با اینگونه اشخاص [اعضای شورا] همسنگ شوم!؟

او می گوید :

من چاره‌های نداشتم جز اینکه آنان را همراهی کنم. «أَسْفَقْتُ إِذَا أَسْفُوا وَ

۱- نهج البلاغه خطبه ۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

طُرْتُ إِذَا طَارُوا». اگر آنان بر سطح زمین پرواز می کردند من هم با آنها پرواز می کردم و آنگاه که اوج می گرفتند من هم اوج می گرفتم. تا اینکه سوّمی هم به راه خود رفت و مردم از اطراف و اکناف به سوی من رو آوردند به گونه‌ای ازدحام شد و نزدیک بود حسن و حسین زیر پای مردم له شوند و به پهلوهایم فشار سخت وارد شد (۱).

پس او از اینکه حَقّش غصب شده سخت ناراحت است، ولی بقای اسلام و مسلمین و تن دادن به قضای الهی و تسلیم در برابر تقدیر خداوندی، برای او اهمّیت بیشتری دارد. او می فرماید:

وَ أَيُّمُ اللَّهِ، لَوْلَا مَحَافَةُ الْفِرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَ يَبُورَ الدِّينُ، لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ (۲).

سوگند به خدا، اگر ترس از تفرقه میان مسلمانان نبود و ترس از این نبود که کفر دوباره عود کند و دین از بین برود، ما با آنها قطعاً به گونه‌های دیگر برخورد می کردیم.

بدین ترتیب او بیست و پنج سال از حقّ خود کنار گذاشته شد. ولی در این مدّت باز هم از یاری دین الهی کوتاهی نکرد. هرگاه مشکلی متوجه اسلام و مسلمین می شد که بدون حضور او حل نمی گشت، او قدم پیش می گذاشت و مشکل را رفع می کرد. و این امر در زمان همه خلفای سه گانه و به ویژه در زمان دو خلیفه اول زیاد اتفاق می افتاد. آن دو در بیشتر مشکلاتی که برایشان پیش می آمد، به او مراجعه می کردند و او با کمال عزّت و بزرگواری به حلّ آنها می پرداخت. و خود این امر حجّتی محکم بر حقایقیت او در ادّعای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و امامت او را به روشنی اثبات می کرد. او اگرچه به خاطر نوپایی اسلام و ترس از تفرقه میان مسلمانان سکوت را اختیار کرده بود، ولی در این مدّت هیچگاه از روشنگری و اتمام حجّت دست برداشت و در مناسبت‌های مختلف حقایقیت خود

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- بحار الانوار ۳۳/۶۱ و ۱۱۱، و ر.ک ۳۳/۱۱۲ و ۱۱۳.

را اثبات نمود. به ویژه بعد از اینکه مردم به سوی او رو آورده و با او برای خلافت بیعت کردند، او از این موقعیت استفاده نیکو نمود و حقیقت امر را برای مردم روشن کرد.

او در زمان خلافت خویش دشمنی سرسخت و پلید و موذی به نام معاویه داشت که از سوی خلفای سابق والی شامات بود. معاویه به اینکه از سوی عمر و عثمان به ولایت شامات منصوب شده بود و باید از فرامین خلیفه بعد از آن دو هم پیروی می کرد، ولی به بهانه های مختلف از امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمان نمی برد. در نامه هایی که میان او و امیرالمؤمنین علیه السلام رد و بدل شده است، علی علیه السلام با او با آنچه خود او قبول داشت احتجاج می کند. او می فرماید:

إِنَّهُ يَا يَعْنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَيَّعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيَّ. فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ.

فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٌ وَسَيُّمُوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهِ اللَّهِ رَضِيًّا. فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ، رُدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ... (۱).

همانا آنان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من هم بر آن چیزیکه با آنها بیعت نموده بودند بیعت کردند. پس کسی که در بیعت حاضر بوده حق ندارد کسی دیگر را اختیار کند و کسی که غایب بود حق رد ندارد. و شورایی که حق انتخاب دارند فقط مهاجرین و انصارند. پس اگر آنها بر شخصی اجماع کرده و او را امام نامیدند، خدای تعالی هم بر آن راضی است. پس کسی که با تکذیب یا بدعت، از امر آنها خارج شود، او را به آنچه از آن خارج گشته برمی گردانند. و اگر باز هم ابا نمود، با او به خاطر پیروی از راه غیر مؤمنین ستیز می کنند...

حضرت در این نامه بیعت خود را همچون بیعت ابوبکر و عمر و عثمان می شمارد و رضایت و خشنودی خدا را در اجماع مهاجرین و انصار می داند. ولی در خطبهای دیگر اضافه بر اینکه میان بیعت خود و بیعت آن سه نفر افتراق و جدایی قائل می شود، بلکه اصل انتخاب و اختیار امام از طریق بیعت را مورد تردید قرار می دهد و می فرماید :

إِنَّ أَوَّلَ مَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَفْعَلُوهُ أَنْ يَخْتَارُوا إِمَامًا يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ. إِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ وَ يُتَابِعُوهُ وَ يُطِيعُوهُ. وَإِنْ كَانَ الْخَيْرَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاهُمْ النَّظَرَ فِي ذَلِكَ وَ الْإِخْتِيَارَ. وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَدْ رَضِيَ لَهُمْ إِمَامًا وَ أَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِهِ.

وَ قَدْ بَايَعَنِي النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ وَ بَايَعَنِي الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارَ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِي ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ؛ وَ هُمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُمَانَ وَ عَقَدُوا أَمَانَتَهُمْ وَ لِي بِذَلِكَ أَهْلٌ يَدْرٍ وَ السَّابِقَةُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ غَيْرَ أَنَّهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلَ عَلِيٍّ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ، وَ إِنَّ بِيَعْتِي كَانَتْ بِمَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ.

فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ جَعَلَ الْإِخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَ يَنْظُرُونَ لِأَنْفُسِهِمْ، وَ اخْتِيَارُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ وَ نَظَرُهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهَا مِنَ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَهُمْ وَ كَانَ مِنْ اخْتَارُوهُ وَ بَايَعُوهُ بِيَعْتِهِ بِيَعْتِهِ هُدًى وَ كَانَ إِمَامًا وَاجِبًا عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَ نُصْرَتُهُ، فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِيَّ وَ اخْتَارُونِي بِاجْمَاعٍ مِنْهُمْ.

وَ إِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ وَ لَهُ الْخَيْرَةُ، فَقَدْ اخْتَارَنِي لِلْأُمَّةِ وَ اسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ وَ أَمْرَهُمْ بِطَاعَتِي وَ نُصْرَتِي فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَذَلِكَ أَقْوَى بِحُجَّتِي وَ أَوْجِبُ بِحَقِّي (۱).

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را جمع کند و از او پیروی و اطاعت نمایند، این

در صورتی است که اختیار و انتخاب امام حقّ مردم باشد. ولی اگر اختیار این امر حقّ خدای تعالی و رسولش باشد، نظر و اختیار خدای تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها کافی است، و او خشنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را دستور به اطاعت و پیروی او داده است.

و مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار بعد از سه روز مشورت با من بیعت کردند. و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و امامت را برای آنها منعقد کردند. و برای من اهل بدر و سابقین از مهاجرین و انصار بیعت کردند. و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی، با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خدای تعالی اختیار امام را به امت واگذار کرده است و حقّ آنهاست که برای خودشان امامی را انتخاب کرده و به او رأی بدهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدای تعالی و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می کنند بیعت هدایت باشد و امامی باشد که اطاعت و یاریش بر مردم واجب باشد، پس آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیدند. و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حقّ خدا باشد، پس او هم مرا برای امامت امت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش نازل فرموده و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم امر به اطاعت و یاری من نموده است. و این قویترین حجت برای من است و وجوب مراعات حقّ مرا به روشنی بیان می کند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه تصریح می کند که خدای تعالی او را برای امامت و خلافت امت تعیین کرده است و در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سَلَّمَ این امر به صراحت بیان شده است. او با این بیان، حَقَّ اختیار و انتخاب امام را از اَمَّت نفی می کند. زیرا بدیهی است که با وجود انتخاب و تعیین خدای تعالی، برای اَمَّت حَقِّ نخواهد بود. ولی وقتی اَمَّت این انتخاب و تعیین خدا را نپذیرفت و طریق عصیان را پیش گرفت و انتخاب خود را مقَدَّم بر انتخاب خدا دانست، باز هم حَجَّت بر مثل معاویه تمام است. زیرا اَمَّت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امامت و خلافت برگزیده بود پس معاویه حَقَّ ندارد انتخاب اَمَّت را نادیده گرفته، و برخلاف خواست اَمَّت به مخالفت با خلیفه منتخب قیام کند.

پس با توجه به این نکات اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در مواردی به انتخاب و بیعت اَمَّت استناد می کند، معلوم است که فقط به خاطر آن است که حَجَّت را بر مخالفین تمام کند نه اینکه او با این امر بخواهد مشروعیت امامت و خلافتش را اثبات نماید. و این امر با توجه به مجموع سخنان ایشان به روشنی مشهود است و جای هیچگونه تردیدی در آن نیست.

علائم شناخت امام

اشاره

در روایات اهل بیت علیهم السلام برای امام علاوه بر ویژگیها و صفات خاصی که بیان شد، نشانه های دیگری نیز مطرح شده است که در این فصل به برخی از آنها اشاره می شود:

(۱) نص و وصیت

پیشتر روشن شد که: از نظر شیعه امامت به اختیار مردم واگذار نشده است، بلکه این امر فقط به اختیار خدای تعالی و انتصاب از ناحیه او تحقق پیدا می کند. و این اختیار و انتصاب الهی به وسیله پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم برای امت بیان می گردد و او ائمه را بر مردم معرفی می کند (۱). و بعد از او هر امامی به هنگام رحلتش

به امام دیگر وصیت می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرَجُلٍ مُّسَمًّى . لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يُزْوِيَهَا عَمَّنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ (۲).

امامت، عهد و وصیتی است که از ناحیه خدای تعالی برای شخصی معین واگذار شده است. و امام پیشین نمی تواند آن را از امام بعدی پنهان کند.

و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

۱- در مورد بیان الهی و معرفی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم ائمه و خلفای پیامبر خاتم را در آینده بحث خواهد شد.

۲- بحار الانوار ۲۳/۷۲.

بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟

قَالَ: بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ، وَبِالْفَضْلِ. إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلَا بَطْنٍ وَلَا فَزَجٍ فَيُقَالَ كَذَابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ وَمَا أَشْبَهَ هَذَا (۱).

امام به کدام چیز شناخته می شود؟

فرمود: به وصیت آشکار، و به فضل (۲). هیچ کس نمی تواند در گفتار و خوراک و

نکاح امام زبان به بدی گشاید و بگوید که امام دروغگوست و اموال مردم را می خورد، و مانند این حرفها.

پس وصایت امری است که از ناحیه خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده و او همه امامان را به اسم برای امام و وصی خود بیان کرده است و وصی هم به وصی بعدی و همین طور تا آخرین امام.

(۲) تجهیز امام سابق

از علائم و نشانه های امامت از نظر شیعه این است که هر امامی که رحلت می کند کسی که او را غسل و کفن می کند و بر بدن او نماز می گزارد و او را تدفین می کند جز امام کسی نمی باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

فِيمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ:

يَا بُنَيَّ إِذَا أَنَا مِتُّ، فَلَا يُعَسِّلُنِي أَحَدٌ غَيْرُكَ. فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يُعَسَّلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ (۳).

پدرم در وصیت خویش به من فرمود:

ای فرزندم، آنگاه که من رحلت کردم جز تو کسی مرا غسل ندهد. زیرا که امام را جز امام غسل نمی دهد.

۱- . الکافی ۱/۲۸۴.

۲- . درباره فضل و برتری امام از جهت علم و قدرت و عصمت و پاکی، بیشتر در بخش ویژگیهای امام بحث شد.

۳- . بحار الانوار ۲۷/۲۹۰.

(۳) بزرگترین فرزند پسر

دیگر از علائم و نشانه های امامت این است که خداوند متعال امامت را، جز در مورد امام حسن و امام حسین علیه السلام همه را در فرزندان قرار داده است و هیچیک از امامان برادر یا عموی امام پیشین نمی باشند، بلکه همه فرزندان امام سابقند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَا تَعُودُ الْإِمَامَةُ فِي أَخْوَيْنَ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ

أَبْدًا (۱).

بعد از حسن و حسین هیچگاه امامت در دو برادر دوباره نخواهد بود.

و در روایات دیگر آمده است که از میان فرزندان هم فقط فرزند بزرگتر برای امامت اختیار شده است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ. مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ وُلْدِ أَبِيهِ.

برای امام نشانه هایی است. از آنهاست اینکه امام باید بزرگترین فرزند پدرش باشد.

منظور بزرگترین فرزند از میان فرزندان زنده در حال رحلت امام پیشین می باشد. بنابراین اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام اگرچه فرزند بزرگتر بود، ولی چون پیش از پدر از دنیا رفته بود، به همین جهت خدای تعالی امامت را برای او از اول قرار نداده بود.

(۴) قرشی بودن

یکی از نشانه های مهم و اساسی در باب امامت قرشی بودن امام است. این علامت در کتب روایی شیعه و سنی به صورتهای مختلف نقل شده است. اهل سنت بیشتر این سه صورت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این روایت نقل کرده اند:

اَوَّل :

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (۱)

دین همیشه قائم و استوار است تا قیامت برپا شود یا بر شما دوازده خلیفه حکومت کند که همیشان از قریشاند.

دوم :

«يَقُومُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (۲)

بعد از من دوازده فرمانده بر شما حکم می رانند که همیشان از قریش هستند.

سوم :

«بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» (۳)

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود... همیشان از بنی‌هاشم هستند.

و در روایات شیعی به طرق دیگری نیز نقل شده است :

اول :

«الْإِثْمَةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (۴)

امامان بعد از من دوازده نفرند که همیشان از قریش هستند.

دوم :

«الْإِثْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدُ شُهُورِ الْحَوْلِ» (۵)

امامان بعد از من دوازده نفرند که به تعداد ماه های سال هستند.

سوم :

«الْإِثْمَةُ بَعْدِي بَعْدِ نُبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۶)

امامان بعد از من به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل هستند.

- ۱- فضائل الخمسه ۲/۲۳ به نقل از صحيح مسلم، كتاب الاماره و نیز منتخب الاثر/۱۱.
- ۲- فضائل الخمسه ۲/۲۳ به نقل از صحيح مسلم، كتاب الاماره.
- ۳- منتخب الاثر/۱۴ و فضائل الخمسه ۲/۲۶، هر دو به نقل از ينايع الموده.
- ۴- منتخب الاثر/۲۴.
- ۵- منتخب الاثر/۲۶.
- ۶- منتخب الاثر/۵۳.

خلاصه سخن اینکه قرشی بودن ائمه و خلفا را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم شیعه قبول دارد و هم سنی. و در این باره بر شیعه هیچ مشکلی متوجه نیست. زیرا شیعه می گوید امام باید از ناحیه خدای تعالی منصوب شود و خداوند متعال همه امامان را از قریش قرار داده است. ولی اهل سنت چون می گویند امامت به اجماع اهل حل و عقد و به انتخاب رأی مردم تعیین می شود، به همین جهت این روایات با مبنای آنها تطبیق نمی کند. زیرا در نظر آنها نباید فرقی میان قرشی بودن و غیر آن در امام و خلیفه باشد بلکه هرکسی که رأی مردم به او تعلق گرفت باید امام باشد و اگر بگوییم باید منتخب مردم از قریش باشد این نقض مبنا خواهد بود و در حقیقت انتصاب را در این حد قبول کرده ایم. چنانچه ابوبکر و عمر هم برای رسیدن به خلافت با استفاده از این روایت رقیب سرسخت خود سعد بن عباده را کنار زدند و بر اریکه قدرت تکیه زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرُسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ. لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ (۱)

امامان از قریشاند که از طریق هاشم در قریش غرس شده اند. امامت در شأن غیر آنها نیست و والیان از غیر آنها نمی شود.

او درباره احتجاج ابوبکر و عمر بر علیه انصار درباره خلافت در سقیفه می گوید :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ لَمَّا قَبِضَ نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ قُرَيْشٌ: مِنَّا أَمِيرٌ، وَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: مِنَّا أَمِيرٌ. فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: مِنَّا مُحَمَّدٌ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِأَمْرِهِ فَعَرَفَتْ ذَلِكَ الْأَنْصَارُ فَسَيَلَمَتْ لَهُمُ الْوِلَايَةَ وَالسُّلْطَانَ. فَإِذَا اسْتَحَقُّوْهَا بِمُحَمَّدٍ دُونَ الْأَنْصَارِ، فَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ وَآلَا فَإِنَّ الْأَنْصَارَ أَعْظَمُ فِيهَا نَصِيبًا... (۲)

خدای تعالی آنگاه که پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را قبض روح کرد،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۲- بحار الانوار ۳۳/۱۱۲.

قریش گفتند: امیر از ماست و انصار گفتند: امیر از ماست. پس قریش گفتند: محمد از ماست. و به همین جهت ما به امارت و سلطنت سزاوارتریم. و انصار پذیرفتند به واسطه پیامبر مستحق ولایت و امارت شدند، پس در این صورت آنان که به پیامبر نزدیکترند، به امارت و ولایت هم مستحقترند. و در غیر این صورت نصیب انصار از میان اعراب در این امر از همه بیشتر بود...

اگر بنا بر این شد که قریش به خاطر بودن پیامبر از میان آنها، مستحقّ مقام خلافت و ولایت و سلطنت گردد، پس چرا از میان قریش این مقام به بنی‌هاشم که به پیامبر نزدیکترند سزاوارتر نباشد!؟

بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با بیان این نشانه از نشانه های خلیفه و امام مسلمین بعد از خودش، هم دست انصار را از این مقام کوتاه کرد و هم به مسلمانان فهماند که تعیین امام و خلیفه به اختیار و انتخاب مردم گذاشته نشده است.

علاوه بر اینکه در این روایات سخن تنها از قرشی بودن خلیفه و امام نیست بلکه در همه اینها تأکید بر انحصار امامان و خلفا در دوازده نفر شده است. و در روایات شیعه آمده است که اول آن دوازده نفر علی و آخر آنها مهدی است (۱). و با توجه به

اینکه زمین هیچگاه بدون حجّت الهی استوار نمی ماند و خداوند هیچگاه زمین را خالی از حجّت خویش نمی گذارد و با توجه به اینکه کسی بمیرد و حجّت خدا را شناسد بماند مرگ در زمان جاهلیت مرده است، روشن می شود که زمین هیچگاه خالی از یکی از این دوازده نفر نخواهد بود. و این امر به وضوح حقایق اعتقاد شیعه دوازده امامی را اثبات می کند.

ضرورت وجود امام**اشاره**

با توجه به آنچه در معنای امام و ویژگیهای او بیان شد، روشن گردید که: مقصود ما از امام در اینجا کسی است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به جای او نشسته، رهبری امت اسلام را به عهده می گیرد و احکام و معارف دینی و علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای بندگان خدا بیان می کند و بر امت اسلام واجب و لازم است از او پیروی کرده و فرامین او را اطاعت نمایند و اختلافات خود را با او حل کنند و با او تنازع و مخالفت ننمایند.

حال بحث در این است که امت چه نیازی به وجود امام دارد. و اما اینکه بر خداوند متعال لازم است با تعیین امامی این نیازها را برطرف نماید یا نه، امری دیگر است که ما در اینجا در پی آن نیستیم.

(۱) نیاز مردم به امام در معرفت خدا

سرلوحه همه واجبات واصل و ریشه همه معارف دینی، معرفت خدای تعالی است. و معرفت خدای تعالی به حسب آیات قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام فعل و فضل و احسان خدای سبحان است.

اوست که خود را بر بندگان معرفت می کند و آنها را به معرفت خویش نایل می نماید. محمد بن حکیم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

المَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: مَنْ صُنِعَ اللهُ لِعِبَادٍ فِيهَا صُنْعٌ. (۱)

معرفت کار کیست؟ فرمود: کار خداست بندگان در آن نقشی ندارند.

و نیز می فرماید :

سِتَّةُ أَشْيَاءٍ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْعَضْبُ وَالنُّومُ وَالْيَقْظَةُ (۲)

شش چیز است که بندگان در آن نقشی ندارند: معرفت و جهل و خشنودی و خشم و خواب و بیداری.

در روایتی دیگر بزنی از امام هشتم می پرسد :

لِلنَّاسِ فِي الْمَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟

قَالَ: لَا

قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا ثَوَابٌ؟

قَالَ: يُتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوَابِ كَمَا يُتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالْمَعْرِفَةِ (۳).

آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟

فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا بر معرفت برای آنها ثواب هست؟

فرمود: ثواب فضل و احسان الهی است همانطور که معرفت فضل و احسان اوست.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا (۴).

برای خداوند بر خلق نیست که بشناسند. و برای خلق بر خداست که به آنه معرفی کند. و برای خدا بر خلق است که وقتی معرفی کرد بپذیرند.

٢- . الكافي ١/١٦٤.

٣- . بحار الانوار ٥/٢٢١.

٤- . الكافي ١/١٦٤.

پس معرفت واجب و لازم بر خلق، پذیرش تعریف الهی است. و بدیهی است که اصل معارف معرفت خداست. و انسان به معرفت خداست که رسول و امام را معرفت پیدا می کند و معرفت رسول و امام بيمعرفت خدا ناممکن است. امام صادق علیه السلام در زمان غیبت شیعیان را امر به خواندن این دعا می کند :

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْكَ.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. (۱)

خدایا، خود را به من معرفی کن؛ که اگر خویش را به من نشانسانی، هیچگاه تو را نخواهم شناخت.

خداوند، پیامبرت را به من بشناسان؛ که اگر او را به من معرفی نکنی، هرگز او را نخواهم شناخت.

خدایا، حجّت خود را به من معرفی نما؛ که اگر او را به من نشانسانی، از دینم منحرف خواهم شد.

پس معرفت رسول بعد از معرفت خدای تعالی است، و همچنین معرفت امام بعد از معرفت خدای تعالی و رسول خداست. ولی در روایات دیگر امر به عکس است. امام باقر علیه السلام می فرماید :

بِنَا عُبِدَ اللَّهُ. وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ. وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. (۲)

به وسیله ما خداوند پرستش می شود. و به وسیله ما خداوند شناخته می شود. و به وسیله ما به یگانگی خداوند ایمان آورده می شود.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

الأوصياء هم أبواب الله عز وجل التي يؤتى منها. ولولاهم ما عرف الله عز وجل. وبهم احتج الله تبارك وتعالى على خلقه. (۳)

اوصیا بابهای خداوند هستند که از آنها به خدا رسیده می شود. و اگر آنها نباشند، خداوند شناخته نمی شود. و خداوند به وسیله آنها بر خلق احتجاج می کند.

۱- . الكافي ۱/۳۴۲.

۲- . الكافي ۱/۱۴۵.

برای جمع بین این روایات می‌گوییم: بنابر تذکر وجدانی و فرمایشات اهل بیت علیهم السلام اصل معرفت خداوند فعل اوست و اساس این معرفت در عوالم پیشین گذاشته شده است. انسان در آن عوالم به تعریف الهی، حامل معرفت خدای تعالی شده و این معرفت با فطرت و خلقت او آمیخته است. اصل این معرفت در هر انسانی که قدم به این دنیا می‌گذارد موجود است، ولی او در این دنیا از آن غافل شده است. و لذا خدای تعالی در این دنیا به راه‌های گوناگون او را به این معرفت

متذکر و متوجه می‌کند. (۱) و یکی از این راه‌ها، بلکه تنها راه پایدار و مستمر، ارسال

رسل و نصب اوصیاء و خلفاست. بلکه هیچکدام از راه‌های دیگر بدون وجود این راه، در ایمان و کفر دخیل نیست. و حجت بر هیچ امتی بدون وجود پیامبر و وصی تمام نمی‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا لَا يَعْرِفُونَ إِيمَانًا بِشَرِيْعِهِ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودِهِ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوْنَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لَّهُ عَلَيْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ. (۲)

خداوند عزوجل مردم را بر فطرتی آفرید که آنها را بر آن سرشته است در حالی که نه از ایمان به شریعتی خیر داشتند و نه از کفری که نتیجه انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنها فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجت خدا بر آنها باشند. پس برخی از آنها را خدا هدایت کرد و برخی را نه.

پس توجه دادن به خداوند متعال و دعوت به سوی او و خواندن مردمان به عبادت و پرستش او، و برحذر داشتن آنان از انکار و استکبار در مقابلش، از شؤون مهم پیامبران الهی و اوصیای آنهاست.

آری؛ عقل انسانی اگرچه رسول باطنی و حجت الهی است، ولی چنانکه در جای خود ثابت شده احکام عقول به واسطه تذکرات پیامبران و اوصیا اثاره می‌شود و مردم با پیروی از احکام الهی در درجات ایمان بالا می‌روند و عقلهایشان کامل می‌شود.

۱- رجوع شود به توحیدالامامیه/ ۷۷ - ۱۹۲.

۲- علل الشرایع/ ۱۲۱.

خدای تعالی این دنیا را برای ابتلا و امتحان آفریده است و به همین جهت حجابهای معرفت را در این دنیا فراوان نموده و انسان را مبتلا به غفلت و نسیان کرده است. آنگاه برای اتمام حجت و کنار زدن حجابها و بیرون آوردن از غفلتها و به یاد آوردن فراموش شده ها و توجه دادن به نور علم و معرفت و هدایت، پیامبران را فرستاده و به دنبال آنها و به جای آنها اوصیا را تعیین کرده است.

گرچه انسان در حال گرفتاری و شداید (بأساء و ضرّاء) فقر و ناداری و ناتوانی خود را به وضوح می یابد و خداوند در این حال او را به خودش متوجه می کند و این معرفت موجب می شود که او در این حال دست به دعا برداشته و اظهار نیاز نموده و از او استمداد کند، ولی این یادآوری و وجدان به طور معمول تداوم نمی یابد و با برطرف شدن گرفتاری از بین می رود:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّكُم مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّكُم مِّنْهَا وَمَنْ كُلَّ كُزْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۱)».

بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می رها کند در حالی که او را به زاری و در نمان می خوانید که اگر ما را از این مهلکه برهاند البته از سپاسگزاران خواهیم بود؟! بگو: خداست که شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می رها کند، آنگاه شما شرک می ورزید.

در این آیه شریفه و آیات دیگری که در این خصوص وارد شده است، خداوند متعال آنان را که در حالت گرفتاری متوجه خدای خویش می شوند و از او استمداد جسته و به او استغاثه می کنند. و بعد از برطرف شدن گرفتاری از او غفلت می نمایند و هیچ به یاد او نمی افتند، مورد نکوهش قرار داده و آنها را مشرک و کافر می نامد. و این دلالت می کند که ظهور معرفت الهی در انسان در حالت گرفتاری به حدی است که ردّ و انکار آن بعد رفع گرفتاری و بلا موجب کفر می گردد. و این در حالی است که

پیش از این گفتیم یکی از وظایف و شوؤن مهم و اساسی پیامبران و اوصیا توجه دادن مردم به خداوند متعال است و امتی که از پیامبر و وصی و تعالیم الهی بدور بوده باشد، کفر و ایمان درباره آنها معنا ندارد. چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...» (۱) آمده است که فرمود:

كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ نُوحٍ.

قِيلَ: فَعَلَى هُدَىٰ كَانُوا؟

قَالَ: بَلْ كَانُوا ضَلَّالًا... لَمْ يَكُونُوا عَلَى هُدَىٰ. كَانُوا عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا. لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. وَ لَمْ يَكُونُوا لِيَهْتَدُوا حَتَّى يَهْدِيَهُمُ اللَّهُ. أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ

إِبْرَاهِيمَ: «لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۲)». أَيْ نَاسِيًا لِلْمِيثَاقِ. (۳)

امت پیش از نوح امت واحد بود.

سؤال شد: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودند... بر هدایت نبودند. بر فطرت خدا بودند که بر آن مفسطورشان کرده است. خلق خدا را تبدیلی نیست.

و هدایت پیدا نمی کنند تا اینکه خدا هدایتشان کند. آیا نشنیدی ابراهیم علیه السلام می گوید: «اگر پروردگارم مرا هدایت نمی کرد از گروه گمشدگان بودم؟ یعنی در فراموشی میثاق باقی ماندم.

و در روایت دیگر می فرماید:

كَانُوا ضَلَّالًا. كَانُوا لَا مُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ. (۴)

گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و نیز روایاتی درباره کسانی که عمر خود را در زمان فترت سپری کرده‌اند وارد شده است که خداوند متعال با این اشخاص همچون اطفال و مجانین معامله می کند و

۱- . بقره (۲)/۲۱۳.

۲- . انعام (۶)/۷۷.

۳- . تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴.

آنها را در قیامت مورد امتحان قرار می دهد و سپس به بهشت یا جهنم داخل می کند.

پس با توجه به این چند طایفه از روایات روشن می شود که: معرفت خداوند متعال تنها با وجود پیامبر و وصی و تعالیم آنها به حدی می رسد که منکر آن کافر و مشرک می شود و تسلیم در مقابل آن و پذیرش و اعتقاد قلبی به آن موجب ایمان می گردد. و بنابراین آیاتی که می گوید انسانها در گرفتاری و شداید متوجه خدا می شوند و او را می خوانند و وقتی گرفتاری از آنها برطرف می شود مشرک می شوند و کفر می ورزند، در مورد امتهایی است که تعالیم پیامبران علیهم السلام به آنها رسیده و خداوند متعال با وجود این آنها را از این بآساء و ضرّاء هم متوجه خود نموده است.

پس انسان با تذکر و یادآوری پیامبران و رسولان و اوصیا و قرار گرفتن در تحت تعالیم آنها، متوجه خدای تعالی می شود و با متوجه شدن به خدای تعالی که خلقتش با معرفت، او سرشته شده است و با یافتن او، متوجه می شود و می باید که کسی که حجابها و غفلتها را از او کنار زد و او را به خدایش متوجه کرد، کسی جز رسول و پیام آور خدا نیست. و چون از نظر شیعه امام خلیفه و جانشین خدا و رسول است و مقام منزلت امامت هم تالی تلو مقام نبوت است، بنابراین شناخت او هم بدون شناخت خدا و رسول و بدون تعریف آنها ممکن نیست.

(۲) نیاز انسان به امام در دین الهی

خدای تعالی می فرماید :

«فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱)».

اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.

در روایات زیادی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که «ذکر» رسول خداست و اهل ذکر، اهل بیت او هستند. از امام باقر علیه السلام سؤال شد که برخی گمان می کنند اهل ذکر علمای یهود و نصاری هستند و حضرت فرمود :

إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ! قَالَ: قَالَ يَبْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ (۱)

در این صورت شما را به دین خودشان می خوانند! بعد اشاره به سینه خود کرد و فرمود: ما اهل ذکر هستیم و ما مسؤول هستیم.

امام رضا علیه السلام در مجلسی که مأمون ترتیب داده بود و علمای عراق و خراسان را در آن جمع آورده بود، فرمود:

فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُوا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ: إِنَّمَا عَنِ اللَّهِ بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟!

إِذَا يَدْعُونَا (۲) إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.

اهل ذکر که خدای تعالی درباره آنها می فرماید: از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید، ما هستیم. ما اهل ذکر هستیم پس از ما سؤال کنید اگر نمی دانید.

علما گفتند: مراد خدای تعالی از اهل ذکر علمای یهود و نصارا هستند.

امام رضا علیهم السلام فرمود: سبحان الله! مگر می شود؟! در این صورت ما را به دین خودشان می خوانند و می گویند که دینشان بهتر از دین اسلام است.

سپس امام علیه السلام با استناد به آیه:

«قَدْ أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الذِّكْرَ بِرَسُولٍ يُتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»

یعنی: همانا به سوی شما ذکری فرستاده است؛ رسولی که برای شما آیات روشن را تلاوت می کند

فرمود: «فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ» :

۱- . الكافي ۱/۲۱۱.

۲- . هكذا في المصدر و الصحيح يدعوننا.

پس ذکر رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم است. و ما اهل او هستیم. (۱)

و در روایت دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام در نامه‌های به عدّه‌های از شیعیان نوشت :

وَ اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَلَا رَأْيٍ وَلَا مَقَائِسَ. قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لَتَعْلَمَ الْقُرْآنِ أَهْلًا - لَا يَسْعُ أَهْلُ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ، وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا. وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ. (۲)

بدانید که از علم خدا و از امر او نیست که کسی از خلقتش دینش را به هوای نفس و رأی و قیاس اخذ نماید. خدای تعالی قرآن را نازل کرده و بیان هر چیزی را در آن قرار داده و برای آن و یاد گرفتن آن کسانی را اهل این کار قرار داده است. آنان که خدای تعالی علم قرآن را به آنها عطا فرموده مجاز نیستند که قرآن را به هوای نفس و رأی و قیاس اخذ کنند. خداوند آنها را از چنین امری با علمی که به آنها داده بینياز کرده است و علم قرآن در نزد آنها کرامتی الهی است که خدای تعالی به وسیله آن آنها را گرامی داشته است و آنان اهل ذکر هستند که خداوند متعال امت را امر کرده که از آنها سؤال کنند.

بیشتر بیان کردیم که خدای تعالی در قرآن همه چیز را بیان داشته است و علم آن را نزد عدّه‌های خاص از اولیایش قرار داده است و چنانکه در روایت شریف هم به صراحت بیان شده بر دیگران لازم است تا برای اخذ علم قرآن و یادگیری معارف و احکام الهی و رسیدن به وظایف عبودیت و بندگی و شناختن حقوق مولی و مالک و خالق، به سراغ آن عدّه خاص بروند و از تفسیر به رأی و قیاس و استحسان پرهیز کنند؛ که دین الهی را نمی شود با آراء و عقول ناقص بشری به دست آورد. استفاده از رأی و قیاس در دین، الهی و آسمانی بودن آن را از بین می برد و موجب می شود

۱- . عیون الاخبار ۱/۲۳۹.

۲- . الکافی ۸/۸.

هرکسی به دلخواه خود معنا و تفسیری خاص از آن ارائه دهد و به این صورت دین مقدس الهی بازیچه دست هر نادانی می شود.

بنابراین خدای تعالی طبق سنت حکیمانه خویش علم قرآن و دینش را نزد عدّه‌های خاص قرار داده است. و آن عدّه چنانکه پیش از این بیان شد، جز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی دیگر نیست. خدای تعالی با این کار هم دینش را از تحریف و تغییر مصون داشته و هم به امت فهمانده است که خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت امت اسلامی تنها حقّ عالمین به علوم دین و وارثان حقیقی میراث انبیا و اوصیاست. و هم به این وسیله امت را با ابتلابی بزرگ و امتحانی سخت مورد آزمایش قرار داده است. امام رضا علیه السلام در جواب این سؤال که خدای تعالی چرا عدّه‌های را اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنها امر فرموده است می فرماید :

إِنَّهُ لَوْ يَجْعَلُ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدِعًا، لَدَرَسَتْ الْمَلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَّةُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُتَبَدِّعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. لِأَنَّا وَحَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصَةً بَيْنَ مُحْتَاجِينَ غَيْرِ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَابُهَاتِ أَنْحَائِهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قَيِّمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّا وَ غَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيمَانُ. وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.

همانا اگر خدای تعالی در رأس امت کسی را امام و قیّم و امین و حافظ و مستودع (مخزن علوم دینی) قرار نمی داد، قطعاً شریعت مندرس می شد و دین از بین می رفت و سنت و احکام تغییر داده می شد و بدعتگزاران در آن می افزودند و ملحدان از آن می کاستند و امر را بر مسلمانان مشتبه می کردند. زیرا ما می بینیم خلق بهره‌شان کم است و نیازمند و غیر کامل هستند. علاوه بر اینکه در میان آنها و هوای نفسانی و روشهای آنها اختلاف وجود دارد. پس اگر

خداوند متعال کسی را قیّم آنها قرار ندهد، که نگهبان آن امری باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خدا آورده است، به یقین تباه می شود و شرایع و سنّت‌ها و احکام و عهود (عهدها) همه دچار تغییر می شود، چنانکه بیان کردیم. و این امر موجب تباهی همه خلق است.

(۳) نیاز انسان به امام در رفع اختلاف و نظام امور

حضرت زهرا - سلام الله علیها - در بیان علّت و حکمت امامت و وجوب طاعت می فرماید :

فَفَرَضَ... الطَّاعَةَ نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ الْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ. (۱)

خداوند متعال فرض کرده است اطاعت را تا شریعت انتظام یابد و امامت را لازم دانسته تا جدایی و تفرقه جمع شود و به هم آید.

بدیهی است که هیچ قومی بیرهبر نمی ماند؛ رهبری که اطاعتش بر همه امت لازم و حکمتش در همه امور نافذ و کلامش فصلا لخطاب باشد. در غیر این صورت اختلاف و تفرقه روز به روز افزوده خواهد شد و دنیا و آخرت همه به فساد و تباهی خواهد رفت. امام رضا علیه السلام می فرماید :

إِنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حِدِّ مَحْدُودٍ وَ أَمْرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ الْحِدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ، لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِي وَ الدُّخُولِ فِيهَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ. لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ، لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِدَّتِهِ وَ مَنْفَعَتِهِ لِفَسَادِ غَيْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ. (۲)

بر خلق لازم شد در حدّ محدود عمل کنند و از آن حدّ تجاوز ننمایند. زیرا تجاوز از آن موجب تباهی آنهاست. و این امر در میان آنها استوار نمی شود جز به اینکه خدای تعالی بر آنها شخصی امین نصب کند تا آنها را در اموری که

۱- بحار الانوار ۶/۱۰۷.

۲- عیون الاخبار ۲/۱۰۰ و ۱۰۱.

برایشان مباح شده نگه دارد و از تجاوز و داخل شدن در حریم محرمات منعشان کند. زیرا اگر چنین شخصی نصب نشود، کسی از لذت و منفعت خویش به خاطر تباهی دیگری دست برنمی دارد. پس خدای تعالی بر آنها قیمی قرار داده تا آنها را از تباهی باز دارد و در میا آنها حدود و احکام را اقامه کند.

می دانیم یکی از عوامل مهم تباهی جوامع و فروپاشی نظامها، وجود اختلاف در میان افراد و طوایف آنهاست. و از همه مهمتر اختلافات علمی و نظری موجود میان بزرگان و رؤسای قبایل و طوایف می باشد.

با اندکی تأمل در تاریخ تحولات و دگرگونیهای جوامع و تغییرات صورت گرفته در حکومتها در طول تاریخ، معلوم می شود که ریشه بیشتر آنها به اختلافات فکری و اعتقادی برمی گردد. و روشن است که در رفع چنین اختلافی از عهده علمای بشری خارج است و برای این کار عالمی الهی و مقدس لازم است که علاوه بر احاطه علمی بر تمام افکار و ضمائر، از عصمت الهی هم برخوردار بوده باشد تا هیچگونه نقصی در او نتوانند جست. و او چنانکه بیان شد کسی جز امام معصوم که از ناحیه خدای تعالی منصوب شده نمی باشد. ولی می دانیم که خدای تعالی امام را موظف نکرده که بدون اینکه مردم به او مراجعه کنند و از او کسب تکلیف نمایند، قدم پیش گذارد و در امور آنها دخالت کرده، اعمال حاکمیت و سلطنت کند. خدای تعالی می فرماید:

«وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رُدُّوهٗ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ». (۱)

و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد آن را شایع می سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و اولی الامر باز گردانند، کسانی از آنها که می توانند آن را ریشهایی کنند خواهند دانست.

به همین جهت است که ما می بینیم در زمان حضور و بسط ید پیامبران الهی و اوصیای آنها هم اختلافات در میان مردم وجود داشته و افکار و اعتقادات گوناگونی در آن ازمنه هم رایج بوده است.

(۴) نیاز مردم به امام در تداوم حیات

از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام هیچ تردیدی نیست که خداوند متعال برای فیض و فضل و احسان خویش اسباب و وسایلی قرار داده است.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ مُنَادٍ يُنَادِي: مَهَلًا مَهَلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ.

فَلَوْلَا بَهَائِمُ رُتِعَ وَ صَبِيهُ رُضِعَ وَ شَيْوُخٌ رُكِعَ، لَصَبَّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبًّا تُرَضُّونَ بِهِ رَضًّا. (۱)

همانا خدای تعالی را در هر شب و روزی نداکننده‌ای است که ندا می کند: ای بندگان خدا، از نافرمانی خدا دست بردارید. اگر نبود چارپایان چرنده و اطفال شیرخوار و پیران خاشع (۲)، خداوند عذابش را بر شما فرو می ریخت که با آن شما را خرد و خمیر می کرد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا رَأَى أَهْلَ الْقَرْيَةِ أَسْرَفُوا فِي الْمَعَاصِي وَ فِيهَا ثَلَاثُ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَادَاهُمْ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ: يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي، لَوْلَا فِيكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَابِّينَ بِجَلَالِي الْعَامِرِينَ بِصِيْلَتِهِمْ أَرْضِي وَ مَسَاجِدِي وَ الْمُسْتِغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ خَوْفًا مِنِّي، لَأَنْزَلْتُ بِكُمْ عَذَابِي ثُمَّ لَا أُبَالِي. (۳)

۱- . الکافی ۲/۲۷۶ و بحارالانوار ۷۳/۳۴۶ و ۳۸۱.

۲- . ممکن است مراد از «رکع» قد خمیده باشد زیرا خداوند پیرمردان را گرمی می دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لِيَكْرَهُ ابْنَ السَّبْعِينَ وَ يَسْتَحِي مِنْ ابْنِ الثَّمَانِينَ. بحارالانوار ۷۳/۳۸۸.

۳- . علل الشرایع/۲۴۶.

خدای تعالی وقتی می بیند اهل دهی زیاده روی در گناه می کنند و در میان آنها سه نفر از مؤمنین وجود دارند، به آنها ندا می کند: ای گناهکاران، اگر در میان شما مؤمنینی نبودند که به جلال و عظمت من اظهار محبت می کنند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد می کنند و سحرگاهان از ترس من استغفار می کنند، قطعاً عذابم را بر شما فرو می آوردم و هیچ اهمیتی نمی دادم.

پس خداوند متعال به خاطر مؤمنین و پرهیزکاران بلکه به خاطر چارپایان و اطفال و سالخورده ها، عذابش را از امتهای گناهکار باز می دارد و فیض خود را استمرار داده و فضل و احسانش را تداوم می بخشد. و با این امر آنان را گرامی می دارد و بر گناهکاران مهلت می دهد. و می دانیم گرامی ترین اشخاص نزد خدای تعالی پیامبران و اوصیای آنها هستند که خداوند متعال آنها را حجت خویش بر روی زمین قرار داده و زمین را با وجود آنها به پا داشته است (۱). خدای تعالی درباره پیامبر خاتم صلی الله

و علیه و آله و سلم می فرماید:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (۲)».

تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند.

جابر بن یزید جعفی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

لَايَ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ وَالإمام؟

فَقَالَ لِبِقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ. وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ إِمَامٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ، أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ. يَعْنِي أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ... وَهُمْ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يَذُبُّونَ وَلَا يَعْصُونَ وَهُمْ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَفَّقُونَ الْمُسَدَّدُونَ».

۱- پیشتر در بحث ویژگیهای امام در اینکه امام حجت خدا بر روی زمین است و زمین بدون حجت از بینمی رود در این باره بحث شد.

۲- انفال (۸)/۳۳.

بِهِمْ يُرْزَقُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَبِهِمْ تَعْمُرُ بِلَادَهُ. وَبِهِمْ يُنْزَلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَبِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ. وَبِهِمْ يُمَهَّلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَ لَا يُعَجَّلُ عَلَيْهِمْ بِالْعُقُوبَةِ وَالْعَذَابِ... (۱).

احتیاج مردم به پیامبر و امام در چه چیزی است؟

حضرت فرمود: برای سلامتی و پایداری عالم. زیرا خداوند متعال عذاب را از اهل عالم با وجود پیامبر یا امام باز می‌دارد. خدای تعالی می‌فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی‌کند». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ستارگان امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند. اگر ستاره‌ها از بین بروند، بلاها بر اهل آسمان هجوم می‌آورد. و اگر زمین از اهل بیت من خالی باشد، ناملايمات بر مردم احاطه می‌کند. مقصود پیامبر از اهل بیتش امامانی هستند که خداوند متعال اطاعت آنها را قرین اطاعت خود کرده است... و آنان معصوم و پاکیزه‌اند، گناه و معصیت نمی‌کنند، مورد تأیید و توفیق و تسدید خدایند. خداوند به خاطر آنها بندگانش را روزی می‌دهد و شهرهایش را آباد می‌کند و به واسطه آنها قطرات باران را از آسمان فرو می‌فرستد، و برکات زمین را بیرون می‌آورد، و گناهکاران را مهلت داده و در عذاب آنها تعجیل نمی‌کند...

و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ. وَ بِنَا يُنْزَلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عَشْبُ الْأَرْضِ. (۲)

به خاطر ما درختان میوه درمی‌آورند و میوه‌ها به کمال می‌رسند و جویها به حرکت در می‌آیند. و به واسطه ما باران از آسمان فرو می‌ریزد و گیاهان بر روی زمین می‌رویند.

پس هیچگونه اشکالی نیست که خداوند متعال نعمتهای خویش را بر بندگانش به

۱- . علل الشرایع/ ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- . الکافی/ ۱/۱۴۴.

خاطر تکریم و بزرگداشت برخی از اولیایش تداوم بخشید یا نعمتی تازه و احسانی نو بر آنها عطا کند. و نیز هیچ مشکلی نیست که خداوند متعال به خاطر آنها عذاب و عقوبت گناهکاران و عاصیان را به تأخیر اندازد.

لزوم معرفت امام

اشاره

بیشتر در بحث از ویژگیهای امام ذکر شد که یکی از ویژگیهای مهم امام این است که طاعت و پیروی او بر همه مسلمانان واجب و فرض است. و نیز در مورد نیازهای انسان به امام گفتیم که انسان بدون وجود امام از معرفت خدا و عبادت او و معرفت دین الهی عاجز و ناتوان است. و حالا- با توجه به آن امور مطالبی دیگر در باب لزوم معرفت امام به صورت خلاصه یادآوری می شود:

(۱) عمل بدون معرفت امام بیثمر است

امام باقر علیهم السلام می فرماید:

أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلُهُ وَصَامَ نَهَارُهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ، وَلَمْ يَعْرِفْ وِلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ. (۱)

آگاه باشید! اگر شخصی همه شبها را به عبادت و روزها را به روزهداری بگذراند و همه اموالش را صدقه دهد و در همه عمرش حج کند، ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا موالی او باشد و همه اعمالش را به دلالت و راهنمایی او انجام دهد، بر عهده خدای تعالی برای او هیچ استحقاق ثواب نخواهد بود و از اهل ایمان به شمار نخواهد آمد.

روشن است که خدای تعالی اعمالی را برای بندگانش واجب و لازم کرده و اعمالی دیگر را حرام نموده و همین طور برخی را مستحب و برخی را مکروه کرده است. و برای عمل به واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و عده ثواب داده است. و بدیهی است این ثواب موعود لازم ذاتی خود اعمال نیست، بلکه وعدهای است که خدای تعالی به فضل و احسانش بر بندگان داده است. و چون وعده خدای حتمی است و هیچ تخلفی در آن وجود ندارد به همین جهت از آن به حق تعبیر شده است و گاهی نیز استحقاق نامیده شده است. زیرا بدیهی است که بنده و همه آنچه در اختیار اوست همه ملک طلق خدای تعالی است و او چیزی از خود ندارد تا مسحقّ اجر و پاداشی هم گردد، پس خدای تعالی از فضل خویش ثوابی در مقابل اعمال بندگانش به آنها وعده داده است. و این وعده الهی به اموری مشروط شده است. به عنوان مثال اگر کسی در تمام عمر خویش به دستورات الهی عمل کرد، ولی در آخر عمر خویش با انکار خدای تعالی یا انکار نبوت پیامبر گرامی اسلام مرتدّ شد و با همین ارتداد هم از دنیا رفت، از نظر هیچیک از علمای اسلام چنین کسی مشمول وعده الهی نیست. یا اگر، عملی را بدون توجه به امر الهی انجام داد و یا در عمل خویش ریا نمود، چنین کسی مستوجب ثواب موعود نمی باشد. با توجه به این امور روشن می شود یکی از شروطی که خدای تعالی برای رسیدن به ثواب موعود قرار داده، این است که این اعمال به دلالت و راهنمایی ولیّ الله و با اعتقاد به ولایت آنها آورده شود و در غیر این صورت هیچ عملی ثواب موعود را به دنبال نخواهد آورد.

(۲) کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد.

در کتب روایی شیعی و سنّی روی این امر تأکید شده است که کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد، بمانند مرده زمان جاهلیت مرده است.

اهل سنّت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که

ایشان فرمود :

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ، مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. وَ مَنْ نَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَتِهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حِجَّةَ لَهُ. (۱)

کسی که بیامام و رهبر بمیرد، چون مرده جاهلی مرده است. و کسی که دست از اطاعت امام بکشد، روز قیامت حجّتی نخواهد داشت.

حارث بن مغیره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است :

«مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ؟»

قال: نعم.

قُلْتُ: جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟

قال: جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ. (۲)

«کسی که بمیرد و امامش را نشناسد بمانند مرده جاهلیت مرده است»؟

حضرت فرمود: آری.

عرض کردم: منظور جاهلیت محض و خالص است یا جاهلیت به امام؟

فرمود: منظور جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.

پس کسی که با وجود امکان شناخت امام، از خود هیچ عمل مثبتی نشان ندهد و با همین حال از دنیا برود، در حقیقت با ضلالت و گمراهی از دنیا رفته است. و کسی که امام را بشناسد ولی اعتقاد به امامت او نداشته باشد و امامت او را انکار کند، در حقیقت انکار امام و حجّت خدا را کرده است و این خود نوعی کفر محسوب می شود. و همین شخص از جهت اینکه خود را خداشناس می نامد و اظهار اسلام و مسلمان بودن می نماید و از طرفی حجّت و امامی را که خدای تعالی و رسولش معرّفی و منصوب کرده انکار می کند، این رفتار او حاکی از نفاق و دورویی او می باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . کنز العمال ۶/۶۵.

۲- . الکافی ۱/۳۷۷.

مِنَّا الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ طَاعَتُهُ. مَنْ جَحَدَهُ، مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصِيرَانِيًّا. وَاللَّهُ مَا تَرَكَ الْأَرْضُ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ حُجَّةً عَلَى الْعِبَادِ؛ مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ. (۱)

امامی که اطاعتش فرض شده است از ماست. کسی که او را انکار کند، یهودی یا نصرانی مرده است. سوگند به خدا، خداوند زمین را از آن روزی که آدم را قبض روح کرد خالی از امامی که به وسیله او خلق به خدای تعالی هدایت شوند و او حجت خدا بر بندگانش است نگذاشته است کسی که او را ترک کند، هلاک می شود و کسی که او را همراهی کند، نجات و رهایی او را خدای تعالی برعهده گرفته است.

پس معرفت و شناخت امام هر زمانی بر اهل آن زمان واجب و لازم است تا با اطاعت و پیروی از او نجات یابند. حال سؤالی در اینجا مطرح می شود که: امام ما مسلمانان در این زمان کیست؟ این سؤالی است که هیچ مسلمانی نمی تواند از جواب آن شانه خالی کند. چون مرگ بدون شناخت او مساوی با کفر و نفاق و شرک است. پس وظیفه هر مسلمانی بعد از معرفت خدای تعالی و معرفت پیامبر گرامی اسلام در این زمان این است که شناخت کامل از امام و پیشوای دینی خود داشته باشد تا با راهنمائیهای او با معارف دینی خود آشنا شود و به وظایف بندگی معرفت پیدا کند. و این تنها راهی است که خدای تعالی برای رسیدن به معارف دینی و وظایف بندگی برای بندگانش قرار داده است.

(۳) انکار یکی از امامان انکار همه آنهاست

گفتیم شیعه و سنی در کتابهای معتبر روایی خود از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که امامان و خلفا و حجج الهی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفر هستند. و معلوم است که این دوازده نفر از ناحیه خدای

تعالی برای امامت امت اسلام برگزیده و منصوب شده‌اند.

بنابراین انکار یکی از آنها، در حقیقت انکار اصل گزینش و نصب الهی است و این مانند آن است که کسی با اعتقاد به یکی از پیامبران الهی بقیه آنها را انکار کند یا با اعتقاد به همه آنها یکی را انکار نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ، حُجِّجُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلَامُ بَرِيَّتِهِ. مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْكُمْ، فَقَدْ أَنْكَرَنِي. وَ مَنْ عَصَى وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَدْ عَصَانِي. وَ مَنْ جَفَا وَاحِدًا مِنْكُمْ، فَقَدْ جَفَانِي. وَ مَنْ وَصَّيَ لَكُمْ فَقَدْ وَصَّيَ لِي. وَ مَنْ أَطَاعَكُمْ، فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ وَالَاكُمْ، فَقَدْ وَالَانِي. وَ مَنْ عَادَاكُمْ، فَقَدْ عَادَانِي، لِأَنَّكُمْ مِنِّي... (۱)

ای علی، تو و امامان از فرزندان تو بعد از من حججهای خداوند متعال و پیشوایان او در میان خلقش هستند. کسی که یکی از آنها را انکار کند، مرا انکار کرده است. و کسی که یکی از آنها را عصیان کند، مرا عصیان کرده است. و کسی که یکی از آنها را ستم کند، مرا ستم نموده است. و کسی که با شما ارتباط برقرار کند، با من ارتباط برقرار کرده است. و کسی که شما را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. و کسی که شما را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که شما را دشمنی کند، مرا دشمنی نموده است. زیرا شما از من هستید...

محمد بن تمام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

رَجُلًا يُوَالِي عَلِيًّا وَ لَمْ يَعْرِفْ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ؟

قَالَ: ضَالٌّ.

قُلْتُ: فَأَقَرَّ بِالْأَيْمَةِ جَمِيعًا وَ جَحَدَ الْآخَرَ؟

قَالَ: هُوَ كَمَنْ أَقَرَّ بِعَيْسَى وَ جَحَدَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ أَوْ أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ وَ جَحَدَ بِعَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَحْدِ حُجَّجِهِ مِنْ حُجَّجِهِ. (۲)

چگونه است مردی که ولایت و امامت علی علیه السلام را قبول دارد ولی

۱- . کمال الدین/۴۱۳.

۲- . بحار الانوار ۲۳/۹۷ و ۹۸.

اوصیای بعد از او را نمی شناسد؟

فرمود: گمراه است.

عرض کردم: اگر به همه امامان اقرار کند و آخرین آنها را انکار کند؟

فرمود: او مانند کسی است که به عیسی اقرار می کند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار می نماید، پناه می برم به خدا از انکار حجّتی از حجّتهای خدا.

لزوم محبت اهل بیت

اشاره

خدای تعالی می فرماید :

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱)».

بگو: هیچ پاداشی برای رسالتم از شما جز دوستی نزدیکانم را نمی خواهم.

اهل بیت علیهم السلام اگر مصداق انحصاری «القربی» نباشند، به یقین داخل در آن می باشند. نیشابوری و بیضاوی هر دو در تفسیرشان نقل کرده‌اند: آنگاه که آیه کریمه نازل شد، از رسول خدا پرسیدند: آنان که دوستی آنها بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها. (۲)

سلام بن مستنیر می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه سؤال کردم حضرت فرمود :

هِيَ وَاللَّهِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ. (۳)

سوگند به خدا، آن فریضه‌ای است از خدای تعالی بر بندگانش برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل بیتش.

و امام صادق علیه السلام در تفسیر «القربی» فرمود :

۱- . شوری (۴۲)/۲۳.

۲- . تفسیر غرائب القرآن مطبوع به حاشیه تفسیر جامع البیان طبری ج ۲۵/۳۵ و تفسیر انوار التنزیل ۲/۳۶۲.

۳- . کنز الدقائق ۱۱/۵۰۱. روایت دیگری هم در این کتاب به این مضمون وجود دارد.

هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۱)

نزدیکان رسول صلی الله علیه و آله و سلم فقط امامان علیهم السلام هستند.

از نظر شیعه هیچ شکی نیست که آیه شریفه درباره اصحاب کساء علیهم السلام نازل شده است و اختصاص به آنان دارد. و از نظر عامه هم شکی نیست که آنان داخل در «القربی» هستند. پس در لزوم محبت و دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جای هیچگونه تردید نیست. فقط بحثی که هست این است که هدف و مقصود از دوستی و محبت چیست.

لازمه محبت اهل بیت پیروی از آنهاست

خدای تعالی می فرماید :

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۲)».

بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد.

آیه شریفه دلالت می کند که ادعای دوستی و محبت خدای تعالی وقتی صحیح و راست است که شخص مدعی، پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد. و نتیجه این دوستی بنابر آیه شریفه آن است که خداوند متعال هم چنین شخصی را مورد لطف و محبت خود قرار می دهد. و بنابر آنچه پیشتر بیان شد؛ پیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی خدای تعالی است. پس نتیجه این می شود که ادعای محبت خدای تعالی وقتی درست است که با اطاعت و پیروی او همراه باشد. و روشن است که این امر در مورد اولیای الهی هم از این قرار است. به این معنا که کسی که ادعای دوستی اولیای الهی را دارد، باید پیروی از آنها را هم سرلوحه اعمالش قرار دهد تا در ادعای خود صادق باشد. پس به هر اندازه که با آنها در اعمالش مخالفت داشته باشد به همان اندازه از محبت او کاسته خواهد شد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۴۱۳۱/.

۲- . آل عمران (۳)/۳۱.

مَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَصَاهُ. ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ :

تَعْصَى الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ هَذَا مَحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

کسی که خدا را معصیت و نافرمانی می کند او را دوست نمی دارد.

آنگاه به این شعر تمثّل کرد و فرمود :

خدا را نافرمانی می کنی آنگاه اظهار دوستی او می نمایی. این از کارهای ناممکن و شگفتآور است! اگر در دوستی او صادق بودی، پیرویش می کردی. زیرا کسی که دیگری را دوست می دارد، از او پیروی می کند.

جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود :

آیا کسی که ادعای تشیع می کند، همین که بگوید ما را دوست دارد کافی است؟! سوگند به خدا، شیعیان ما نیستند مگر آنان که از خدا تقوا می کنند و به امانتداری و زیادی در ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی به والدین و... شناخته می شوند.

جابر می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، امروز کسی را به این صفت نمی یابیم.

حضرت فرمود: بادهای تو را به هر کجا خواست نبرد. آیا برای مرد کافی است که بگوید من علی را دوست می دارم و ولایت او را می پذیرم ولی با وجود این در عمل کوتاهی می کنند؟! نه. چنین نیست. او اگر بگوید من رسول خدا را دوست می دارم - با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام افضل است - ولی روش او را دنبال نکند و به سنت او عمل ننماید، دوستی او فایده‌های برای او نخواهد داشت. پس از خدا بترسید و به آنچه پیش خداست عمل کنید.

لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ [وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ] أَثْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ، وَاللَّهِ مَا يُتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ. وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ. وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّجِهِ. مَنْ كَانَ اللَّهُ مُطِيعًا، فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ. وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ. وَ مَا تُنَالُ وَ لَا يُتْنَا إِلَّا

بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ (۱)

یعنی: بین خدا و هیچ کسی قرابت (قوم و خویشی) نیست. محبوبترین بندگان پیش خدای تعالی [و گرامی ترین آنها] پرهیزکارترین و فرمانبردارترین آنهاست. ای جابر، سوگند به خدا، به خدا تقرب پیدا نمی شود کرد جز با اطاعت و پیروی. برائت کسی از آتش با ما نیست. و بر خدای تعالی برای کسی حجتی نیست.

کسی که مطیع خدا باشد. دوست ماست. و کسی که عاصی بر خدا باشد، دشمن ماست. کسی به دوستی ما جز با عمل و پاکدامنی و پارسایی نمی رسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...» فرمود:

إِتِّبَاعُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَحَبَّةُ اللَّهِ. (۲)

پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبت خداست.

محبت اهل بیت در عالم ارواح

از نظر قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام مسلم است که انسان پیش از اینکه در این دنیا وارد شود عوالمی را سپری کرده و در آن عوالم به صورتهای مختلف مورد امتحان قرار گرفته است. یکی از این عوالم، عالم ارواح است. روایات فراوانی وارد شده که خدای تعالی ارواح انسانها را قبل از بدنهایشان خلق کرد و ربوبیت خود را و نبوت پیامبر را و ولایت اهل بیت را برای آنها معرّفی کرد. گروهی از آنها در آنجا نبوت پیامبر را و ولایت اهل بیت را انکار کردند و گروهی آن را پذیرفتند. و دوستی و دشمنی اهل بیت هم از آنجا آغاز گردیده است. عماره می گوید:

نزد امیرالمؤمنین نشسته بودم که مردی پیش آمد و سلام کرد و آنگاه گفت:

۱- . الکافی ۲/۷۴ و ۷۵.

۲- . الکافی ۸/۲۷ و ۴۹، خطبه وسیله.

ای امیرمؤمنان، سوگند به خدا دوستت دارم. حضرت از او سؤال کرد

سپس فرمود: ارواح دو هزار سال پیش از بدنها آفریده شده‌اند. آنگاه در هوا جای گرفتند. آنها که آنجا با هم ائتلاف داشتند. اینجا هم با هم آشنایی و دوستی دارند و آنها که آنجا با هم اختلاف داشتند، اینجا هم با هم اختلاف دارند. و همانا روح من با روح تو اختلاف و دشمنی دارد. (۱)

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

امیرالمؤمنین علیه السلام با یاران خود نشسته بودند که مردی آمد و به حضرت سلام کرد و گفت: سوگند به خدا دوستت دارم و تو را ولی خود می دانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آن گونه که می گویی نیستی. وای بر تو!

همانا خداوند متعال ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید و دوستان ما را به ما نشان داد. سوگند به خدا، روح تو را در میان آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟! در این هنگام آن مرد ساکت شد و دیگر به آن حضرت مراجعه نکرد. (۲)

محبت اهل بیت با دوستی دشمنانشان جمع نمی شود. خدای تعالی می فرماید :

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».

خداوند برای هیچکس دو دل در درونش قرار نداده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لَا يَسْتَوِي مَنْ يُحِبُّنَا وَ يُبْغِضُنَا وَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ رَجُلٍ أَبَدًا.

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ يُحِبُّ بِهِنَا وَ يُبْغِضُ بِهِنَا... فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ. فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا عَدُوَّنَا، فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَشَنَا مِنْهُ، وَاللَّهُ عَدُوُّهُ وَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ. وَاللَّهُ عَدُوُّ الْكَافِرِينَ.

دوست ما با دشمن ما مساوی نیست. دوستی ما و دشمنی ما در قلب هیچ مردی به هیچ وجه جمع نمی شود. همانا خداوند متعال برای هیچ مردی دو دل در درونش قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن بدارد...

۱- . بحار الانوار ۶۱/۱۳۱.

۲- . بحار الانوار ۶۱/۱۳۸.

پس کسی که می خواهد دوستی ما را بداند، دل خود را بیازماید. پس اگر در دوستی ما دشمن را شریک کند، او از ما نیست و ما از او نیستیم. و خداوند و جبرائیل و میکائیل دشمن اویند. و خداوند دشمن کافران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ.

ثُمَّ قَالَ: صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ.

کسی که کافری را دوست بدارد، خدا را دشمنی می کند. و کسی که کافری را دشمنی کند، خدا را دوست می دارد. آنگاه فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خداست.

حُبّ و دوستی حقیقی حُبّی است که منشأ آن علم و آگاهی و اراده انسانی باشد. یعنی انسان با شناخت کامل و اراده و اختیار و حرّیت، دوستی کسی یا چیزی را در دل خود قرار می دهد. یعنی آن کس را شایسته و سزاوار دوستی و محبّت می یابد و به همین جهت او را دوست می دارد و از او اطاعت کرده و در مقابل او خضوع و فروتنی می کند. در این گونه محبّت هیچ امر دیگری جز شایستگی و لیاقت محبوب از جهت دارا بودن به کمالات و خوبیها، دخیل نیست. این نوع محبّت از جهت دارا بودن به کمالات و خوبیها، دخیل نیست. این نوع محبّت در مواردی بروز و ظهور می کند که رسیدن به محبوب همراه با ناملایمات و سختیها باشد، در این صورت است که محبّت حقیقی و واقعی از محبّتهای مجازی جدا می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید :

الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا. فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ. فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ. فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (۱)

عبادتکنندگان سه گروهند: گروهی خدا را به خاطر ترس می پرستند. و این

عبادت بردگان است. و گروهی خدای را به خاطر ثواب او را می پرستند. و این عبادت مزدبگیران است. و گروهی به خاطر دوستی خدا او را عبادت می کنند. و این عبادت آزادگان است. و این بهترین عبادتهاست.

عبادتی که منشأ آن حبّ حقیقی باشد، نشانه حریت و آزادگی و رهایی از همه انگیزه ها و تمایلات نفسی است. اینگونه حبّ و دوستی فقط به خدای تعالی اختصاص دارد و کسی دیگر شایسته آن نیست. و اما حبّ اولیای الهی و علمای ربّانی و حبّ پدر و مادر و حبّ وطن و اولاد و مانند اینها، همه در طول حبّ الهی هستند نه در عرض آن. یعنی دوستی همه اینها به خاطر خداست ولی دوستی خدا به خاطر خود اوست. پس محبوب بالذات و حقیقی فقط خداست و محبوبهای دیگر اگر در طریق او باشند، حبّ آنها نیز به آن جهت که به حبّ خدای تعالی برمی گردد، صحیح و درست است.

پس کسی که بتواند دوستی و دشمنیش را در طریق حبّ الهی قرار دهد، یعنی چیزی را که خدا دوستش دارد دوست بدارد و چیزی را که خدا دشمن می دارد دشمن بدارد، چنین شخصی در درجهای عالی و کامل از ایمان به خدا قرار دارد. و بدیهی است تحقق چنین امری بدون علم و آگاهی کامل از ادیان الهی ناممکن است. ولی اگر کسی آن آگاهی را نداشته باشد ولی پایه دوستی و دشمنی خود را بر این امر استوار کند، باز هم خدای تعالی او را مورد لطف و محبت خویش قرار می دهد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ. (۱)

کسی که دوستی و دشمنی و عطایش به خاطر خدا باشد. او از مؤمنین کامل است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ، لِأَتَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهَايَاهُ، وَإِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمٍ

اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ، لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ الْمُبْغِضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (۱)

اگر شخصی مردی را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند به او بر این دوستیش ثواب می دهد، اگرچه محبوب او در علم الهی از دوزخیان باشد. و اگر شخصی مردی را به خاطر خدا دشمن بدارد، خداوند او را بر این دشمنیش ثواب می دهد، اگرچه آن شخص در علم الهی از بهشتیان باشد.

خلاصه سخن اینکه ما به یقین می دانیم خداوند متعال موَدّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را لازم و واجب کرده است. بنابراین دوستی آنها در طریق دوستی خداوند متعال است و در حقیقت دوستی خدای تعالی است و دشمنی آنها در طریق دشمنی خدای تعالی است و در حقیقت دشمنی خداوند متعال است. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

مَنْ أَحَبَّكُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ. وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ، فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.

کسی که شما را دوست بدارد، قطعاً خدا را دوست داشته است. و کسی که شما را دشمن بدارد، به یقین خدا را دشمن داشته است.

و چنانکه گفتیم دوستی حقیقی آن است که انسان را به اطاعت و فرمانبرداری از محبوب برساند. و نیز روشن شد دوستی کسی با دوستی دشمنانش در دل هیچ کسی به هیچ وجه جمع نمی شود.

تعیین ائمه در قرآن و روایات

در مباحث پیش روشن شد که امام باید از ناحیه خدای تعالی بر خلافت و امامت امت مسلمان، منصوب و معین شود. حال بحث در این فصل درباره آن است که آیا چنین نصب و تعیینی از ناحیه خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته یا نه.

به نظر می رسد جواب این سؤال از مباحث گذشته روشن شده است. زیرا با اوصاف و ویژگیها و علاماتی که برای امام ذکر شد معلوم می شود که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها کسی که دارای این خصوصیات باشد فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد. آیاتی از قرآن کریم در این زمینه مورد بحث قرار گرفت:

۱. آیه وجوب اطاعت از اولوالامر به طور مطلق: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

۲. آیه دعای حضرت ابراهیم درباره فرزندانش: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

۳. آیه نزول فرشتگان و روح در شب قدر که گفتیم این نزول بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم استمرار دارد و فرشتگان در شب قدر به ولی امر مسلمین فرود می آیند.

۴. آیه: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده

است.

در اینجا نیز به برخی دیگر از آیات که در این زمینه نازل شده و دلالت بر تعیین امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کند به اختصار اشاره کرده و سپس با نقل احادیثی در این باره این مختصر را خاتمه می دهیم.

۵. خدای تعالی می فرماید :

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

علامه حلی (ره) می گوید: عامه از ابوسعید خُدَری نقل کرده اند که رسول خدا (ص) در روز «غدیر خم» مردم را به علی (ع) خواند و امر کرد. خارهای زیر درختان را کنند و سپس علی (ع) را خواند و بازوانش را گرفت و او را بالا برد چنانکه مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا (ص) و علی (ع) را دیدند. سپس پیش از آنکه مردم متفرق شوند، این آیه نازل شد: «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و...» آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من. سپس فرمود: کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست... (۲)

همین روایت را علامه امینی (ره) در کتاب الغدیر از کتابهای سی نفر از عالمان اهل سنت نقل کرده است. (۳)

از نظر شیعه هم نزول آیه شریفه در روز غدیر خم امری مسلم است و جای هیچگونه تردید در آن نیست. روایات اهل بیت علیهم السلام هم بر این معنا فراوان است. برای نمونه روایتی نقل می شود: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه وسیله می فرماید :

فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى حَجَّةِ الْوِدَاعِ ثُمَّ صَارَ إِلَى غَدِيرِ حُمٍّ فَأَمَرَ فَأُصْلِحَ لَهُ شِبْهُ الْمَيْتَرِ، ثُمَّ عَلَاهُ وَ أَخَذَ بَعْضِي حَتَّى رَأَى بِيَاضَ إِبْطِيهِ رَافِعًا صَوْتَهُ قَائِلًا فِي

۱- المائدة/۳.

۲- نهج الحق و كشف الصدق/۱۹۲.

۳- الغدير ۱/۲۳۰-۲۳۸.

مَحْفَلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ... وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكِ الْيَوْمِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» فَكَانَتْ وِلَايَتِي كَمَالُ الدِّينِ وَ رِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكْرُهُ... (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از حجهالوداع که به غدیر خم رسید، دستور داد چیزی شبیه منبر برایش فراهم کردند. سپس بر آن بالا رفت و بازوی مرا گرفت و بلند کرد به گونه‌ای که زیر بغل‌هایشان دیده شد. و در آن مجلس با صدای بلند فرمود: کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست... و خداوند متعال در همین روز این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» پس ولایت من کمال دین و خشنودی پروردگار شد.

۶. خدای تعالی می فرماید :

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۲)».

ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً برسان. و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای. و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.

علامه حلی (ره) در این آیه نیز از علمای عامه نقل می کند که این آیه درباره علی علیه السلام در روز غدیر خم نازل شده است (۳).

علامه امینی (ره) نیز بعد از آنکه نزول آیه را در روز غدیر خم از کتب سی نفر از علمای سنی نقل می کند، شبهات مفسرین اهل سنت را در تفسیر آیه کریمه طرح کرده و به آنها جواب می دهد. (۴)

مرحوم طبرسی (قده) می نویسد: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایات زیادی وارد شده که: خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد که علی علیه السلام را به خلافت تعیین کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- . الکافی ۸/۲۷ ح ۴.

۲- . المائده/۶۷.

۳- . نهج الحقّ و کشف المهدی/۱۷۳.

۴- . الغدير ۱/۲۱۴-۲۲۹.

ترس از این داشت که پذیرش این امر بر گروهی از اصحابش سخت و دشوار باشد. خدای تعالی برای اینکه پیامبرش را در عمل به دستورش دلگرمی دهد، این آیه را نازل فرمود. (۱)

۷. خدای تعالی می فرماید :

«أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۲)».

سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

بیضاوی و زمخشری هر دو در کتاب تفسیرشان نقل کرده‌اند که آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است آنگاه که او در حال نماز بود و سائلی از او درخواست کمک کرد و او انگشتر خود را به او داد. هر دو مفسر بعد از طرح این شبهه که اگر آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده پس چرا به صورت جمع آمده است، جواب داده‌اند که جمع آوردن به خاطر تشویق و ترغیب دیگران بر این عمل خوب و خیر است. و نیز برای توجه دادن به این امر است که طبیعت مؤمنین باید به اندازه‌های برای احسان و نیکی و دستگیری از مستمندان حریص باشد که اگر در نماز هم باشند آن را به تأخیر نیندازند. (۳)

مرحوم فیروزآبادی نیز در فضائلالخمسه بعد از آنکه شأن نزول آیه را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از علمای عامه نقل کرده، متذکر شده است که: لفظ ولی اگرچه در معناهای زیادی استعمال شده است، ولی در آیه شریفه مراد از آن مالک امر و سرپرست امور مردم می باشد. زیرا معانی دیگر آن با کلمه «أَمَّا» که حصر و اختصاص را می رساند، سازگار نیست. چون بدیهی است که مؤمنین بعضی دوست بعضی دیگر می باشند و این امر اختصاص به خدا و رسول و علی ندارد. (۴)

۱- . مجمع البیان ۳/۳۴۴.

۲- . المائده/۵۵.

۳- . الکشاف ۱/۶۴۹ و انوارالتنزیل ۱/۲۸۱.

۴- . فضائل الخمسه ۲/۱۳-۱۹.

آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد و علاقمندان به آگاهی از آنها می توانند به کتابهایی که در این باره نوشته شده مراجعه نمایند. از آنچه نقل شد روشن گردید که خدای تعالی امر امت پیامبر خاتم را بعد از رحلت ایشان مهمل نگذاشته بلکه در آیات زیادی خلافت و امامت علی علیه السلام را در مقاطع مختلف به صورتهای گوناگون به مؤمنین گوشزد کرده و او را به جانشینی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم تعیین و معرفی نموده است.

تعیین امامان در احادیث

اشاره

در مباحث گذشته گفتیم که روایاتی از عامّه و شیعه آمده است که امامان دوازده نفرند و همه آنها از قریشاند. در اینجا اضافه بر آنچه در سابق گذشته، روایات دیگری در مورد تعیین جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنیم.

(۱) معرفی دوازده امام به اسم

ابن عباس نقل می کند:

مردی یهودی به نام نَعْتَل خدمت پیامبر (ص) آمد و از او پرسشهایی نمود. از جمله پرسید: وصیّ شما کیست؟ حضرت فرمود: وصیّ من علیّ بن ابیطالب و بعد از او دو فرزند او حسن و حسین و به دنبال او نه نفر از صلب حسین، هستند.

او گفت: ای محمّد، اسمهایشان را برایم بیان کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزند او علی، و بعد از او فرزندش محمّد، و بعد از او فرزندش جعفر، و بعد از او فرزندش موسی، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش حسن، و بعد از او فرزندش حجّت محمّد مهدی. پس

اینها دوازده نفرند... (۱)

در کتب روایی شیعه احادیث فراوانی نقل شده که در آنها دوازده امام به اسم بیان شده‌اند و ما در اینجا به جهت تبرک از کتاب کافی ترجمه روایت لوح را نقل می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا کاری با تو هست. هر وقت امکان داشتی در خلوت سؤالی از تو دارم.

جابر گفت: هر وقت خواستی من حاضرم. پس در یکی از روزها هر دو با هم خلوت کردند. امام به جابر فرمود: از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدی و آنچه در آن نوشته شده بود که مادرم شما را از آن آگاه کرد برایم بگو.

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من نزد مادرت فاطمه - علیها السلام - در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و تولد حسین را به او تبریک گفتم. در دستانش لوحی سبز دیدم. گمان کردم که آن لوح از زمره است. و در آن نوشته‌های سفید دیدم مانند رنگ خورشید. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند متعال آن را به رسولش هدیه کرده است.

در آن اسم پدرم و همسر و اسم هر دو پسرانم و اسم اوصیا از اولادم نوشته شده است. و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من داده است.

جابر گفت: مادرت فاطمه - علیها السلام - آن را به من داد و من آن را خوانده و استنساخ کردم.

۱- . منتخب الاثر/ ۹۷، به نقل از ینایع الموده. در این باب از کتاب منتخب الاثر پنجاه روایت نقل کرده اند که در همه آنها دوازده امام به اسم بیان شده اند. و جز روایت اول که در متن نقل شد همه روایات از کتب شیعه گردآوری شده است.

پدرم به جابر گفت: ای جابر آیا می شود آن را برای من بیاوری؟

او گفت: آری. پدرم با جابر هر دو به منزل او رفتند. و او صفحهای از پوست آورد.

پدرم گفت: ای جابر، در نوشتهاست بنگر تا من برایت بخوانم.

جابر در نسخه خود نگاه کرد و پدرم آن را خواند. حتی یک حرف هم اختلاف نبود.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نوشته لوح را دیدم که در آن اینگونه نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه‌ای است از خداوند عزیز و حکیم به محمد پیامبرش و نورش و سفیرش و حجابش و دلیلش که روحالامین از سوی پروردگار عالمیان آورده است. ای محمد، اسمهایم را بزرگ شمار و نعمتهایم را شکرگزار و عطایایم را انکار مکن. همانا الله تنها منم و الهی جز من نیست. درهم شکننده ستمگرانم، و دولت دهنده ستمدیدگانم، و عطاکننده جزاهایم. همانا الله تنها منم و الهی جز من نیست. کسی که جز به فضل من امیدوار باشد، یا جز از عدل من بترسد، او را عذابی کنم که کسی از عالمیان را چنان عذابی نکنم. پس تنها مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. همانا من هیچ پیامبری نفرستادم و عمرش را کامل نکردم و زندگیش را سپری نمودم جز اینکه برای او وصیتی قرار دادم و وصی قرار دادم. و همانا من تو را از همه پیامبران افضل قرار دادم و وصی تو را هم از همه اوصیا افضل نمودم. و تو را به دو نوهات که همچون بچه شیرند، حسن و حسین، گرامی داشتم. حسن را بعد از پدرش معدن دانشم قرار دادم و حسین را امین و حیم قرار دادم و او را با شهادت ارجمند کردم و سعادت را برایش حتمی و قطعی کردم. درجه او از همه شهدا افضل و برتر است. کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجّت بالغه خود را نزد او گذاشتم. به خاطر عترت او

ثواب و عقاب می کنم. نخستین عترت او علی سیدالعبیدین و زینت اولیای سابق است. فرزند او شبیه جدش محمود است. او محمد شکافنده دانشم و معدن حکمت است. شک و شبهه کنندگان درباره جعفر هلاک خواهند شد. رد کنند او مانند کسی است که مرا رد می کند. به حق می گویم که منزل و مأوای جعفر را گرامی دارم و او را در میان پیروان و یاران و دوستانش خوشوقت نمایم. بعد از او در موسی فتنهای کور و تاریک تقدیر شده است. زیرا ریسمان کمان من پاره نمی شود و حجتم پنهان نمی ماند و دوستانم از جام لبریز سیراب می شوند. کسی که یکی از آنها را انکار کند، نعمتم را انکار کرده است و کسی که آیه‌های از کتابم را تغییر دهد، به من افترا زده است. وای بر آنان که بعد از موسی بنده و حبیب و برگزیده من، به علی افترا زده و انکارش می کنند. علی ولی و یاور من است. او را حامل بار سنگین نبوت قرار دادم و او را با دادن نیرو بر حمل آن امتحان می کنم او را عفریتی مستکبر به شهادت می رساند و در شهری که بنده صالح بنایش کرده در جنب بدترین خلق دفن می کنند. به حق می گویم او را با فرزندش محمد خوشحال کنم. محمد جانشین او بعد از او می باشد و وارث علمش است. او معدن دانشم و محل اسرارم و حجتم بر خلق است. کسی که به او ایمان آورد، بهشت را منزل او قرار دهم و شفاعت او را درباره هفتاد نفر از اهل بیت او بپذیرم که همه شان مستحق آتشند. سعادت را بر فرزندش علی قطعی می کنم. علی ولی و یاور من است. او گواه من در میان خلقم و امین بر وحیم می باشد. حسن دعوت کننده به راهم و خازن علمم، از او متولد می شود. و او را به فرزندش (م ح م د) که رحمت عالمیان است کامل کنم. او کمال موسی و نور عیسی و صبر ایوب را دارد. در زمان او اولیایم خوار می شوند و سرهایشان همچون ترک و دیلم به هدیه برده می شود. آنها کشته و سوزانده می شوند.

آنان در خوف و رعب و هراس خواهند بود و زمین با خونهایشان رنگین می شود. و ناله و افغان در میان زنانشان رایج می شود. آنان به حق، دوستان من هستند. به وسیله آنان هر فتنه کور و ظلمانی را برطرف می کنم و زلزله ها را بر می دارم و سختیها و خشکسالی را از میان می برم. صلوات و رحمت خدای تعالی بر آنها باد. و هدایت یافتگان تنها آنان هستند. (۱)

(۲) حدیث غدیر

علامه امینی (ره) این حدیث را در جلد اول کتاب شریف الغدیر از ۱۱۰ صحابه و ۸۴ تابعی و ۳۶۰ نفر از علمای حدیث که همه از عامه هستند نقل کرده است. (۲) در

سند این حدیث جای هیچگونه شک و تردید وجود ندارد. در اینجا یکی از روایات این حدیث شریف را از کتاب الغدیر نقل می کنیم: در روایت حذیفه بن اسید آمده است که رسول خدا فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ. أَلَا وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا مَوْلَاهُ. وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّىٰ عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُوا فِيهِمَا. قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي. (۳)

ای مردم، همانا خداوند مولای من است و من به شما از خود سزاوارترم. بدانید هر کس به من مولای اویم این (علی) مولای اوست. آنگاه دست علی را گرفت و بلند کرد به گونه‌ای که همه مردم او را شناختند. سپس فرمود: خداوندا، دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد. آنگاه فرمود: همانا من آن روزی که بر کنار حوض بر من وارد می شوید از شما درباره ثقلین سؤال خواهم کرد. پس بنگرید که بعد از من با آنها چگونه رفتار

۱- . الکافی ۱/۵۲۷ و ۵۲۸.

۲- الغدیر ۱/۶۰-۱۵۱.

۳- . الغدیر ۱/۲۳ و ۲۴.

می کنید. گفتند: ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که سببی است که یک طرفش خداست و طرف دیگرش در دست شما. و ثقل اصغر عترت من است.

می دانیم که این جریان بعد از حجهالوداع در محلی به نام غدیرخم اتفاق افتاد. و حضرت همه حاجیان را در آنجا گرد آورد تا این سخنان را به آنها ابلاغ کند. و در این سخنان موضوع اصلی معرفی علی علیه السلام و سفارش عترتش بر امت اسلامی است. و علی علیه السلام را به این صورت معرفی کرد که: مردم، هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. کلمه مولی درست است که در معانی مختلف استعمال شده است، ولی روشن است که در اینجا فقط یک معنا مراد است و آن جز معنای مالک امر و اولی به تصرف نمی تواند چیز دیگری باشد زیرا نمی شود این همه کار فقط برای بیان این باشد که ای مردم هر کس من دوستدار اویم علی دوستدار اوست. یا معانی دیگر.

و در ثانی بر فرض بپذیریم که مولا- در اینجا به معنای دوست باشد، باز هم می گوییم نمی شود مراد از دوستی در اینجا دوستی عادی و معمولی باشد، زیرا این نوع دوستی سفارش لازم ندارد، بلکه مقصود دوستی حقیقی است که لازمه اش اطاعت و فرمانبری از محبوب است. چنانچه در مباحث سابق گذشت.

حال اگر از آنان که می گویند مراد از این کلمه دوستی و محبت و کمک به علی است، پرسیم: چند نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سفارش پیامبر را درباره علی و اولاد او رعایت کردند؟ آیا مگر خلیفه دوم نبود که برای گرفتن بیعت در خانه او را به آتش کشید؟! در کنز العمال نقل شده که: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی برای ابوبکر بیعت می گرفتند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او مشورت می کردند. چون عمر از این امر آگاه شد نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا، به خدا هیچ کسی پیش من محبوبتر از پدرت نیست. و بعد از او هیچ کسی محبوبتر از تو پیش ما نیست. ولی سوگند به خدا این دوستی مانع از این

نمی شود که اگر چند نفر نزد تو جمع شوند امر نکنم که در را بر آنها آتش نزنند. (۱)

حال با وجود این حرکات و نظایر آن که فراوان است، آیا می شود آنان را به عنوان جانشین پیامبر و خلیفه مسلمین پذیرفت؟!

(۳) حدیث ثقلین

احمد بن حنبل در مسند خود از ابوسعید خدری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِترَتِي. كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَإِنَّ الطَّيْفَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُونِي بِمَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. (۲)

همانا من نزدیک است دعوت حق را لبیک بگویم. و من در میان شما دو شیء گرانبها می گذارم؛ کتاب خدای تعالی و عترتم. کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم یعنی اهل بیتم. خداوند لطیف به من خبر داده که آن دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که بعد از من با آنها چگونه رفتار می کنید.

این روایت هم از جمله روایاتی است که علمای حدیث، شیعه و سنی به صورت تواتر نقل کرده‌اند. در این حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را به کتاب و عترتش سفارش می کند و از آنها می خواهد برای نجات از گمراهی و ضلالت به این دو چنگک زنند.

این حدیث به روشنی دلالت می کند که اطاعت و پیروی از عترت واجب و لازم است. پس بر هر مسلمانی موافقت آنها در همه کارها لازم است. حال آنان شورای سقیفه تشکیل دادند و برای امت رهبر و خلیفه تعیین کردند، آیا عترت پیامبر هم با

۱- . احراق بیت فاطمه/۱۰۷، به نقل از کنز العمال ۵/۶۵.

۲- . فضائل الخمسه ۳/۴۷.

آنها در این کار موافق بود؟! با توجه به آنچه تا به حال در این مختصر خواندیم به طور قطع و یقین می توان گفت که چنین توافقی وجود نداشت، بلکه آنان با این امر مخالف بودند.

روایات وارد شده در این زمینه همچون آیات قرآن کریم فراوان است. و در اینجا به همین مقدار کفایت می کنیم. از خداوند متعال خواستاریم ما را از مؤالیان اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد. و به لطف و کرمش حبّ و دوستی و اطاعت و پیروی از آنها را به ما عطا فرماید و اعتقاد و ایمان ما را به آنها روز به روز محکمتر نماید و در فرج مولا- و پیشوایمان حضرت حجّت بن الحسن العسکری تعجیل بفرماید.

الحمد لله الذی هدانا لهذا

و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

قم - محمد بیابانی اسکویی

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. الصحیفه السجّادیّه الجامعه، مؤسسه الامام المهدي (عج)
۴. ابن اثیر، محمد، النهايه، تحقيق طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي اسماعيليان، قم، ۱۳۶۴ هـ. ش.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دارصادر - بيروت.
۶. ابن طاووس، علي بن موسى، اقبال الاعمال، دارالكتب، طهران، ۱۳۹۰ هـ. ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مكرم انصاري، لسان العرب، أدب الحوزه - قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۸. ابن هشام، عبدالله بن يوسف، السيرہ النبویہ، تحقيق عمر عبدالسلام، دارالكتاب العربي - بيروت، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۹. احمد بن فارس، ابوالحسن، معجم مقاييس اللغه، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۰. اصفهاني، الراغب، المفردات، تحقيق سيد كيلاني، مطبعه مصطفى البابي الحلبي - مصر، ۱۳۸۱ هـ. ق.
۱۱. اصفهاني، محمد مهدي، ابوابالهدى، چاپ سنگي.
۱۲. البخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، دارالفكر، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۱۳. اميني، احمد الغدير، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۳.
۱۴. برقي، احمد بن محمد، المحاسن، دارالكتب الاسلاميه - ايران، قم.
۱۵. بلاغي، محمد جواد، آلاء الرحمن، مكتبه وجداني - قم.

۱۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر بیضاوی، مکتبهاالمصطفی البابی الحلبي، مصر.
۱۷. تستری، قاضی نورالله، احقاق الحق، مطبعه خنّام - قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۸. حائری قزوینی، سید مهدی، ترجمه «الاتقان فی علوم القرآن»، مؤسسه امیر کبیر - تهران.
۱۹. حرّانی، حسن بن علی، تحفالعقول، تحقیق علیاکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۲۰. حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائلالشیعه، مؤسسه آلالبیت علیهم السلام الاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ هـ.ق. چاپ دوم.
۲۱. حسینی بحرانی، سید هاشم، تفسیر برهان، مؤسسه اسماعیلیان - قم.
۲۲. رازی، ابوالفتح، تفسیر کبیر تصحیح ابوالحسن شعرانی، کتاب فروشی - اسلامیّه - تهران ۱۳۵۶ هـ.ش.
۲۳. رازی، فخرالدین، تفسیر کبیر، دارالکتب، تهران، چاپ دوم.
۲۴. زرّین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، انتشارات علمی، ۱۳۶۹ هـ.ش.
۲۵. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ادبالحوزه، قم.
۲۶. شریعتی، محمدتقی، تفسیر نوین، شرکت سهامی انتشار، بیتا - تهران.
۲۷. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلانی، دارالمعرفه - بیروت، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۲۸. شهیدی، سید جعفر، تحلیلی از تاریخ اسلام، نهضت زنان مسلمان - تهران، ۱۳۵۹ هـ.ش.
۲۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الرسائلالعشر، تحقیق واعظزاده خراسانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۰. صافی گلپایگانی، لطفالله، منتخبالاثر، مکتبه صدر، تهران. صحیفه کامله سجادیه.
۳۱. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق سید مهدی حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین - قم، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۳۳. صدوق، محمد بن علی، الفقیه، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه - تهران، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۳۴. صدوق، محمد بن علی، ثوابالاعمال، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، قم.
۳۵. صدوق، محمد بن علی، علاالشرايع، مکتبه داوری - قم.
۳۶. صدوق، محمد بن علی، عیونالاجبار، تحقیق سید مهدی حسینی لاجوردی، رضا مشهدی - قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۳۷. صدوق، محمد بن علی، عیونالاجبار، تحقیق سید مهدی لاجوردی، رضا مشهدی، قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۳۸. صدوق، محمد بن علی، کمالاتالدين، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.
۳۹. صدوق، محمد بن علی، معانیالاجبار، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۴۰. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمعالیبیان، تصحیح، سید هاشم رسولی و فضل الله طباطبائی، داراحیاء التراث العربی - بیروت، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۴۲. طبری، محمد بن جریر، جمعالیبیان فی تفسیرالقرآن، دارالمعرفه، بیروت.
۴۳. عبدالمقصود، عبدالفتاح، خاستگاه خلافت، ترجمه دکتر سید حسن افتخارزاده، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۴۴. عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه در احیاء دین مجمع علمی اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۴۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهجالحق و کشفالصدق، تحقیق عینالله حسینی ارموی، دارالهجره، قم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۶. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی، قم.

۴۷. فیروز آبادی، سیدمرتضی، فضائلالخمسه من الصحاح الستہ، دارالکتب، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش.

۴۸. فیض کاشانی، محسن، الوافی، چاپ سنگی.

۴۹. فیومی، احمد بن محمد، المصباحالمنیر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۵۰. قرشی، سید علی اکبر، قاموسالقرآن، دارالکتب الاسلامیہ - تهران.

۵۱. قزوینی، مجتبی، بیانالفرقان، دارالکتبالاسلامیہ، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ق.

۵۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق سید طیب جزائری، دارالکتب - قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علیاکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیہ - تهران.

۵۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالکتب الاسلامیہ - تهران.

۵۵. مروارید، حسنعلی، تنبیهات حول المبدء و المعاد، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۶ هـ.ق.

۵۶. مشهدی، محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق، تحقیق حسین درگاهی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۵۷. ملکی میانجی، محمد باقر، تفسیر مناهجالیبیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۵۸. نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائبالقرآن، مطبوع با تفسیر طبری، دارالمعرفه، بیروت.

۵۹. هندی، المتقی، کنزالعمال، تحقیق الشیخ بکری حیانی و الشیخ صفوهاالصفاء مؤسسهاالرساله، بیروت.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

